ع ۵۰

اشراق العقاید

۱۳۳۳



ع ۵۰

کتاب اشراق العقاید

۱۳۳۳





کتاب مشارق العقاید صالحیه

بسم الله الرحمن الرحیم

اشرف هر کلامی که مقربان درگاه احدیت افتتاح بآن
نمایند واحسن هر مقاله که متفردان مبادی معرفت
ابتدا بآن فرمایند حمد و درود معبودیست که طوایف
انسان وفرق بنی الجان در هر مذهبی ومسلکی که مشاهد
کردند و هر معبودی را مسجود سازند در عقاید ایشان
که تعمیق نظر کرده گردد سوی ذات اکبر او مقصودی
معلوم نگردد کما قیل نظم مقصود من از کعبه و بتخانه
توئی تو مقصود توئی کعبه وبتخانه بهانه واجل هر مکالمه

که متکلمان کلمات لسانی اختتام بآن نمایند واعظم
هر حرکتی وسکونی که مخلوقات سبحانی بزبان بی زبانی
اقدام بآن کنند شکر وسپاس محمودیست که صنوف
ملایک عالم علوی وسفلی که بر تسبیح وتهلیل رطب
اللسان وبعبادة وبندگی فرحانند بجز تقرب درگاه
ملکوتی وعالم لاهوتی هیچ مرادی مفهوم نشود که
ان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم وعقود لآلی تحیات وصلوات بابرکات
نثار روضه مطهره ومدینه منوره پیغمبریست که
ظلمات هویه باطله واعتقادات فاسده را از اشراق
شارق رسالت در پرده خفاء تحت الثری درآورده
عقود عقاید معتقد ضاله را بالماس ابدار کلمات
حق وصارم آیات بینات باهره حل ومنقطع کرد و کل
خلایق را در صراط مستقیم دین قویم اسلام آورده اعتقادات

صادق وارا واهو يرا موافق كرده ومنكران بي اعتقاد را
روانه دار البوار وعلفه شمشير ابدار نموده چنانچه ايه كريمه
فاقتلوهم حيث وجدتموهم مخبر از انست واساس شرع شريف
وبنيان دين حنيف را بتاييد رباني وتوفيق صمداني
بنحوي استحكام داده كه تا قيام ساعت وساعة قيام هيچ
صاحب ملتي واهل بدعتي را يارای رخنه در آن بلكه حد
انحراف از صوب صواب آن نيست اعني خاتم رسل وسيد
ابنيا وهادي سبل وسرور اصفيا مكرم محمد مجتبى
معظم محترم مصطفى مخبر صادق وما ينطق عن الهوى
متكلم ان هو الا وحي يوحى مخزن اسرار علمه شديد القوى
مشار اليه وهو بالافق الاعلى سالك مسلك ثم دنى
فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى نازل منزل عند
سدرة المنتهى رسول الله الاحد على لسان عيسى ابو
القاسم محمد المصطفى صلى الله عليه وآله المعصومين المنصوصين

بالوصاية والامامة الذين كانوا عدد بروج السماء
اولهم بوبهم سيد الاوصياء المخاطب بخطاب انت مني
بمنزلة هرون من موسى المعروف بانا مدينة العلم وعلي
بابها نفس الرسول بدليل انفسكم وانفسنا امير المؤمنين
علي المرتضى واخرهم صاحب علوم الانبياء خليفة الله
وحجته على اهل الدنيا سمي رسول الله المصلى خلفه
ابن مريم البتول مسيحا الامام المصون عن الهرم والعنا
حتى اخرجه الله وفتح على يديه مشارق الارض ومغاربها
صلاة دائمة ما دامت الخضراء محيط بالغبراء اما بعد
بدانكه مذهب حق فرقه نجيه يعني شيعه اماميه اثنى
عشريه مذهبيست كه در زمان رسول الله ص كل مسلمين
سالك آن بوده اند وهيچكس خلاف نكرده بود ومركوز جميع
خاطر مسلمين بود كه بعد از رسول الله ص وصي بلا فصل
امير المؤمنين علي ع وبعد از او ائمه ولد آن حضرت شده بنحوي

که رسول صلعم فرموده بود **الحدیث** الائمة من بعدی
اثنی عشر اولهم علی و اخرهم مهدی و در روایة اخری الائمة
من بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین و عمر ابن
الخطاب علیه اللعنه خود راوی این روایتست و مع هذا اول کسی که
در اسلام و میان مسلمین احداث خلاف کرد عمر علیه
اللعنه بود که منع قرطاس نمود در وقتی که رسول الله ص در
جناح سفر اخرة بودند فرمودند که ائتونی بقرطاس
اکتب لکم شیئاً لا تضلوا بعدی و این قول حضرت نبی الله خلاف
مع فرض صدق بنا بران بوده که استشمام رایحهٔ این
وصیت روز غدیر خم فرموده باشد و مراد حضرت
بوده که وصیت را بخطی محرر فرمایند که مسجل و منصوص
بنشان ایشان باشد که حجت باشد و عمر را خلاف در
خاطر بود واگر وصیت محرر و مسجل بمهر و نشان رسول الله
ص میشد خلاف آن مشکل بود منع کرده گفت که ان الرجل

لیهجر

لیهجر حسبنا کتاب الله و بهمین کلمه اگر فرضاً ایمانی داشت
مرتد و کافر شد که کسر حرمت رسول الله کرده اسناد هذیان
برسول خدا کرد و اصحاب در تکلم آمده آوازها بلند شد
و رسول الله صلعم فرمود که بیرون روید و در حضور من
آواز بلند مکنید ایشان بیرون رفتند و قضیهٔ رحلت
که رو داد فوراً عمر ابوبکر را نصب نمود و خلاف در اسلام
بهم رسید و رفته رفته همچنین شد که مؤمنین محتاج
بر اخفای مذهب شدند و پای تقیه در میان آمد و
اعتقاد حق مخفی و مستور شد و علمای بی دین که بهم رسیدند
بواسطهٔ حب جاه در مقام خوش آمد ارباب و امر و نواهی
قرآن را تفاسیر بر وفق مراد ایشان بر خلاف قول ائمهٔ هدی
علیهم السلام مینمودند و احادیث نبویه را بدست تاویلات
میکردند چنانچه عهد انداد اربع علیهم لعاین الله که
منقضی شد بنی امیه و آل مروان امیر شدند و بنی العباس

رسیده همه را مراد استیصال ائمهٔ هدی بود و تربیت علمای بی
دین میکرد چنانچه مقرر نموده بودند که تلمیذ ابو حنیفه ملعون را
هر کدام یک سرخ زر طلا بدهند و هر کس از تلامذهٔ حضرت صادق
ع باشد او یک سرخ طلا بگیرند و ایشان نیز حیا را بیکطرف
نهاده خدا را فراموش کرده اختراعات در دین کرده وضع
احادیث باطل و اخفای اخبار صادقه نموده برخلاف مذهب
حق مذاهب احداث نمودند و خلفای جور تابع شدند و ائمهٔ
معصومین ع تقیه را واجب دیده اخفای مذهب حق
فرموده حرف بصرفه میگفتند و مراتب دین و مذهب را
بر احبای خود تعلیم میفرمودند و علمای ما را با انکه کمال
ضعف حال و قلت معاش و مال بود در پرده تفاسیر قران
از قول معصومین نموده جمع و تصحیح احادیث مینمودند
و با انکه هر تصنیفی که علمای مخالف مینمودند مبلغهای کلی
صله و جلدو میگرفتند و اگر گمان میکردند که عالمی شیعه

تصنیفی نموده در قتل او سعی نموده تقصیر نمیکردند و
تصانیف ایشان بدست آورده نابود میکردند مع هذا
از هر کدام علماء فرقهٔ ناجیه سیصد و چهار صد مجلد
تصنیف بود که بمرور و بنا بر غلبهٔ مخالف نابود شد و با این
حال بمقتضای الایة الکریمة ویحق الله الحق بکلماته ولو کره
الکافرون ملاحظه کن که اثار علماء شیعه اضعاف مخالف
ماند تا انکه الله سبحانه و تعالی شیعه را پادشاهان ذیجاه
داده مذهب حق از پردهٔ خفا بیرون آمد و شیعه را
کمال قوة و شوکت بهم رسید اما انچه از روایة راویان
ایشان در باب امامت ائمهٔ اثنی عشریه ع در کتب ایشان بود
و علمای ایشان اخفای انها از عوام الناس نموده بودند
کسی پردهٔ از اندرین بود بنحوی که بزبان عوام اندازند
اگر چه علمای ما رضوان الله علیهم از کتب ایشان بیرون
نوشته بودند اما بر این مرتبه مشهور نشده بود که درین

ولابندهٔ بی قدر اقل خلق الله المعبود محمد صالح الحسینی
الشیرازی بن عضد الدین مسعود الشهیر بدست غیب
در شهرة انها سعی کرده اکثر اخبار صحیحه که نص است بر
امامة ائمهٔ اثنی عشر بیا از صحاح سته مثل مسلم و بخاری
وغیر ذلك ومسندات احمد حنبل ومناقب فقیه بن
المغازلی الشافعی الواسطی همه را جمع نموده در صراط
از کتاب حدیث مراهص العلویه والمجامع الصفویه ترجمه
نموده که خواص وعوام بفهمند واکر کتاب عزیز بنظر
ایشان رسد ودانند که نقول از کتب احادیث ایشان
شده وثقاة ایشان راویند چاره سوی رجوع بحق
ندارند وچون افتاب دولت پادشاه حسینی حسب موسوی
نسب عنی سیدا عاظم سلاطین عجم وعرب که تجلیات
وکتب مبسوطه القاب همایون اورا احصی نتواند کرد فکیف
این رسالهٔ وجیزه ویکشمه از تعریف صولت وعظمت وشوکت و

سطوت

سطوت اقدس او آنست که به نیروی اقبال بی زوال قهرمانی
قیصر روم را با نهصد هزار سوار جرار که هر یك فتنه
روزکاری بودند وبخار پندار در دماغ ایشان صعود
کرده با کمال النخوة درین سال قصد بلاد شیعه نموده بودند
به یکصدمهٔ خسروانه همچنان مقهور کرد که رومی که هرکز
تصور کوچ زیاده از سه فرسنك نکرده در یکشب آن
طور لشکری عظیم قریب هشت فرسنك فرار نموده
اکثر اموال واسباب را کذاشته رو ندیکر بدستور چنانچه
خلق عظیم ایشان اسیر غازیان شیرشکار شدند و
خوف ورعب قهر وغضب شاهانه بنوعی تزلزل در
ایشان انداخت که آثار انّ زلزلة الساعة شیء عظیم
در لشکر ایشان نمودار شد از پادشاهان عالم کما
پادشاه را اینچنین فتحی روی داده الحمد لله که تواریخ
سلاطین سلف وشهریاران خلف در میانست عاقل

بابصیرت باید که تعقل کند عظمت شان وصولت قهرمان
زمین وزمان که بر قیصر در این اوان واقع شد پس اگر
کسی در مقام تعریف جاه این پادشاه ملایک سپاه شود
در کدام کتاب تعریف مراتب سلطنت واداب حشمت
او میگنجد همان بهتر که مراتب تعریف او را بدعای دوام
ایام عمر ودولت او درین رساله اختصار کرده گوییم
اللهم خلد وابد ظلال نصفة السلطان ابن السلطان
الخاقان ابن الخاقان سید السلاطین ابو الغالب
السلطان شاه صفی الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان
ووال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله واوصل عهده الی عهد قایم آل محمد صاحب
الامر والزمان صلوات الله علیه واحفظه من الآفات بحرمة
النبی وآله المعصومین یامنان یامنان مشارق
ارض ومغارب آنرا فرو گرفته والحمد لله که علما را در اظهار

عقاید حقه تقلید در کار نیست وعقایدی که علمای فرقه
ناجیه ومشایخ کبار شیعه امامیه رضوان الله علیهم محرر
فرموده اند عجم را اشتفاع از آن میسر کمتر است وعقاید
امریست اهم از همه امور لهذا بخاطر رسید که خلاصه
اعتقادات شیعه را بفارسی مستند بقول شیخ شیوخ
الطایفه المحققه الشیخ ابن بابویه علیه الرحمه واحادیث
صحیحه منقوله از ائمه هدی محرر سازد که جمیع خواص و
عوام اعجام که فهم عربی ایشان را خالی از اشکالی نیست
از مطالعه آن عقاید خود را تصحیح فرمایند وبعد از مشاوره
با علمای کبار واستخاره وصلاح در امر کردگار شروع در
مطلب نموده بتوفیق ایزدی در عرض چهار روز این
رساله را مرتب ساخت مشتمل بر سی وپنج باب مسمی
گردانید آنرا بمشراق العقاید الصالحیه وچون نسخه
تمام شد که بر اعتقاد محرر رساله از جواهر نفیسه ولالی

مشغول براحسن وانفس نمود ومقابل مطالعهٔ مطاعهٔ اعلی شد
مناسب آمد که این تحفهٔ مجلس اشرف اعظم سلاطین
عالم سازد که مورد عرض اشرف اعلی گردد و بدین وسیله
ابجد دعاگوی دولت قاهره درین سال از تفضلات ربانی
عطا شد از تصنیف تفسیر سرور الارواح که بر حروف غیر
منقوطه نموده و جمع و ترجمهٔ احادیث مراهم العلوم بر وفق المجامع
الصفویه که مراد دارد که مطمح مطالعهٔ مطاعهٔ اعلی گردد مقصود
این کمینه بحصول رسد لهذا قلم را بر این قصد در سطر
بیاض رخصت عبارة آرائی داده اولاً این قطعه بر زبان نشر
جاری شد **قطعه** فرمان ده این شهنشاه عالم ● کو حامی
دین احمد آمد ● یک مسند تر ذات اشرف ● بر مال جهان
سر آمد آمد ● این عقد لآلی عقاید ● کاعطای ایزد سرمد
آمد ● از عالم تحفه بر سلاطین ● از نبی او محمد آمد ● پس بهمین
قطعه اکتفا نموده ختم بدعا کرد و امیدوار است که منظور

نظر

نظر عاطفت بندگان درگاه عرش اشتباه جهانبانی و
علماء اولی الابصار گردد و بالله التوفیق و هو الهادی
الی سواء الطریق **باب اول** در اعتقاد در توحید
بدانکه اعتقاد ما در توحید ذات پاک واجب الوجود آنست
که ذات واجب را هیچکس نمیتواند ادراک کرد که لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و او را شباهتی با هیچ مخلوقی
نیست که به مشابهت بچیزی شناخته شود و بعضی آیات
قرآنی که بحسب ظاهر دلالت بر تشبیه دارد مؤولست و
صفاتی که حق تعالی خود را در قرآن بان وصف فرموده مثل
سمیع و بصیر و قدیر و علیم و حکیم و حی و قیوم و صمد
اینها از مقوله آنست که رسول الله صلعم فرموده که کلموا
الناس علی قدر عقولهم یا ما بقدر عقل ما مخاطبه فرموده
و ما را اثبات صفات او بطریق اثبات و تشبیه ممکن
نیست که ذات او منزه است از تمثیل و تشبیه بخلق پس

اثبات صفات او نفی ضد میکنیم پس میگوئیم که واحدست
یعنی دو نیست و نه زیاده بر دو نیست و تعدادی ندارد و قدیمست
یعنی هرگز نبوده که نباشد و هرگز نباشد که نباشد و
جسم نیست و جوهر نیست و صورة نیست و عرض نیست
و خط نیست و سطح نیست و خفت و ثقل نیست و حرکة
سکون ندارد و در مکان نیست و در زمان نیست بلکه
خلق کرده زمانرا و مکانرا و اجسامرا و جواهررا و اعراضرا
و کل ما سوی الله را و در وجود خود محتاج بغیر نیست و همسر
و همتا ندارد و مثل و مانا ندارد و از کسی زائیده نشده که
میراث برد و کسی از وی نزائیده که میراث از وی برد و غنی
از همه کس و همه چیز است که حاجت بهیچ کس و هیچ چیز ندارد
و حی است که هرگز مرگ ندارد و قیوم است که قوام همه چیز
با اوست و خواب ندارد و خورد ندارد و سمیع است و بصیر است
و علیمست و حکیم است و قدوس یعنی مبارک و طاهر است

وصمدست

وصمدست یعنی سید و مصمود الیه یعنی مقصود لقول
ابی جعفر الثانی ع اذا قیل له جعلت فداک ما الصمد قال
السید المصمود الیه و ابطال او نمیتوان کرد و تشبیه او
نمیتوان کرد و هو خالق کل شیء و لا اله الا هو له الخلق و
الامر تبارک الله رب العالمین و هو خارج عن حد التعطیل
والتشبیه و مجمل کلام در باب باری عز اسمه انکه انچه خلا
بسمع و بصر حاصل میشود از ذات او خارج نیست و حال
علم و حکمت و قدرة از ذات او خارج نیست و این صفات
باعتبار وجود همه در مخلوق متعدد است که سمع او غیر بصر
اوست و علم او غیر قدرة اوست و هر کدام بالتی علیحده تحصیل
میکند واما این صفات در خدای تعالی همه صفة واحده است
که عین ذاتست و ذات او عین صفاتست و بواسطه همین
خدای تعالی خود را باین صفات خواند که بقدر عقول ما ها
تکلم نموده باشد والا کل صفات ذات او صفة واحده است که

یقرا

عين ذات اوست وهر كس كه خداي تعالى تشبيه كند
وجسم داند ومحدود داند ومنتهى داند يا حصر قسمت
كل موجودات در جماد ونامي كند كه واجب را در تحت
تقسيم مندرج آورد وباصفات متعدده متغايره بجهة
او اثبات كند كه مثلاً سمع او را غير بصر او داند و بصر
او را غير سمع او داند وعلم او را غير قدرة وقدرة او را غير
علم او داند او مشركست وهر كس غير اين اعتقاد اسناد
بر شيعه اماميه كند افترا كرده وكتب احاديث ما مملو است
از اخبار وارده از ائمه هدى عليهم صلوات الله در اين
باب كه ما ذكر كرديم **ومنها** ما في اصول الكافي عن علي
بن ابرهيم عمن رواه عن ابي بصير قال سمعت الصادق
جعفر بن محمد عليهم السلام يقول لم يزل الله ربنا والعلم
ذاته ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته و
لا مبصور والقدرة ذاته ولا مقدور فلما احدث الاشياء

وكان

المحدث ط

وكان المعلوم وقع العلم منه على المعلوم والسمع على
المسموع والبصر على المبصر والقدرة على قال قلت
فلم يزل الله متحركا قال تعالى الله ان الحركة صفة محدثة
بالفعل قال قلت فلم يزل الله متحركا قال تعالى الله ان
الحركة صفة محدثة بالفعل قال قلت فلم يزل الله متكلما
قال تعالى الله ان الكلام صفة محدثة ليست بازلية كان
الله عز وجل ولا متكلم **ومنها** ما في الامالي عن محمد بن احمد
السناني باسناده عن ابي بصير عن ابي عبد الله عم قال الله
تبارك وتعالى لا يوصف بزمان ولا مكان ولا حركة ولا
سكون بل هو خالق الزمان والمكان والحركة والسكون
والانتقال تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا وهر حديث
كه مخالف اين باشد كه ما ذكر كرديم آن خبر موضوع و
مخترعست وهر حديثي كه مخالف كتاب الله باشد آن
باطلست واكر در كتب علماء ما غير اين اعتقاد يافت شود

مدلس است و بعضی ایات که در قران مجید است که
مردم جاهل استدلال تشبیه بان می نمایند مؤلست
و معانیها محمولست بر آنچیزی که در قرآنست از نظایر
آن مثل قوله تعالی کل شیء هالك الا وجهه مراد در وجه
در اینجا دین است و وجه انست که بخدای ازان انید و
توجه بخدای بان نمایند کما روی محمد بن یعقوب الکلینی
فی اصول الکافی عن محمد بن یحیی عمن رواه عن الحرث
بن المغیرة البصری قال سئل ابو عبد الله عن قول الله عز و جل
کل شیء هالك الا وجهه فقال ما یقولون فیه قلت
یقولون یهلك کل شیء الا وجه الله فقال سبحان الله
لقد قالوا قولا عظیما انما عنی بذلك وجه الذی یؤتی
منه وقوله یوم یکشف عن ساق مراد وجه امر و شدت
آنست وقوله وان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله مراد در جنب الله طاعت الله است و مفسران جنب الله را

علی ابن ابی طالب عم تفسیر نموده اند و روی محمد بن
یعقوب فی اصول الکافی عن محمد بن یحیی عمن رواه
علی بن سوید عن ابی الحسن موسی ابن جعفر عم فی قول
الله عز و جل یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله قال
جنب الله امیر المؤمنین عم و کذلك ما کان بعده من
الاوصیاء بالمکان الرفیع الی ان ینتهی الامر الی اخرهم وقوله
و نفخت فیه من روحی مراد روح مخلوقه او آمده که آدم و
عیسی را ازان حیوة داده و قال محمد بن یعقوب رض فی
اصول الکافی روی عدة من اصحابنا عمن رواهم عن الاحول
قال سالت ابا عبد الله عم عن الروح التی فی ادم قوله
فاذا سویته و نفخت فیه من روحی قال هذه روح مخلوقة
والروح التی فی عیسی مخلوقة و روحی در اینجا روح مخلوقه
او آمده مثل سمائی و ارضی و ناری و جنتی و عبدی و
قوله بل یداه مبسوطتان مراد نعمت دنیوی و نعمت اخروی است

ونعمة دنيا وآخرة امير المؤمنين عليه السلام است واولاد و
اوصياء او عم كرد در دنيا امر دين مردمان ايشان مروج و
مستحكم است ونعمتى بهتر از دين نيست ودر آخرت
شفاعت ايشان اينكس را بر نعيم ابد ميرساند وروى
محمد بن يعقوب رض في اصول الكافي عن محمد بن يحيى عمن
رواه عن بعض اصحابنا عن ابي جعفر ع قال نحن المثاني الذي
التي اعطاها الله نبينا محمدا صلعم ونحن وجه الله نتقلب في
الارض بين اظهركم ونحن عين الله في خلقه ويده المبسوطة
بالرحمة على عباده عرفنا من عرفنا وجهلنا من جهلنا
وامامة المتقين **وقوله** والسماء بنيناها بايد مراد در
ايدى قوة ومنة است مانند قول الله تعالى كه فرموده
واذكر عبدنا داود ذا الايد يعني ذي القوة **وقوله**
ما منعك ان لا تسجد لما خلقت بيدي يعني بقوة من
وقدرة من **وقوله** والارض جميعا قبضته يوم القيمة يعني ملك

اوست كه سواى او مالكى ندارد **وقوله** والسموات مطويات
بيمينه يعني بقدرته **وقوله** وجاء ربك والملك صفا صفا
يعني وجاء امر ربك **وقوله** كلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون
مراد ثواب ربست **وقوله** هل ينظرون الا ان ياتيهم الله
في ظلل من الغمام والملائكة مراد عذاب الله را دارد
وقوله ومن يحلل عليه غضبى فقد هوى غضب خدا عقاب
خداست وثواب خدا رضاى خداست **وقوله** تعلم ما
في نفسي ولا اعلم ما في نفسك يعني تو غيب ما را ميدانى
وما غيب ترا نميدانيم **وقوله** ويحذركم الله نفسه مراد
حذر از انتقام او آمده **وقوله** وهو الذي يصلى عليكم
وقوله ان الله وملائكته يصلون على النبي مراد در
صلوة خدا رحمت خداست وصلوة ملائكه تزكيه و
صلوة عباد دعا ست **وقوله** ومكروا ومكر الله و
الله خير الماكرين **وقوله** يخادعون الله وهو خادعهم

وقوله الله یستهزئ بهم وقوله وسخر الله منهم وقوله
فنسیهم مراد در کلمات مزبوره انست که خدای تع
جزا میدهد جزای مکر و جزای خدعه و جزای استهزاء و
سخریه و جزای نسیان که خود را فراموش مینماید کما قال عز
و جل و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم بواسطه
انکه الله سبحانه جل شانه در حقیقت مکر نمیکند و خدعه
و استهزاء نمیکند و فراموش نمی نماید و او منزه است از افعال
عباد وقوله وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة مراد
ثواب ربست و مخالفان ازین ایه استدلال رؤیه نموده
اند که در قیامت مؤمنین خدا را می بینند و حال انکه
اعتقاد ما انست که خدا را بچشم نمیتوان دید و قال
محمد بن یعقوب رض فی اصول الکافی عن عدة من اصحابنا
عمن رواهم عن ابی الحسن الموصلی عن ابی عبد الله ع قال
جاء حبر الی امیر المؤمنین علی ع فقال یا امیر المؤمنین هل

رایت

رایت ربک حین عبدته قال فقال ویلک ما کنت اعبد
ربا لم اره قال فکیف رایته قال ویلک لا تدرکه الابصار
فی مشاهدة العیون ولکن راته القلوب بحقایق الایمان
و چون مراد ما اصل عقاید و تحریر است و این رساله
گنجایش استدلال ندارد و در مقام اثبات بادله عقلیه
و نقلیه که کل ادله را نقل کنیم نمیشویم و الا معصومین را
در این مواد اقوال بسیار است و ما بواسطه اعتماد خلوت
درهر امری که ذکر نموده ایم استناد بحدیثی کرده ایم تیمنا
این بود اعتقاد ما در باب توحید ذات واجب الوجود
و حدیث قدسی که دال است بر انکه امیر المؤمنین علی ع
وجه الله و ید الله است ترجمه آن اینست که روایت کرده
شیخ ابن بابویه رض در امالی از حسن بن محمد از راویان
که روایت نموده اند از علی بن موسی الرضا ع و انحضرت
از اباء طاهرین تا امیر المؤمنین علی ع و انحضرت از رسول الله

صر و رسول ص از جبرئیل ع و او از میکائیل ع و او از اسرافیل
ع و او از رب جلیل که فرموده که من اللهم که نیست
خدائی جز من که خلق کرده ام کل عالم را بقدرة خود
پس اختیار کردم از همه محمد را دوست و محب خود و صفی
خود پس او را برانگیختم به پیغمبری بر خلق خود و بر
گزیدیم بجهة او علی را برادر و وصی و وزیر او و ادا کنندهٔ
حقوق انوا بعد او بخلق من و خلیفه بر عباد من
که بیان کند برای خلق من کتاب مرا و اوامر و احکام مرا
که در کتابست و نوش حکم مرا در خلق رواج دهد و
گردانیدم علی را علم هدی از ضلالة و او دریست مرا
که می آیند مرا از آن در و خانه ایست مرا که هر که داخل
آن شد در امانست از آتش من یعنی جهنم و حصاریست
مرا که هر کس داخل آن شد به پناه او اید محصونست از مکاره
دنیا و اخرة و او دریست مرا که می آیند مرا از آن در و علی

روی منست که هر کس رو باو کرد من روی از او نمیگردانم
و علی حجة منست در آسمان و زمین و اهل آن از خلق من
و قبول نمیکنم عمل هیچکس را از اهل آسمان و زمین الا
باقرار بولایت او و نبوة احمد رسول من و علیست دست
گستردهٔ گشادهٔ من بر عباد من و او نعمتی است که انعام
کرده ام با او هر کس از عباد را که دوست داشته ام پس
هر کس او را دوست دارد از بندهای من و ولایت او
دوست داشته باشد می شناسم او را و ولایت و معرفت
او را و هر کس بغض او داشته باشد من بغض او دارم
که او معرفت و ولایت او متصرف گشته بس بعزة من قسم
میخورم و بجلال من سوگند یاد میکنم که دوست بدارد
علی را بندهٔ از بندهای من الا که دور کنم از او آتش را و داخل
کنم او را در بهشت و بغض او بدارد بندهٔ الا که داخل کنم
او را در جهنم و بئس المصیر و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

پس این خبر مصرحست در انکه امیر المؤمنین علی وجه الله و
ید الله ونعمة الله وحجة الله وباب الله وبیت الله است و
هر کس که خلاف این اعتقاد داشته باشد از اهل جهنم خواهد
بود وروی محمد بن یعقوب رضه عن محمد بن ابی عبد الله
عمن رواه عن مروان بن صباح قال قال ابو عبد الله عم ان الله
خلقنا فاحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا وجعلنا
عينه في عباده ولسانه الناطق في خلقه ويده المبسوطة
على عباده بالرأفة والرحمة ووجهه الذي يؤتى منه وبابه
الذي يدل عليه وخزانه في سمائه وارضه بنا اثمرت
الاشجار واينعت الثمار وجرت الانهار وبنا ينزل غيث
السماء وثبت عشب الارض وبعبادتنا عبد الله ولولا
نحن ما عبد الله وبدانکه الله سبحانه جل شانه محرر رساله را
موفق بر استدلال کل امهات مسائل الهیات که عمده
علم کلامست از آیة الکرسی نموده بر وجهی که اگر تامل کرده

شود علما را معلوم خواهد شد که بذل جهد تا چه غایت
نموده وهكذا استنبطه الله لا اله الا هو يدل على انه واحد
احد ليس بمتعدد وليس كمثله شيء لانه اذا وجد مثله
لا يكون له دليل على ترجيحه على مثله والمثل نصير شريكه
في الالوهية لعدم جواز ترجيح بلا مرجح وذلك محال فعدم
المثل له قد نفى عنه الجسمية والجوهرية والعرضية والخطية
والسطحية والامكان والحركة والسكون والوجود في الزمان
والمكان واحتياجه في وجوده الى الغير ولان كل من كان
غيره في الوجود محتاج اليه ومن لم يكن في وجوده محتاج
الى الغير فهو واجب بالضرورة لان المحتاج من الممكنات و
الممكن ليس مثله ودل وجوبه تعالى على ايجاده العالم و
على قدمه والقديم ازلي ابدي سرمدي ولا بد من الايجاد
الاختيار والعلم والقدرة والحكمة والتقدس والصمدانية
والسمع والبصر ولكن سمعه وبصره وعلمه وقدرته وحكمته ليس

كسمعنا وبصرنا وعلمنا وقدرتنا وحكمتنا لانا قلنا
ليس كمثله شيء بل صفاته المزبورة عين ذاته لئلا يلزم
محظور بخلاف اوصافنا لان ذاتنا مثلا شيء وصفة العلم
شيء اخر وهذا في الواجب ممتنع كما عرفت الحي دليل على تصحيح
علمه وقدرته التي اثبتناها القيوم دليل على دوام قيامه بتدبير
العالم بحيث لا تاخذه سنة ولا نوم وهذا يدل على تنزيه
ذاته عن الغفلة والسهو والنسيان والخطاء له ما في السموات
وما في الارض دل ذلك على انه مالك الملك والملكوت
ومبدع المخلوقات كلها بقدرته وارادته وهذا
يؤيد ما قلناه انه لا مكان له وما كان في الزمان لانه
خلق الزمان والمكان والاشياء كلها وذاته قديم و
واجب كان قبل خلقة الاشياء وبعد ارادته بايجاد
العالم وخلقه الخلايق وصف بالخالق الرازق الفاعل
المريد الساخط الراضي لوقتها وليست هذه الصفات

الافعال المزبورة بازليته من ذا الذي يشفع عنده
الا باذنه دل ذلك بكمال كبريائه وسطوته وعظمته و
جلاله حتى لا يشفع احد عنده احدا الا باذنه واذنه
بالشفاعة دليل على كمال رحمه وعفوه وصفحه وافضاله
وكمال عدله وانه يجازي الظالمين ويعفو وياذن
الشفاعة لمن اراد واعلم ان قوله تع من ذي الذي يشفع
عنده الا باذنه يدل على عدله تعالى شانه لانه يجازي
الظالمين حتى افتقروا بالشفاعة وعلى فاعلية الخالق
واستحالة القبيح عنه لانه لولا ممتنع ذلك وفعل الله القبايح
فلا يجازي للقبيح على الغير حتى يحتاج الى الشفاعة و استحالة
فعله القبيح يدل على صدقه تع لان الكذب قبيح منه و اذنه
بالشفاعة يدل ايض على ان افعاله مبنية للاغراض و
انه لا يفعل عبثا ومن عدله يخرج انه تعالى يعطي الثواب على
الايلام الغير المستحق اذا لم يعطي ثوابا له فليس عادلا وايلامه

ظلمهم وتعالى عن ذلك علواً كبيراً ويدل الا باذنه بالشفاعة انهم
كونه مريدا كارها مدركا وكل الاية تدل على كلامه تع فتامل
يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم يدل على علمه بالجزويات في الكليات
والسابق واللاحق الى انقراض الزمان وبعده وبانفي سرهم
وعلانيتهم ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء ولا
يعلم ولا يحفظ احد شيئاً الا علمه الله بما شاء واراد
وسع كرسيه السموات والارض لان كلها في جوف
الكرسي ودل ايضاً على وسعة علمه لان الكرسي في وجه اخص
العلم والكرسي مع انواع السموات والارض في جنب
عرشه تع كحلقة موضوعة في الفلاة ولا يؤده حفظهما
لا يشق حفظ الكرسي وما فيها على الله او حفظ السماء
والارض على الكرسي وهو العلي العظيم **باب دوم**
در اعتقاد در صفات ذاتيه وصفات افعال بدانکه
اعتقاد ما در انچه ذکر کرده ایم از صفات ذات اراده کرده ایم

از صفات نفی ضد واز الله تع شانه ومیگوییم که او لم یزل
سمیع است وبصیرست وعلیمست وقادر وعزیزاست و
حی وقیومست وواحد وقدیمست واینها صفات ذات
الوجودست که نسبت بمخلوق بعدد دارد زیرا که انچه بنده
بسمع درك میکند ببصر نمیکند وکذا بالعکس ونسبت
بذات او این صفات تعدد ندارد وکل صفات مزبوره
نسبت بذات او واحدست وصفات لم یزلی است که عین
ذاتست وذات او عین این صفاتست که ان حالاتی که
ما را بسمع وبصر وعلم وغیره حاصل میشود همه عین ذات
واحد اوست که منفك ازو نمیشود واما نمیگوییم که حق
تع لم یزل خلاقست وفاعل ومریدست وراضی وساخطست
ورزاق ووهابست ومتکلم است که اینها صفات افعال
خداست جل شانه که حادث شده وجایز نیست که گوییم
که این صفات قدیمست زیرا که تا اراده نکرده مرید نشده و

تا نبخشد وهاب نشد وتا رزق نداد رزاق نشد وتا
غضب نكرد ساخط نشد وتا رضا نداد راضی نشد واین
صفات صفت از افعالست ولایزالی نیست بخلاف آنکه لم
یزل سمیع وبصیر وحکیم وعلیمست الی اخر صفات ذاته
بحیث لا ینفك شيء منها ومن قول المعصومین في هذا الباب ما
نقلته في باب التوحید وما رواه محمد بن یعقوب رض اصول
الكافي عن محمد بن یحیی عمن رواه عن محمد بن مسلم عن
ابي جعفر ع قال سمعته یقول كان الله ولا شيء غیره و
لم یزل عالما بما یكون فعلمه به قبل كونه كعلمه به بعد كونه
وعنه عمن رواه عن الكاهل قال كتبت الی ابي الحسن
ع في دعاء الحمد لله منتهی علمه فكتب الی لا تقولن منتهی
علمه فلیس لعلمه منتهی ولكن قل منتهی رضاه وعنه
عمن رواه عن ایوب بن نوح انه كتب الی ابي الحسن ع یسأله
من الله عز وجل كان یعلم الاشیاء قبل ان خلق الاشیاء

وكونها او لم یعلم ذلك حتی خلقها واراد خلقها وتكوینها
تعلم ما خلق عند ما خلق وما كون عند ما كون فوقع
بخطه لم یزل الله عالما بالاشیاء قبل ان یخلق الاشیاء
كعلمه بالاشیاء بعد ما خلق الاشیاء وعن علي بن
ابرهیم عن ابیه عن العباس بن عمرو عن هشام بن الحكم
قال في الحدیث الزندیق الذي سال ابا عبد الله ع انه
قال له اتقول انه سمیع بصیر فقال ابو عبد الله ع هو سمیع
بصیر بغیر جارحة وغیر آلة یسمع بنفسه ویبصر بنفسه لیس
قولي انه سمیع بنفسه انه شيء والنفس شيء آخر ولكني اردت
عبارة عن نفسي اذ كنت مسئولا وافهاما لك اذ كنت سائلا
فاقول یسمع بكله لا ان كله له بعض لان الكل لنا بعض و
لكن اردت افهامك والتعبیر عن نفسي مرجعي في ذلك
كله الا انه سمیع بصیر العالم الخبیر بلا اختلاف الذات
ولا اختلاف معنی باب ششم در اعتقاد در تكلیف بدانكه

اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نمیفرماید
بنده را مگر انچه بنده را تاب وطاقت آن باشد کما قال
فی القران لا یکلف الله نفسا الا وسعها چنانچه حق تع
در هر شبانروزی پنج نماز فرض نموده باانکه بنده تاب
زیاده دارد ودر سالی یکماه روزه فرض نموده و بنده
تاب زیاده دارد ودر دویست درهم پنج درهم زکوة فرض
کرده ودر تمام عمر یك حج واجب نموده مع القدرة و الاستطاعة
وبنده همه را تاب دارد وزیاده فالحمد لله علی رحمه واحسانه

باب چهارم در اعتقاد در افعال عباد بدانکه اعتقاد
ما در افعال عباد آنست که افعال عباد مخلوق خداست اما
خلق تقدیری نه خلق تکوینی که حق تعالی دوانا عالمست
بمقادیر افعال عباد نه انکه فعل بنده را خدا کاین کرده
باشد وهر کس که خدارا کاین افعال بنده داند برو اعتراض
بسیار وارد میشود **باب پنجم** در اعتقاد در نفی جبر

ونفی تفویض بدانکه اعتقاد ما در امر مذکور مطابق قول
صادقست که فرموده که لا جبر ولا تفویض بل امر بین الامرین
فقیل له وما امر بین الامرین فقال ذلك مثل رجل رأیته
علی معصیته فنهیته فلم ینته فترکته ففعل تلك
المعصیة فلیس حیث لا یقبل منك فترکته انت الذی امرته
بالمعصیة پس اعتقاد ما در نفی جبر وتفویض مطابق قول
معصومست عم که فرموده که اگر تو بنده را در گناهی ببینی
واورا نهی کنی واو نشنود وتو تغافل کنی واو در کار
خود باشد تو امر او نکرده او خود کرده وتو نهی نموده
واو نشنیده وحدیثی که محمد یعقوب رض در اصول
کافی در این باب نقل فرموده ترجمه آن اینست که امیر
المؤمنین علی عم نشسته بود در کوفه بعد از مراجعت صفین
زمانی که پیری آمد وبه دو زانو پیش امیر عم نشست
پس گفت یا امیر المؤمنین خبر ده ما را اگر رفتن ما با اهل

شما را با بقضاي خداست وقدر او حضرت فرمود که یا
شیخ شما در زمین بلند و پست نمیشوید الا بقضا و بقدر
الله تعالی پس آنمرد گفت که مراد و مقصود خود از پیش خدا
طلب کنم یا امیر المؤمنین پس حضرت فرمود که یا شیخ والله
که خدا بزرگ کردانید برای شما مزد و اجر شما را در سیر و سفر
شما و در منزل و مقام شما و در مراجعت و انصراف شما
و نیستید شما در حالی از حالات مکره نباشیم و حال که
کناه او بازگشت ما بقضا و قدر باشد پس امیر المؤمنین
عم فرمود که تو گمان نموده که قضا حتم است و قدر لازم است
که البته چاره از آن نباشد پس اگر چنین باشد می باید
که ثواب و عقاب باطل باشد و امر و نهی و زجر باطل باشد
و معنی وعد و وعید ساقط شود و گناه کار را ملامتی
نباشد و نیکوکار را محمدتی نباشد و بلکه گناه کار اولی
باشد باحسان از نیکوکار و نیکوکار اولی باشد بعقاب از

کناه کاران این گفت و شنید برادران بت پرستست و دشمنان
رحمن و احزاب شیطان و قدریه این امت و گروه مجوس
بدرستی که خدا تکلیف فرموده بنده را تکلیف بچیزی که بنده را
مختار ساخته که خواهد کند و الا فلا و جبر نفرموده و نهی
فرموده نهی بتحذیر نه نهی جبری و عصیان کرده نمیشود
کسی مغلوب و اطاعة کرده نمیشود خدا را مکره که اکراه
کند مردم را در طاعت و عطا میکند فعل کم را اجر بسیار
و مالك نمیگرداند مفوضا و خلق نکرده اسمانها و زمین را
باطلا و برانگیخته نکرده پیغمبران بشارة دهنده و ترساننده
عبثا و ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من
النار پس پیر مرد در مدح امیر المؤمنین علي عم انشا کرد
نظم انت الامام الذي ترجو بطاعته يوم النجاة من
الرحمن غفرانا اوضحت من امرنا ما كان ملتبسا جزاك
ربك بالاحسان احسانا و هم درکافی بروایت ابی بصیر

از ابی عبد الله ع روایت میکند که آنحضرت فرموده که من
زعم ان الله تعالی یامر بالفحشاء فقد کذب علی الله و من
زعم ان الخیر والشر الیه فقد کذب علی الله مراد که بنده را
خدای تع مختار فرموده که هر کس که مسلم باشد و اعمال
صالحه کند جنت بجهت اوست و هر کس کافر باشد یا
اعمال غیر صالحه غیر مرضیه کند جهنم بجهت اوست
و در عمل خود بنده عاملست و بر خدای تع نسبتی
ندارد که اگر عمل بنده را خدا خود کند بجهنم بردن
اهل جهنم ظلم خواهد بود و تعالی الله عما یقول الظالمون
علوا کبیرا **باب ششم** در اعتقاد در اراده و مشیة
بدانکه اعتقاد ما در امر مزبور مطابق قول صادق
علیه السلام است که فرموده که شاء الله و اراد و لم یحب
و لم یرض شاء ان لا یکون شیئا الا بعلمه و اراد مثل
ذلک و لم یحب ان یقال له ثالث ثلثة و لم یرض لعباده

الکفر یعنی خواسته و اراده کرده که نشود چیزی الا
آنکه او را علم بر آن باشد و دوست ندارد و راضی نیست
و دوست ندارد که عباد او کافر شوند وقوله تع انک
لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وقوله
تعالی ولو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعا
وقوله تع افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین
وقوله تع وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
کتابا مؤجلا وقوله یقولون لو کان لنا من الامر شیء
ما قتلنا ههنا قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب
علیهم القتل الی مضاجعهم وقوله تعالی ولو شاء
ربک ما فعلوه فذرهم وما یفترون وقوله تع ولو
شاء ربک ما اشرکوا وما جعلناک علیهم حفیظا
وقوله تع ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها وقوله تع
فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من

یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد
فی السماء وقوله تعالی یرید الله لیبین سنن الذین
من قبلکم ویتوب علیکم وقوله تع یرید الله ان لا یجعل
لهم حظا فی الاخرة وقوله تع یرید الله ان یخفف عنکم
وقوله تعالی یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وقوله
تع والله یرید ان یتوب علیکم وقوله تع ویرید الذین
یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما وقوله تع
وما الله یرید ظلما للعباد پس اعتقاد ما در اراده و مشیة
خدای عز وجل اینست که نقل نمودیم و مخالفان ما
بر ما تشنیع مینمایند و میگویند که ما را اعتقاد اینست
که الله تع اراده معاصی میفرماید و اراده قتل امام
حسین ع کرده و این بر شیعه تهمت و افترا است بلکه
ما میگوییم که الله تع اراده کرده که معصیت عاصیان
خلاف طاعت مطیعین باشد و اراده کرده که معاصی

لکم ویهدیکم

منسوب

منسوب بر او از جهة فعل نباشد و اراده کرده که او
موصوف باشد بعلم بر معاصی قبل از وقوع آن و اراده
کرده که قتل حسین ع خلاف طاعة باشد و اراده کرده
که قتل غیر مامور خدا منهی عنه باشد و مامور به نباشد
و اراده کرده که قتل معصوم شهید ع قبیح باشد و اراده
کرده که او را ع منع کند نه منع جبری و قدری که اگر
منع جبری و قدری کرده بود او مقتول نمیشد هم چنانچه
منع جبری کرد آتش را در سوختن ابرهیم ع که فرمود
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم و آتش قادر بر سوختن
او نشد و میگوییم که الله ارحم لم یزل عالم بود که حسین ع
مقتول میشود و سعادة ابدی می یابد و قاتل او شقاوة
ابدی می یابد و میگوییم که ما شاء الله کان و ما لم یشاء
لم یکن و اعتقاد ما در مشیة خدای عز وجل و اراده
او همین است که ذکر نمودیم سوای آنچه اهل خلاف و مشنعان

برما اسناد بما می نمایند **باب هفتم** در اعتقاد در
قضا و قدر **بدانکه** اعتقاد ما در قضا و قدر مطابق
قول ابو عبدالله ع است که بزرارة بن اعین فرمود در
جواب سؤال او که ما تقول فی القضاء والقدر حضرت
فرمود که میگوئیم که حق تعالی زمانی که جمع عباد میکند
سؤال از ایشان از آنچه عهد کرده با ایشان میکنند
از آنچه قضا بر ایشان کرده و کلام در قدر منهی عنه است
کما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام لرجل وقد ساله عن
القدر فقال بحر عمیق لا تلجه ثم ساله ثانیة فقال
طریق مظلم فلا تسلکه ثم ساله ثالثة فقال سر الله فلا
تتکلفه و امیر المؤمنین ع فرموده که قدر سریست از
اسرار خدا و حرزیست از احراز خدا مرفوع در حجاب خدا
که خلق را دران علم نیست و مختوم است بختام خدا
سابقست در علم خدا و منع کرده خدا خلق را از علم آن و

قدر را

قدر را ما فوق شهود ایشان کرده بواسطه که مخلوق نمیرسند
و در نمی یابند حقیقة ربانیت را و قدرة صمدانیة را
و عظمة نورانیة را و عزة وحدانیة را بواسطه آنکه قدر
دریائیست ذاخر که عمق آن ما بین آسمان و زمین است
و عرض آن ما بین مشرق و مغربست سیاهست مانند شب
ظلمانی و پر مار که مارها در آن بالا میروند یکبار و پائین
می آیند یکبار و در قعر آن آفتابیست نورانی و سزاوار نیست
که بسر آن برسد کسی الا خدای فرد احد پس هر کس که
اراده اطلاع بر آن کند پس تحقیق که اراده کرده که بضد
خدای عمل کند و در حکم و منازعه در سلطان خدا کند
و کشف سر خدا کند و اظهار سر خدا کند و باؤا بغضب
من الله و ماویهم جهنم و بئس المصیر و مرویست که امیر
المؤمنین علی ع در زیر دیواری مایل نشسته بودند وقتی
که مطلع شدند که دیوار میل کرده تغیر مکان فرمودند پس

شخصی حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین علی ایا شما از
قضای خدای عز وجل میگریزید حضرت در جواب فرمودند
که من از قضای خدا میگریزم بقدر خدا و از حضرت
ابی عبد الله ع سؤال نمودند که ایا از قدر خدا ممکن
هست که چیزی دفع شود که هی من القدر اگر از قدر
چیزی دفع شود هم از قدر رست وقال رسول الله ص یا
علی الصدقة ترد القضاء الذی ابرم ابراما بشارت باد
مؤمنین را که رسول خدا فرموده که صدقه رد قضای مبرم
میکند حالا بر هر کس که خواهد که قضای مبرم را از
خود دفع کند بمال از همه مالی که پیش او عزیز باشد لقوله
تع لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و چیزی در
اسمان و زمین نمیشود الا بهفت چیز از جانب خدا قضای
خدا و قدر خدا و مشیة خدا و اراده خدا و اذن خدا
و کتاب خدا و اجل خدا و در کافی روایة کرده از ابی الحسن موسی

بن جعفر ع که فرمود که لا یکون شیء فی السموات ولا فی
الارض الا بسبع بقضاء وقدر واراده ومشیة وکتاب
واجل واذن فمن زعم غیر هذا فقد کذب علی الله او رد
علی الله عز وجل این بود اعتقاد ما در قضا وقدر و هر کس
غیر این اعتقاد دارد از ما نیست **باب هشتم** در اعتقاد
در انبیا و محدثین و رسل و حجج **بدانکه** اعتقاد ما آنست
که انبیا ع افضلند از ملائکه و ملائکه تمنای منزلة آدم ع
نمودند که الله تع فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة ایشان
گفتند که اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء و
نحن نسبح بحمدک ونقدس لک و تمنا نکردند الا منزلت
فوق آدم و انبیا و علم موجب فضل آدم شد که حق تع فرمود
که و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة فقال
انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین قالوا سبحانک لا
علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم

انبئهم باسمائهم قال الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات
والارض واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون و این کلام
تمام دلیلست که آدم افضل از ملایکه است و امر کرد الله
سبحانه و تعالی ملایکه را که سجده نمایند آدم را پس سجده
نمودند ملایکه کلهم آدم را و خدا امر نمیفرماید که افضل
سجدهٔ مفضول کند و بود سجدهٔ ایشان طاعت خدای و اکرام
آدم بواسطهٔ در صلب آدم بود رسول الله صلعم و کل انبیا
و ائمه علیهم السلام و قال رسول الله ص انا افضل من جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من جمیع الملائکة المقربین
و انا خیر البریة و سید ولد آدم و قول الله تع که فرموده که
لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله ولا الملائکة المقربون
آن نیست که این موجب تفضیل ملایکه باشد بر عیسی بلکه
بواسطهٔ آنست که جمعی از نصاری عیسی را اله تصور نموده
او را به ربوبیت عبادة مینمودند و جمعی از صابئین و غیرهم

ملایکه را رب و اله خواندند عبادة مینمودند بواسطهٔ
همین الله تعالی شانه میفرماید که معبودهای شما را تلک
و عار از بندگی من نیست و ملایکه روحانیند و معصومند
از معصیت ولا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
نه چیزی میخورند و نه می آشامند و نه الم بایشان میرسد
و نه مریض میشوند و نه پیر میشوند طاعت ایشان تسبیح
و تقدیس خداست و تعیش ایشان از نسیم عرش و لذت
از علوم و انواع آن می یابند خدای تعالی هم چنانچه خواسته
ایشان را خلق فرموده ارواح و انوار و هر طائفهٔ ایشان
حافظ نوعی از خلق خدا اند

باب نهم در اعتقاد در
عدد انبیا **بدانکه** عدد انبیا بر اعتقاد ما یکصد و بیست
و چهار هزار نبیست که همه بحق آمده اند و بدانکه انبیا
و رسل را مراتب هست و قال ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما
السلام الانبیاء والمرسلون علی اربع طبقات فنبی منبأ فی نفسه

لا یعد و غیرها و نبی یری فی النوم و یسمع الصوت و یعاین
الملک و قد ارسل الی طائفة قلوا او کثروا کیونس لقوله تع
و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون قال یزیدون ثلثین
الفاً و علیه امام والذی یری فی نومه منامه و یسمع الصوت
و یعاین فی الیقظة و هو امام مثل اولوا العزم و قد کان ابرهیم
عم نبیاً و لیس بامام حتی قال الله تع انی جاعلک للناس
اماماً قال و من ذریتی فقال الله لا ینال عهدی الظالمین
من عبد صنما او وثنا لا یکون اماماً و اما رسول آنست
که جبرئیل باو فرود آمده و او را دیده و همراه جبرئیل بود برو
مکالمه کرده عیاناً و اما نبی آنست که در خواب بیند مثل
خواب ابرهیم و مثل خوابها که رسول الله ص قبل از نزول
جبرئیل میدیدند و رسول الله ص جمع نموده رسالت و نبوترا
و اما محدث آنست که صوتی میشنود و کسی را نمی بیند و
در خواب هم نمی بیند محض صوتست که میشنود و ابرهیم

علی نبینا و علیه السلم را قبل از نبوة خدا عبد اخذ فرموده
و نبی شد قبل از رسالت و رسول شد قبل از رتبه خلت
و خلیل شد قبل از امامت پس مراتب مزبوره که درو
جمع شد جعله الله اماماً و قال الله تعالی انی جاعلک
للناس اماماً و لوط ع نبی بود و امام بر او بود ابرهیم ع
و اما سید کل انبیا پنج پیغمبرند که اولوا العزم و اصحاب
شرایع اند یعنی نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمد صلعم
و رسول الله سید رسل و جمیع انبیا اند و اعتقاد ما
آنست که کل انبیا بر حقند و قول ایشان قول الله است
که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و امر ایشان
امر الله است و طاعة ایشان طاعة الله است و معصیة
ایشان معصیة الله است و افضل همه پیغمبر ما است و
هر کس تکذیب او کند کافر است و واجبست که ا نکیس
اعتقاد کند که خدای تع خلقی افضل از محمد و ائمه ولد

او وابن عم و وصي او امير المؤمنين علي ع ندارد و رسول الله
احب خلقست بخدا و كرامي تر همه است و اول خلقست در اقرار
بخدا در وقتي كه حق تع اخذ عهد و ميثاق پيغمبران ميكرد
و كواهي بر نفسهاي خود ميدادند و بر ربوبيت خدا كه فرمود
كه الست بربكم قالوا بلي و انكه حق تع عطا كرد هرچه عطا كرد
هر پيغمبري را برفق شناخت پيغمبر ما صلعم و اسبق است در
اقرار بر همه و اعتقاد ما انست كه حق تع خلق كرد جميع خلق را
از سموات و ارضين و هرچه در انهاست همه را بواسطه
محمد و اهل بيت او عليهم السلم كه اكر مراد نه ايشان بودند
خلق اسمانها و زمين و جنت و سعير و ادم و حوا نميفرمود
و اعتقاد ما اينست كه هر پيغمبر را وصيي هست و وصي
پيغمبر ما و حجج خدا بر خلق او بعد از رسول خدا دوازده امامند
كه اول همه و اقدم همه حضرة اسد الله الغالب امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب ع روحي فداه و بعد ولدان معصوم او حسن

بن علي ثم الحسين الشهيد ثم علي بن الحسين ثم محمد بن
علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم
محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي ثم امام زمانا
القايم المنتظر المهدي الهادي صلوات الله و الملائكة
و الناس عليهم كه تا بقاي جهان باقيست حافظ شرع و
دين است و اعتقاد ما در باب ايشان اينست كه معصومند
و هركز از ايشان خلاف رضاي حق تع سر نزده و خدا ما را
امر بطاعت ايشان كرده و اولوا الامر ايشانند و ايشان شهدا اند
بر خلق و ايشان ابواب الله اند و سبيل الله اند و ادلاء علي
الله اند و ايشانند اركان توحيد و ايشانند كه حق تع
فرموده كه الذين اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا
و ايشانند صاحب معجزات و ايشانند امان اهل زمين همچنانچه
ستارها امان اهل سما اند و ايشانند كشتي نجات و ايشانند
عباد الله المكرمون الذين لا يسبقونه بالقول و هم بامره يعملون و

اعتقاد ما اینست که مهر و دوستی ایشان ایمانست و بغض
و عداوة ایشان کفر و نفاق است و امر ایشان امر خداست
و نهی ایشان نهی خداست و طاعت ایشان طاعت خداست
و معصیت ایشان معصیت خداست و دوست ایشان دوست
خداست و دشمن ایشان دشمن خداست و عصیان ایشان
عصیان خداست و اعتقاد ما اینست که زمین هرگز خالی
از حجت خدا بر خلق نبوده و نیست یا بحسب ظاهر یا مختفی
و حجت زمان ما قائم آل رسول است صلعم محمد بن الحسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است که خبر از و
داده رسول الله صلعم و از اسم او و نسب او خبر داده و فرموده
و هو الذی یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً
و ظلماً و انه هو الذی یظهر الله دینه لیظهره علی الدین کله
و لو کره المشرکون و انه هو الذی یفتح الله علی یدیه مشارق

الارض

الارض و مغاربها حتی لا یبقی فی الارض مکان الا نودی فیه
بالاذان و یکون الدین کله لله و او که ظهور نفرموده نزول
میکند عیسی بن مریم از آسمان و در عقب او نماز میکند
و در خلف آنحضرة که نماز کرده در عقب رسول صلعم نماز کرده
و اعتقاد ما اینست که غیر او قائمی جایز نیست که رسول الله
و ائمه هدی همه خبر از اسم و نسب آنحضرة داده اند و نص
بآنحضرت فرموده اند و بشارة بظهور او داده اند و در
کتاب فاطمه ع مسطور است و در طریق مخالف نیز اخبار
وارد است که علمای مخالف از عوام پنهان نموده اند و
علمای ما از کتب صحاح سته ایشان بیرون آورده اند و
بنده ترجمه کرده بزبان خواص و عوام اندا ختام اما شرح
کتاب فاطمه ع که نزد محدثین رضوان الله علیهم به مصحف
فاطمه ع مشهور است آنکه بعد از وفات رسول الله صلعم
جبرئیل ع نازل شد در خانه رسول الله و مکالمه کرده عزای

رسول الله و پرسش فاطمه ع و اهل بیت کرد و او را آنجا
و منزلت رسول الله صلعم خبر داد و کل ما یکون را الی انقراض
الزمان که بعد از رسول صلعم چه خواهد شد و اولاد رسول را
صلعم چه واقع میشود تا آخر زمان همه خبر داد و امیر المؤمنین
علی ع هر چه میشنید از قول روح الامین می نوشت
و امامت ائمه اثنی عشر و ظهور صاحب الامر همه نوشته
شد و مصحف فاطمه با ائمه بود تا منتهی شد بصاحب الامر
و اما فاطمه ع هفتاد و پنج روز بعد از رحلت رسول صلعم
رحلت فرمود اما لوح فاطمه را بدانکه در کافی روایت کرده
از محمد بن یحیی رضه و محمد بن عبد الله عمن رواهما عن
ابی بصیر و او از ابی عبد الله ع که گفت پدرم ع بر جابر
بن عبد الله الانصاری رضه که مرا با تو حاجتی هست که
خلوتی شود و سؤال کنم جابر گفت هر گاه که امر کنی خلوت کنیم
پس یکوقتی خلوة نموده فرمود که یا جابر خبر ده مرا از لوحی

کردست

که در دست جده من فاطمه ع دیدی و آنچه مادرم فاطمه ع
ترا از آن خبر داد در مادهٔ لوح که در لوح مکتوبست پس
جابر گفت که شهادة میدهم بخدا که بخانه فاطمه ع رفتم
در زمان حیوة رسول صلعم که مبارکی تولد حسین ع بگویم
دیدم در دست او لوحی سبز که گمان کردم که زمرد است و
دیدم در آن نوشته بخط سفید در رنگ آفتاب پس گفتم
که پدرم و مادرم فدای تو بادا ای دختر رسول خدا چه
چیزست این لوح فرمود که این لوحیست که هدیه کرده
خدا بر رسول صلعم در اینجا مکتوبست اسم پدرم و شوهرم و دو
پسرم و اسم اوصیاء از ولد من که عطا کرده بمن پدرم و مرا
بشارة براین داده پس لوح را بمن داد مادرت و من خواندم
و نسخه کردم پس پدرم گفت که یا جابر آیا بمن عرض میکنی آنرا
جابر گفت نعم پس پدرم همراه او رفت بمنزل جابر پس بیرون
آورد جابر صحیفه پس پدرم فرمود که یا جابر تو مطالعه کن صحیفه را

تا من بخوانم بر تو انچه در انجام مکتوبست پس جابر صحیفه را
نظر کرده پدرم خواند مضمون را و او نگاه در صحیفه داشت
یکحرف مخالف از انچه در صحیفه نوشته بود نخواند بلکه
مطابق بود خواند پدرم با صحیفه جابر پس شهادة میدهم
بخدا که در لوح نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم
هذا کتاب من الله العزیز الحکیم لمحمد نبیه ونوره وسفیره
وحجابه ودلیله نزل به الروح الامین من عند رب العالمین
عظم یا محمد اسمائی واشکر نعمائی ولا تجحد الائی
انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین ومدیل المظلومین
ودیان الدین انی انا الله لا اله الا انا فمن رجا غیر فضلی او
خاف غیر عدلی عذبته عذابا لا اعذب به احدا من العالمین
فایای فاعبد وعلی فتوکل انی لم ابعث نبیا فاکملت ایامه و
انقضت مدته الا جعلت له وصیا وانی فضلتک علی الانبیاء
وفضلت وصیک علی الاوصیاء واکرمتک بشبلیک وسبطیک

حسن وحسین فجعلت حسنا معدن علمی بعد انقضاء
مدة ابیه وجعلت حسینا خازن وحیی واکرمته بالشهادة
وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد وارفع
الشهداء درجة جعلت کلمتی التامة معه وحجتی البالغة
عنده بعترته اثیب واعاقب اولهم علی سید العابدین و
زین اولیائی الماضین وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر
علمی والمعدن لحکمتی سیهلک المرتابون فی جعفر الراد
علیه کالراد علی حق القول منی لاکرمن مثوی جعفر ولا
سرنه فی اشیاعه وانصاره واولیائه اتیحت بعد موسی
فتنة عمیاء حندس لان خیط فرضی لا ینقطع وحجتی لا
یخفی وان اولیائی یسقون بالکاس الاوفی من جحد واحدا
منهم فقد جحد نعمتی ومن غیر ایة من کتابی فقد افتری
علی ویل للمفترین الجاحدین عند انقضاء مدة موسی
عبدی وحبیبی وخیرتی فی علی ولیی وناصری ومن اضع علیه

حسن

اعباء النبوة وامتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت
مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح الى
جنب شر خلقي حق القول مني لاسرنه بمحمد ابنه وخليفته
من بعده ووارث علمه فهو معدن علمي وموضع سري
وحجتي على خلقي لا يؤمن عبد الا جعلت الجنة مثويه وشفعته
في سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار واختم
بالسعادة لابنه علي وليي وناصري والشاهد في خلقي و
اميني على وحيي اخرج منه الداعي الى سبيلي والخازن لعلمي
الحسن واكمل ذلك بابنه محمد رحمة للعالمين عليه كمال
موسى وبهاء عيسى وصبر ايوب فيذل اوليائي في زمانه و
تتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس الترك والديلم فيقتلون
ويحرقون ويكونون خائفين مرعوبين وجلين تصبغ
الارض بدمائهم ويفشو الويل والرنة في نسائهم اولئك
اوليائي حقا بهم ادفع كل فتنة عمياء حندس وبهم اكشف

الزلازل

الزلازل وادفع الاصار والاغلال اولئك عليهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون قال عبد الرحمن بن
سالم قال ابو بصير لو لم تسمع في دهرك الا هذا الحديث لكفاك
فصنه الا عن اهله واما انچه از طريق مخالف درين باب
وارد شده بسيار است واما دراينجا اكتفا بدو سه چيز ميكنيم
فمن ذلك ما رواه المسمى عندهم صدر الائمة اخطب خوارزم
في كتابه قال حدثنا فخر القضاة نجم الدين ابو منصور محمد بن
الحسين بن محمد البغدادي قال حدثنا الامام الشريف
نور الهدى ابو طالب الحسن بن محمد الزينبي قال اخبرنا محمد
بن احمد بن شاذان عن احمد بن محمد بن عبد الله الحافظ عن
علي بن سنان الموصلي عن احمد بن محمد بن صالح عن سليمان
بن محمد عن زياد بن مسلم عن عبد الرحمن بن زيد عن
جابر عن سلام عن ابي سلمان داعي عن رسول الله ص قال
سمعت رسول الله ص قال ليلة اسري بي الى السماء قال رب

الجليل امن الرسول بما انزل اليه من ربه فقلت والمؤمنون
قال صدقت قال من خلفت في امتك قلت خيرها قلت علي
ابن ابو طالب ع قلت نعم يا رب قال يا محمد اني اطلعت على
الارض اطلاعة فاخترتك منها فشققت لك اسما من
اسمائي فلا اذكر في موضع الا وانت معي فانا المحمود وانت
محمدا ثم اطلعت الثانية فاخترت عليا فشققت له
اسما من اسمائي فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني خلقتك
وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة من
ولده من نوري وعرضت على السموات والارض فمن
قبلها كان عندي من المؤمنين ومن جحدها كان
عندي من الكافرين يا محمد لو ان عبدا من عبادي عبدني
حتى ينقطع ويصير كالشن البالي ثم اتاني جاحدا لولايتكم
ما غفرت له حتى يقر بولايتكم يا محمد تحب ان تراهم قلت نعم
يا رب فقال لي التفت عن يمين العرش فالتفت فاذا بعلي

وفاطمة

فاطمة والحسن والحسين وعلي ابن الحسين ومحمد بن
علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد
بن علي وعلي بن محمد وحسن بن علي ومحمد المهدي
في ضحضاح من نور قيام وهو في وسطهم يعني المهدي
كانه كوكب دري فقال يا محمد هؤلاء الحجج وهو الثائر من
عشيرتك وعزتي وجلالي انه الحجة الواجبة لاوليائي و
المنتقم من اعدائي وبالاسناد عن محمد بن احمد بن
شاذان قال حدثنا محمد بن علي بن الفضل عن محمد بن
القاسم عن عباد بن يعقوب عن موسى بن عثمان عن
الاعمش قال حدثني ابو اسحق عن الحرث وسعيد بن بشر
عن علي بن ابو طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلعم
روحي فداه انا واردكم وانت يا علي الساقي والحسن الذائد
والحسين الآمر وعلي بن الحسين الفارط ومحمد بن علي
الناشر وجعفر بن محمد السائق وموسى بن جعفر محصي

المحبين والمبغضين وقامع المنافقين وعلي بن موسى زين

المؤمنين ومحمد بن علي المنزل اهل الجنة في درجاتهم

وعلي بن محمد خطيب شيعته ومزوجهم الحور العين

وحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون بنور المهدي

شفيعهم يوم القيمة حيث لا يأذن الا لمن شاء ويرضى

ومن رواية عمر بن الخطاب عليه ما عليه حدثنا علي بن

الحسين بن محمد قال حدثنا محمد بن الحسن البزوفري

عن احمد بن عيسى بن الفضل الانماطي عن داود بن

حفص عن عايشه عن عبد الرحمن عن سعيد بن

المسيب عن عمرو بن العثمان بن عفان عن عمر ابن

الخطاب مهبط النيران والعذاب قال اني سمعت رسول الله

روحي فداه يقول الائمة من بعدي اثنى عشر تسعة من صلب

الحسين ومنها مهدي هذه الامة من تمسك بهم من

بعدي فقد استمسك بحبل الله ومن تخلى منهم فقد تخلى

من الله

من الله ومنها ما رواه البخاري في الصحيح قال حدثنا محمد

بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن الملك

قال سمعت جابر بن سمرة قال سمعت رسول الله روحي

فداه يقول يكون بعدي اثنى عشر اميرا ومنه ايضا نعم

الى ابن عيينة قال قال رسول الله روحي فداه لا يزال

امر الناس ماضيا ما وليهم اثنى عشر اميرا رجلا قلت اراد

ان بعد المهدي ينقطع التكليف لانه محل قيام الساعة

فعبر عنه بان امر الناس ماضيا ما دام لان بعده لا يمضى

امرهم يعتد به ويؤيد ما قلناه ما رواه احمد بن حنبل

في مسنده قال قال رسول الله روحي فداه النجوم امان

اهل السماء فاذا ذهب النجوم ذهبوا واهل بيتي امان

اهل الارض فاذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض و

من صحيح مسلم وحدثني رفاعة بن الهيثم الواسطي

حدثنا خالد يعني ابن عبد الله الطحان عن حصين

عن جابر بن سمره قال دخلت مع ابي على النبي ص فسمعته
يقول ان هذا الدين لا ينقضي حتى يمضي فيه اثني عشر خليفة
قلت ومن هذا الحديث يعرف ما ذكرناه انفا بعد
الحديث الثاني لان قوله لا ينقضي حتى يدل على انه مضي
الاثني عشر ينقضي الدين اي يسقط التكليف وهو
ظاهر منه ومن رواية انس بن مالك قال صلى بنا
رسول الله روحي فداه الفجر ثم اقبل علينا فقال معاشر
اصحابي من احبنا اهل البيت حشر معنا ومن استمسك
الاوصياء من بعدي فقد استمسك بالعروة الوثقى
فقام اليه ابو ذر فقال يا رسول الله فكم الائمة من بعدك
قال ص عدد نقباء بني اسرائيل فقال كلهم من اهل
بيتك فقال كلهم من اهل بيتي تسعة من صلب الحسين
والمهدي منهم **واما ترجمه احاديث مخالف اول** انكه
اخطب خوارزم در كتاب خود روايت را بابي سلمان داعي

رسانيده باسناد موثقه در مذهب باطل ايشان كه
ابو سلمان داعي كفت كه من شنيدم كه رسول الله
روحي فداه فرمود كه شبي كه مرا بمعراج بردند رب
جليل اين آيه آمن الرسول را خواند كفت كه آمن
الرسول بما انزل اليه من ربه من كفتم والمؤمنون خدا
فرمود كه راست كفتي تو فرمود كه در امت خود كرا در
پس خود كذاشته كفتم بهتر امت را فرمود كه علي بن ابو
طالب را كفتم بلى يا رب خداي تع فرمود كه يا محمد بدرستى
كه من نظر كردم در زمين نظر كردني پس اختيار كردم
ترا از ان و بيرون اوردم بجهة تو اسمي از اسمهاي خودم
پس ذكر نميشود نام من در جايي الا كه نام تو ذكر
نشود و با نام من نباشد پس من محمودم و تو محمد و
بان نظر كردم مرتبه دوم پس اختيار كردم علي را و بيرون
اوردم براي او اسمي از اسمهاي خودم پس من اعلى ام

واو علي يا محمد بدرستی که من خلق کردم ترا و خلق
کردم علي را از فاطمه و حسن و حسين و امامهاي از
فرزندان حسين را از نور خودم و عرض کردم انها را بر
اسمانها و زمين پس هر کس قبول انها شد در پيش من
از مؤمنين و هر کس انکار ايشان کرد شد در پيش من
از کافرين يا محمد اگر عبادة کند مرا بندهٔ از بندهاي من
تا که منقطع شود و بگردد در رنگ مشك کهنه انبان تی سيدن
بعد از ان بيايد بمن در حالتی که منکر ولايت شما باشد
من او را نمی آمرزم تا که بولايت شما بيايد يا محمد دوست
داری و ميخواهی که ببينی ايشانرا گفتم نعم يا رب پس
گفت ملتفت شو بطرف راست عرش نظر کردم
ديدم علي و فاطمه و حسن و حسين و علي بن حسين
و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علي بن
موسی و محمد بن علي و علي بن محمد و حسن بن علي و المهدي

في ضحضاح من نور يعني مهدي در محلي مستوي از نور
در وسط همه بود ايستاده که گويا ستارهٔ بود درخشنده
پس حق تع فرمود که يا محمد اينها اند حجتهاي من و مهدي
باز يافت کنندهٔ خون عترهٔ تو است و قسم بعزة من و
سوگند بجلال من که مهدي حجتی است واجب براي
اوليآء من و انتقام کشنده از اعداي من دوم به
اسناد از محمد بن احمد روايت نموده که علي ابن ابي طالب
روحي فداه گفت که فرمود رسول الله ص که من وارد شما
ميشوم و به شما ميرسم در حالتي که تو ساقي و آب ميدهي
شيعهٔ خود را و حسن بن علي سير کرده و پيشواي شيعهٔ
خود است و حسين بن علي حکم کننده است و علي بن
حسين صاحب کرب و هم است و محمد بن علي بشارة
دهنده است و جعفر بن محمد پيش رو است و موسی بن
جعفر عد کنندهٔ دوست و دشمن و بيخ برازندهٔ منافقين است

وعلی بن موسی زین و زینت مؤمنین است و محمد بن علی فرود
اورندهٔ اهل حشر است در درجه و مرتبه هر کس و علی بن محمد
خطیب شیعه و نکاح کنندهٔ ایشانست با حور العین و حسن
بن علی چراغ اهل بهشتست که باو روشنائی میجویند و
مهدی شفیع ایشانست در قیامت بحیثیتی که اذن نمیدهد
مگر هر کس که خواهد و راضی باشد **سیوم** علی بن حسین
بن محمد روایت از کسها که روایت نموده اند از عمر خطاب مهبط
اللعن والعذاب که عمر گفت که من شنیدم که رسول الله صلعم
میگفت که الائمة من بعدی اثنی عشر یعنی امامها از پس من
دوازده اند و نه از ایشان از صلب حسین ع آند و از ایشانست
مهدی این امة و هر کس که تمسک بایشان کرد پس بتحقیق که
تمسک بحبل خدا کرده و هر کس که با ایشان بازگشت نکند
بخدا بازگشت نکرده **وچهارم** روایت بخاریست که در صحیح خود
روایت کرده از محمد بن مثنی تا که رسانیده بر جابر بن سمره که

جابر

جابر گفت که من شنیدم که رسول الله صلعم فرمود که بعد از من
دوازده امیرند و هم او روایت کرده تا رسانیده بر ابن عیینه
که گفت که رسول الله صلعم فرمود دایم امر ناس کذرانست تا
والی ایشانست دوازده مرد پس من گفتم که مراد رسول الله
صلعم اینست که بعد از مهدی تکلیف برطرف میشود
بواسطهٔ انکه وقت قیام قیامتست پس تعبیر به این طریق
میکند که امر الناس ماضیا ما دام بواسطهٔ که بعد از
آن امری که اعتداد بان باشد نیست و مؤید اورده
قول خود را انچه روایت کرده احمد حنبل در مسند خود که
گفت که رسول الله صلعم فرمود که ستارها امان اهل اسمانند
پس هر گاه ستارها برطرف شوند اهل سما برطرف میشوند
و اهل بیت من امان اهل زمین اند وقتی که ذهاب اهل
بیت شد اهل زمین هم برطرف میشوند و در صحیح مسلم
روایت کرده از رفاعه بن هیثم واسطی تا رسانیده بر جابر بن

سره که جابر گفت که همراه پدرم داخل مجلس رسول الله صلعم
شدم پس شنیدم که میفرماید که این دین تمام نمیکند تا
بکذرد در او دوازده خلیفه پس من با خود گفتم که از این
حدیث دانسته میشود انچه من گفتم پیشتر یعنی که بعد از
مهدی تکلیف برطرفست ووقت قیام ساعتست ونهم
روایة انس بن مالک است که گفت نماز کرد در میان ما
رسول خدا نماز صبح وبعد ازان روکرده بما فرمود
که ای معاشر اصحاب من هر کس که دوست دارد ما را واهل
بیت را محشور میشود همراه ما و هر کس تمسک با وصیا جوید
پس از من پس بتحقیق که تمسک بعروة الوثقی جسته پس
برخاست ابوذر و گفت یا رسول الله چند است امامها بعد
از شما فرمود که عدد نقباء بنی اسرائیل پس گفت که کل از اهل
شما اند فرمود که همه از اهل بیت منند ونه تا از صلب حسین اند
ومهدی از ایشانست این بود روایات که از طریق اهل حق

وکتب

وکتب ایشان نقل نموده شد واکر در مقام ذکر کل انچه روایت
از طریق مخالف شده شود این رساله گنجایش ندارد اما در صراط
دوم از کتاب مراصد العلویه همه را ترجمه وجمع نموده ایم هر کس
خواهد بروایات مزبوره رسد فعلیه ان یرجع الی کتابنا
المزبور واین بود اعتقاد ما در باب انبیاء واوصیا وائمه
هدی واهل بیت رسول خدا وهر کس را غیر این عقیده باشد
از اهل ایمان نیست وهر کس که گوید که من با صاحب این
عقیده عداوة دینی دارم دین ندارد ومسلمان نیست
اللهم العن کل من تدین بغیر هذا الدین وکل من اعتقد
بغیر هذا الاعتقاد لعنا کبیرا دائما وعذبهم عذابا الیما
شدیدا وسود وجوه من عاند مع صاحب هذه العقیده
فی الدنیا والاخرة لانک انت السمیع المجیب برحمتک
یا ارحم الراحمین ویا اکرم الاکرمین **باب دهم** در اعتقاد
در عصمت **بدانکه** اعتقاد ما در باب انبیا ورسل وائمه

علیهم السلام و فاطمه علیها صلوات الله آنست که ایشان
معصومند و مطهرند از کل ادناس و ارجاس و ذنوب
کبیره و صغیره و هم لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون و هر کس نفی عصمت ایشان کند علم برجال و
قدر و منزلت ایشان ندارد یا مسلمان نیست و کمال تعصب
در کفر و تسنن دارد و هر کس که اسناد بر سید المحققین
سید شریف جرجانی رض کند که او نفی عصمت بعضی
معصومین نموده افترا کرده و از قول مشار الیه در شرح
که بر مواقف نوشته نفی عصمت ظاهر نمیشود و قول منع
عصمت قول قاضی عضد است که استناد بر روایة ضحاک
نموده و سید محقق روایة مشهوره منسوبه بر ضحاک را
نقل نموده بعینها و از روایة ٢ عصمت میشود دون غیرها
و کل کلام مشار الیه در شرح مواقف محمل صحیح دارد و در
کتاب حدیث مراهص العلویه محملهای اکثر نموده شد پس

٢ ظاهر ص

حق

حق آنست که مردم را در حق علما و سادات و مشایخ
مؤمنین نیز عقیده بد نباشد زیرا که حقیقت مذهب
شیعه بدیهی است و معنی ندارد که محققین مدقق
بدیهی را ادراک نکنند و اگر در حق غیر سید محقق
گمان تعصب و غرضهای دنیویه شود مثل قاضی عضد
میتواند بود فاما سید شریف را رض احتمال ندارد
که او تعصب کرده باشد و مذهب هر کسی از کلام او مشخص
میشود و از کلام او بدی دین نشد و پادشاه رضوان
آرامگاه مروج مذهب حق فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه
یعنی شاه اسمعیل ماضی علیه الرحمه در وقتی که وارد شیراز
شدند و مشایخ سنیان بی ایمان که مزارات رفیعه و
قبهای منیعه داشتند همه را خراب فرمودند و در
تحقیق حال سید محقق نیز شروع تشیع مشار الیه بر مرآة
ضمیر کیمیا تاثیر شاهنشاهی پرتو افکنده امضای احکام

شیور غال فرا رسید مشار الیه فرموده اند و فنا داد لیلی
بهتر از این مطمئن نکرده و صاحب مجالس المؤمنین نیز
در کتاب مزبور تصریح با یمان او کرده و از جهت ایمانه
دور نیست که عالی چنین را کفار ند که ملاعین بی دین در
سلک خود آورند و مراد از ذکر این کلام درین مقام انست
که علمای که مسلّم الثبوت در مراتب علمی بوده اند شیعه
بوده اند و یا سنیان بواسطهٔ قوّة ملّة باطلهٔ خود
ایشان را بر تسنن شهرة داده اند یا اعدا از عناد
همچنین غزالی نیز مشهور است که صاحب کمال کر شد
شیعه شد و او را در سلک اهل اسلام و ایمان شمردند
و گروه ضاله در حق او گفتند که و رفض الغزالی فی آخر
عمره امید که حق تعالی جمیع خلایق را از شر اعدا محفوظ
دارد و بدانکه هر کس که اعتقاد عدم عصمت در حق انبیا
و ائمه دارد مؤمن نیست و بر دین او اعتماد نیست زیرا

کرهگاه که انها را که دین ما از ایشان مصحح است غیر معصوم دانند
دیگر چرا اعتماد دین بر او خواهد بود **باب یازدهم** در
غلو و تفویض **بدانکه** غلو آنست که کسی در محبت رسول الله
و اهل البیت غلبه کند تا حدی که رسول را در الوهیت
شریک کند یا امام را افضل و بهتر از رسول الله صلعم داند
یا امیر المؤمنین را خدا داند و تفویض آنست که کسی را
اعتقاد باشد که خدای تعالی تفویض امر خلق برسول الله
ص و امیر المؤمنین ع کرده ایشان را خدا خلق نموده و
خلق را ایشان خلق نموده اند هر کس که این اعتقاد
باشد یا در مهر رسول و امیر المؤمنین و سایر اوصیاء
زیادتی داشته باشد تا بحدی که در شرع جایز نباشد
آنکس کافر و ملعون است و اشرار اهل اهویهٔ فاسده بد
تر از یهود و نصاری و مجوس است و قال الله تعالی ما کان
لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس

کونوا عبادا لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما
کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم تدرسون ولا یامرکم ان
تتخذوا الملائکة والنبیین اربابا ایامرکم بالکفر بعد
اذ انتم مسلمون وقال تعالی شانه لا تغلوا فی دینکم و
اما اعتقاد ما در رسول الله صلعم روحی فداه آنست که در
غزوهٔ خیبر حضرة را سم دادند و آن زایل نشد و در بدن
مبارکش بود و رفته رفته زیاده شد تا رکی که در پشت
میباشد بر آن رک رسید قطع کرد و رسول الله صلعم روحی
فداه بآن سم شهید شد واما امیر المؤمنین را عم عبد
الرحمن بن ملجم الجمه الله بالنار وعلیه اللعنة فوق عدد
اوراق الاشجار وقطرات الامطار بشمشیر شهید کرده
بیک ضربت که بر فرق مولای عالم و عالمیان زد رحلت
آن حضرة واقع شد ودر ارض غری در نجف کوفه مدفون
شدند وحسن بن علی عم را جعده بنت اشعث الکندی

لعنها الله بسم در سلک شهدا در آورد وحسین بن
علی عم را سنان بن انس ملعون در کربلا پر بلا شربت
شهادة نوشانید لعنة الله علی قاتله ومحاربیه وعلی ابن
الحسین را عم ولید بن عبد الملک بسم شهید کرد لعنة الله
علی قاتله ومحمد بن علی الباقر را عم ابرهیم بن ولید لعنة الله
بسم روانه فردوس اعلی نمود وجعفر بن محمد الصادق را
عم منصور عباسی اشد الله عذابه شهید کرد و موسی بن
جعفر الصادق را عم هارون الرشید علیه العذاب الشدید
بسم شربت شهادة چشانید وعلی بن موسی الرضا را عم
مامون ملعون بسم بمرتبه شهادة رسانید ومحمد بن
علی النقی را عم معتصم وقیل زوجته ام الفضل بنت
مامون الملعون المردوده بسم فاین بدرجهٔ شهادة روانه
کرد وعلی بن محمد الزکی الهادی را عم معتمد علیه اللعن
الابد بسم در سلک سکنهٔ جنان در آورد وحسن بن علی

العسکری راع متوکل متحمل لعنت سرمدی بسم شهید کرد
اللهم العن قاتلیهم وعذبهم اشد العذاب و احشرهم
مع عمر بن الخطاب بحرمة محمد وآل محمد واعتقاد ما در مادهٔ
شهادة ایشان فی الحقیقة است وشبههٔ نداریم وکسی را
درین شبهه شبههٔ نبوده ونیست وهرکس که شک در
شهادة ایشان کند او از دین ما نیست وما از وی
بری ایم واخبار فرموده اند پیغمبر وائمه ع که ایشان
همگی مقتول میشوند پس هرکس گوید که حضرات ائمهٔ
هدی مقتول نشده اند تکذیب ایشان نموده اند
وهرکس تکذیب ایشان کند تکذیب خدا کرده و کافرست
واز دین اسلام خارجست ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن
یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین وکان الرضا ع یقول
فی دعائه اللهم انی ابرأ الیک من الذین ادعوا لنا ما لیس
لنا بحق اللهم ابرأ الیک من الذین قالوا فینا ما لم نقله

فی انفسنا اللهم لک الخلق ومنک الامر وایاک نعبد و
ایاک نستعین اللهم انت خالقنا وخالق آبائنا الاولین
وآبائنا الآخرین اللهم لا یلیق الربوبیة الا بک ولا
تصلح الالهیة الا لک فالعن النصاری الذین صغروا عظمتک
والعن المضاهئین لقولهم من بریتک اللهم انا عبدک
وابناء عبیدک لا نملک لانفسنا ضرا ولا نفعا ولا موتا
ولا حیوة ولا نشورا اللهم من زعم اننا ارباب فنحن الیک
منه براء کبراءة عیسی من نصاری اللهم انا لم ندعهم الی
ما یزعمون فلا تؤاخذنا بما یقولون رب لا تذر علی الارض
من الکافرین دیارا واز زراره بن اعین روایتست که گفت
که بحضرت صادق ع گفتم که مردی از ولد عبد الله بن
سنان بتفویض قائلست پس صادق ع گفت که تفویض
کدامست گفتم که میگوید که حق تع محمد وعلی را خلق کرد و
خلق خلایق را رجوع بایشان فرمود وحالا ایشان خلق

میکنند و روزی میدهند و میمیرانند و زنده میکنند
پس فرمود که دروغ میگویید دشمن خدا هر گاه که عود کنی
او را بخوان بر او آیه که در سوره رعد است که ام جعلوا
لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله
خالق کل شیء و هو الواحد القهار پس من آن مرد را
کردیدم بر او خبر دادم قول معصوم را پس لال شد و دیگر
حرف نگفت و الله تع تفویض نکرده بر پیغمبر خود مگر امر
دین را و فرموده که فما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم
عنه فانتهوا و بعد رسول الله ص تفویض امر و نهی به ائمه
هدی فرموده و نشانه مفوضه و غلاة آنست که اسناد
بمشایخ و علماء خود میدهند که ایشان بتقصیر قائلند
و نشانه جلاجیه از غلاة آنست که دعوی تجلی بعباد
میکنند با آنکه در دین ایشان نماز نمی باشد و کل فرایض
نمی باشد و زعم ایشان اینست که ولی خالص مخلص افضل

بنی و رسولست و یکی دیگر از علامات ایشان دعوی علم
کیمیاست و نمیدانند الا دغل **باب دوازدهم** در
اعتقاد در علویه قال الشیخ رح اعتقادنا فیهم انهم آل
رسول الله ص و ان مودتهم واجبة لانها اجر الرسالة
لقوله تع قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی
القربی **اولا بدانکه** فرقست میانه آل و اهل بیت و
عترة طاهره کما روی الشیخ رض فی الامالی قال حدثنا
سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عیسی عن الحسن
بن علی بن فضال عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال
قلت للصادق جعفر بن محمد علیهما السلام من آل محمد
قال ذریته فقلت من اهل بیته قال الائمة الاوصیاء
فقلت من عترته قال اصحاب العبا فقلت من امته قال
المؤمنون الذین صدقوا بما جاء من عند الله عز و جل
المتمسکون بالثقلین الذین امروا بالتمسک بهما

کتاب الله وعترته اهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس
وطهرهم تطهیرا وهما الخلیفتان علی امتی بعد رسول الله صلعم
پس چون فرق نمودی ذریهٔ علویه را در
درگاه الله قدر ومنزلت بسیار است کما قیل کفی
بفضل رسول الله انهم من لم یصلی علیهم لا صلوة له یعنی
فضل آل محمد همین بس که هر کس صلوات بر ایشان نفرستد
در نماز نماز او درست نیست ودر قران مجید حق تعالی امر
وداد ایشان را اجر ومزد پیغمبری کرده لقوله تعالی قل لا
اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد
که من از شما مزدی واجری بر رسالت شما نمیخواهم الا وداد
ومهر ذوی القربی من پس سوال کردند از رسول الله
روحی فداه که ذوی القربی شما که وداد ایشان اجر رسالت است
کیانند رسول الله صلعم فرمود که علی وفاطمه واولادهما پس
باید که هر بنده که چشم شفاعت از پیغمبر صلعم داشته باشد

اولاد علی وفاطمه علیهما السلم دوست دارد وعلامه علیه الرحمه
در آخر کتاب قواعد وصیت بر پسر خود فخر العلماء
کرده ودر وصیت مزبوره فرموده که بر تو باد مهر ووداد
ذریهٔ علویه که الله تع وداد ایشان را اجر رسالت فرموده و
رسول صلعم در حق ایشان در حدیث نبوی مبالغه را بجای
رسانیده که فرموده که انی شافع یوم القیمة لاربعة اصناف
ولو جاؤا بذنوب اهل الدنیا رجل نصر ذریتی ورجل بذل
ماله لذریتی عند المضیق ورجل احب ذریتی بالقلب و
اللسان ورجل سعی فی حوایج ذریتی اذا طردوا وشردوا
وهم علامه علیه الرحمه در قواعد در وصیت مزبوره فرموده
که حضرة صادق جعفر بن محمد عم فرموده که اذا کان یوم
القیمة نادی منادی من السماء ایها الخلایق انصتوا
فان محمدا صلعم یکلمکم فنصت الخلایق کلهم
فیقوم النبی صلعم فیقول یا معشر الخلایق من کان له عندی

يدا او منة او معروف فليقم حتى اكافيه فيقولون بآبائنا
وامهاتنا واي يد واي منة واي معروف لنا بل اليد
والمنة والمعروف لله ولرسوله على جميع الخلايق فيقول
بلى من اوى احدا من اهل بيتي او برهم او كساهم من عري
او اشبع جايعهم فليقم حتى اكافيه فيقوم اناس
قد فعلوا ذلك فياتي النداء من عند الله تع يا محمد
يا حبيبي جعلت مكافاتهم اليك فاسكنهم في الجنة
حيث شئت فيسكنهم الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمد
واهل بيت محمد صلوات الله عليهم **ترجمه حدیث اول**
آنکه رسول الله ص روحی فداه فرموده که بدرستی که من
شفاعت میکنم در روز قیامت چهار طایفه را
اگر چه گناه کل اهل دنیا این چهار طایفه کرده باشند
مردی که در دنیا یاری به ذریه من کرده باشد و مردی
که مال خود را به ذریه من داده باشد در وقت تنگی و مردی

که

که دوست دارد ذریه مرا بدل و زبان که دوستی زبان
کافی نیست تا دل شریک زبان نشود و مردی که سعی در
حاجت ذریه من کند در وقتی که مطرود و دور رانده شده
باشند **و ترجمه حدیث دوم** آنکه صادق ع فرموده
که روز قیامت که شد کسی از آسمان ندا میکند که ای
خلق عرصات ساکت شوید و صدا مکنید که محمد ص
همراه شما حرف میگوید پس ساکت میشوند خلایق
پس رسول الله روحی فداه برخواسته میفرماید که ای
خلق محشر هر کس را بر من دستی یا منتی یا معروفی باشد
برخیزد تا من مکافات او بدهم و بدانکه معروف
هر احسانی است که کسی کند نسبت بمؤمنی بواسطه
رضای خدا پس مردم گویند که پدرها و مادرهای ما
فدای شما بادای رسول خدا کدام دست و کدام منت
و کدام معروف مارا بر شما هست بلکه ید و منت و معروف

خدا و رسول را بر خلایق هست و رسول خدا روحی
فداه میفرماید که چنین است اما هر کس که در دنیا
با اهل بیت من نیکوئی کرده برهنهٔ از ایشان را پوشیده
باشد یا گرسنهٔ از ایشان سیر کرده باشد یا احسانی
با ایشان کرده باشد برخیزد تا من مکافات عمل
او را بدهم پس کسانی که در دنیا با اولاد رسول الله
اینها کرده اند برمیخیزند پس ندا از جانب خدا میرسد
که ای محمد و ای دوست من مکافات ایشان را من
بر تو حواله نمودم پس جا ده در جنت ایشان را هر جا
میخواهی پس رسول خدا ایشان را در بهشت جائی
میدهد که میانهٔ ایشان و رسول و آل رسول حجابی
نیست حالا هر کس که اعتقاد بخدا و رسول خدا دارد
و حدیث را اعتقاد دارد با آل رسول و سادات بد
نمیکند و بدانکه این دو حدیث در مادهٔ سادات

وارد

وارد نه ائمهٔ اوصیا علیهم السلام بواسطهٔ آنکه شان
ائمهٔ اوصیا علیهم السلام زیاده از آنست که کسی گرسنهٔ
از ایشان سیر کند یا برهنهٔ از ایشان پوشیده کند
و وصیة علامه رض ولد خود را بعد از گذشت ائمهٔ اوصیا
بود و غیبت صاحب الامر ع و من در سن اوی اهل بیتی
هر سید علوی فاطمی را که در دنیا باشد دارد کسی
نکوید اهل بیتی که حضرة فرموده منحصر در ائمهٔ اوصیا
خواهد بود که تا قیام قیامت هر کس از اولاد علی و
فاطمه صلوات الله علیهما بهم رسد داخلست درین
دلیل دیگر بر قدر و منزلت آل رسول ص آنکه حق تعالی
صدقه را بر ایشان حرام فرموده و خمس بجهة ایشان
مقرر نموده و خود را در خمس شریک فرموده تا ایشان را
در گرفتن خمس تنگی نباشد که و اعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی

والمساكين الى اخر الايه وجه قرب و منزلت زياده از اين
باشد ال رسول را اكر نماز كسى كه صلوات بر رسول و آل
او نفرستد درست نيست و مامون ملعون در مناظره
كه ميان علماء خراسان و حضرت رضا عليه السلام پيش شد
در شرح آل رسول كه آل كيست بعد از آنكه رضا عليه الصلوة و
السلام با دلايل مسكت ثابت فرمود كه ال رسول و اولاد رسول اند
و كسانى اند كه نكاح دخترهاى ايشان بر رسول الله روحى
فداه حرامست كفت كه يا ابا الحسن خداى تع در قران
مجيد آل رسول را يادى فرموده يا نه حضرت رضا روحى
فداه فرمودند كه بلى در انجا كه يا ايها الذين امنوا صلوا
عليه و سلموا تسليما امر به صلوات و سلام بر پيغمبر ص كرده شد
از رسول الله پرسيدند كه صلوات بر شما چه طور بفرستيم حضرت
رسول الله صلعم فرمودند كه بكوييد كه اللهم صل على محمد و
آل محمد كافضل ما صليت على ابرهيم و ال ابرهيم مامون كفت

كه من چيزى ميخواهم كه در قران باسم آل محمد باشد پس رضا
صلوات الله عليه روى بر علماى خراسان فرموده كفت كه
شما يس را چه طور تفسير نموده اند ايشان در جواب كفتند
كه بهر طريق كه تفسير شود مراد در يس رسول الله خواهد
بود بواسطه آنكه اكر كوييم كه يس مراد يا سيد المرسلين آمده مقصد
اوست و اكر كوييم يا انسان مبالغه است عين انسان و انسان
عين رسول خداست پس رضا عم روى به مامون ملعون
كرده فرمود كه بحق تع در قران سلام بر آل محمد فرستاده
در انجا كه فرموده كه سلام على ال ياسين پس مامون
مردود و علماء و حضار مجلس همه يكبار ديكر بر فضل رضا عم
اعتراف نمودند پس هر كس كه چشم شفاعت از رسول الله
و امير المومنين عليهما صلوات الله دارد با آل رسول و اولاد
امير المومنين و فاطمه عليهم السلم نيكى و احسان كرده ايشان را
آزار و اهانت نميكند زيرا كه هر چه هر كس كنند از نيك و بد بايشان

میرسد و در روط انظم نقل نموده که در یمن جمعی سادات
بنی حسن بودند که از ایشان سلوک ناملایم با مردم واقع
میشد و عاملی که پادشاه زمان بانجا فرستاد از سلوک
سادات آزرده شده به پادشاه نوشت که اگر سادات بنی
حسن را از یمن اخراج نکنی ملک تو آرام نخواهد گرفت
اتفاقا شب زهرهٔ زهرا و خیر النسآ صلوات الله علیها را
در خواب دید که آمد و سلام بر حضرت فاطمه ع کرد و
فاطمه ع روی از و کردانید او بجهت این متالم شده گفت که
یا سیدة النسآ چرا روی از من کردانیدی و حال آنکه
مرا از شیعه و معتقدین شما و اهل بیت شما ام فاطمه ع
فرمود که مگر آنچه در نامهٔ پادشاه نوشتی فراموش کرده
او در جواب گفت که یا سیدة النسآء بر شما ظاهر است
که ایشان سلوک خوب نمی نمایند حضرت بتول عذرا
در جواب فرمودند که پدر من و شوهر من و من و اولاد معصومین

من شفاعت کل خلق میتوانیم کرد شفاعت اولاد خود
نمیتوانیم کرد و اگر از ایشان بدی واقع شود بر خدا است
جز آنکه شیعه اهانت کنند ایشان پس هر کس که ایمان
بخدا و رسول و روز جزا دارد در مقام آزار سادات و
اهانت و اخفاف ایشان نمیشود بواسطهٔ آنکه بی غلط عنه
بر بتول عذرا میرسد و آزرده میشود و رسول الله صلعم
فرموده که فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
اغضبها فقد اغضبنی و من سرها فقد سرنی و نعوذ
بالله از آنکه فاطمه ع از کسی آزرده شود و غضبناک بر کسی
شود که غضب رسول صلعم متحرک میشود و غضب خدا را
باعث میشود که اگر نعوذ بالله غضب الهی قلیلی متحرک شود
عالمی بر آتش قهر او سوخته میشود و یقین که هر کس
اعتقاد بآنچه ذکر شد دارد ترک ادب با آل رسول ص
نمیکند و ملاعین بودین را با آنکه ایمان ایشان را شیطان

برده بجهد پارچه سبزی که کسی بر سر خود نصب کند در بلاد
ایشان کمال احترام او را میکنند و نهی نه حمیت کسی که
شیعه باشد و در اعزاز آل رسول ص مثل سنی نشود پس شیعه
باید که صد مثل سنی اعزاز آل رسول کند و بدانکه آیهٔ قل
لا اسئلکم علیه اجرا دلیلست صریح بر ایمان علوی فاطمی ع
و بتحقیق که خدای وداد غیر مؤمن بر مؤمن فرض نمیفرماید
و ما تحقیق این مطالب در کتاب مراهص العلویه نموده ایم
و هر کس که دعوی کند که از سادات و آل رسولست و سنی
باشد بتحقیق که در نسب او شک هست و صحیح النسب نیست
و بدانکه محسن آل رسول الله صلعم ضعف ثوابست و مسیء
آل رسول را صلعم ضعف عقابست و اعتقاد حق اینست
و بعض ایشان اکفاء بعض اند لقوله ع حین نظر الی بنی
ابی طالب علی و جعفر طیار بناتنا کبنینا و بنونا کبناتنا
اینست اعتقاد ما در باب اولاد رسول الله و وای بر حال کسی

که از او

که از او دایم آزار بر اولاد رسول ص رسد و بواسطهٔ اموال
و زخارف دنیویه و مناصب فانیه عداوة با آل رسول و
اولاد رسول ص کند حق تع کل مؤمنین را از معاندهٔ با آل
رسول ص مصون دارد

باب سیزدهم

در اعتقاد در
ظالمین بدانکه اعتقاد ما درباره ظالمین اینست که
ایشان ملعونند و برائة از ایشان واجبست قال الله تع
و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون
علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم
الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل
الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة هم کافرون و ابن عباس
رض در تفسیر این آیه نقل فرموده که مراد درین مواضع علی
ابن ابی طالبست روحی فداه و ائمه علیهم السلم و در کتاب
خدا دو امام است امام عدل و امام ضال لقوله تع و جعلناهم
ائمة یدعون الی النار و یوم القیمة لا ینصرون و اتبعناهم

فی هذه الدنیا لعنةً ویوم القیمة هم من المقبوحین

ووقتی که آیهٔ لاتصیبنّ الّذین ظلموا منکم خاصّةً

نازل شد رسول صلعم فرمود که من ظلم علیّاً مقعدی

هذا بعد وفاتی فکانّما جحد نبوّتی ونبوة الانبیاء

قبلی ومن تولّی ظالماً فهو ظالم قال الله تع یا ایّها

الّذین آمنوا لاتتّخذوا ابائکم واخوانکم اولیاء ان

استحبّوا الکفر علی الایمان ومن یتولّهم منکم فاولئك

هم الظالمون ومن یتولّهم منکم فانّه منهم الی آخرها

وقال الله تعالی یا ایّها الّذین آمنوا لاتتولّوا قوماً

غضب الله علیهم وقال الله تع لاتجد قوماً یؤمنون

بالله والیوم الآخر یوادّون من حادّ الله ورسوله وقال

الله تعم ولاترکنوا الی الّذین ظلموا فتمسّکم النّار الآیه

وبدانکه ظلم وضع چیزیست در غیر موضع آن پس هرکس

که دعوی کند امامت را و امام نباشد او ظالم و ملعونست

وهرکس

وهرکس غیر امام را امام داند او ظالم و ملعونست و

هرکس که میانه او واجتهاد بعد المشرقین باشد و دعوی

کند که من مجتهد و نایب مناب امامم او هم همان حال

دارد وقال رسول الله صلعم من جحد علیّاً امامته بعدی فقد

جحد نبوّتی ومن جحد نبوّتی فقد جحد الله ربوبیته

وقال النّبی صلعم انت المظلوم بعدی من ظلمك فقد

ظلمنی ومن انصفك فقد انصفنی ومن جحدك فقد جحدنی

ومن والاك فقد والانی ومن عاداك فقد عادانی

ومن اطاعك فقد اطاعنی ومن عصاك فقد عصانی

واعتقاد ما آنست که هرکس که انکار امامت علی ابن ابی

طالب روحی فداه کند وانکار امامت اوصیاء احدی عشر از

اولاد او عم کند بمنزلهٔ آنست که انکار نبوة رسول الله ص و کل

انبیا کرده واعتقاد ما آنست که هرکس که اقرار امامت امیر

المؤمنین روحی فداه کند وانکار واحدی از یازده فرزند



امام کند بمنزلهٔ اقرار بجمیع انبیا و انکار محمد صلعم است
وقال الصادق ع المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا وقال
النبی ص الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم علی و اخرهم
مهدی القایم طاعتهم طاعتی و معصیتهم معصیتی من
انکر واحداً منهم فقد انکرنی و صادق ع فرموده که
هرکس شک در کفر اعدای ما و ظالمین در حق ما کند
او کافر است و امیر المؤمنین روحی و ارواح والدی فداه
فرمودند که من دائماً مظلوم بوده ام از روزی که مادرم
زائیده حتی انکه عقیل برادر من درد چشم بهم رسانیده بود
گفت که مرا مگذارید که علی را ملاقات کنم که او مرا ملاقات
نمود در چشم نداشتم و انچه محمد رسالت را بجا برسد لذتی
در مظلوم بودن یافته ام که هزار یک آن در زمان حصول مرام
نیافته ام و هرکس که ربطی با جد ابهم رساند و بر او ظلمی از
ظالمی واقع شود در وجدان خود اینمعنی را می یابد و اما اعتقاد

ما در مقاتل مرتضی علی والدی فداه آنست که رسول الله صلعم
فرموده که هر کس علی را بکشد مرا کشته و هر کس محاربه با علی
کند محاربه با من کرده و هر کس محاربه با من کند حرب با
خدا کرده و قال لعلی ع و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام
انا حرب لمن حاربکم و سلم لمن سالمکم و اما اعتقاد ما در فاطمه
علیها السلام اینست که او سیدهٔ نساء عالمیانست از
اولین و اخرین و الله سبحانه و تعالی بغضب فاطمه ع در غضب
میشود و برضای فاطمه ع راضی میشود و اعتقاد ما اینست
که او رحلت فرمود و از دنیا بیرون رفت در حالتی که خشمناک
بود بر ظالمین و غاصبین حق او و اولاد نامدار او و ما تعیین
میراث او و رسول الله ص در حق او فرموده که فاطمه بضعة
منی و هی الروح التی بین جنبتی یسوئنی ما اساءها و یسرنی
ما یسرها و فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی و من
غاضبها فقد غاضبنی و من سرها فقد سرنی پس وای و صد

وای بر حال کسی که ظلم بر سیدة نساء عالمیان کرده باشد
و فاطمه ع از و خشمناک رفته باشد اللهم العن ظالم
محمد و آل محمد لعنا کبیرا لا یحصیه لا علمک و اعتقاد در
باب قاتلان انبیا و ائمه هدی ع آنیست که ایشان کفار و
مشرک و مخلد در آتش جهنم‌اند و خدا هرگز رحم بر ایشان
نمیفرماید لقوله تع ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما
دون ذلک لمن یشاء و هر کس غیر این عقیده دارد از دین
ما نیست و اما ابا رسول الله ص و امیر المؤمنین اعتقاد
ما اینست که ایشان مسلمون اند از آدم تا عبد الله والد
رسول الله ص و ابو طالب والد امیر المؤمنین ع و از ابی
طالب مرویست که گفته نظم و بالغیب امنا و قد کان
قومنا * یصلون للاصنام قبل محمد * و امنه خاتون مادر
رسول الله ص و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین ع مسلمه
بودند و قال النبی ص خرجت من نکاح من لدن آدم ع و

وصی و حجة عبد المطلب ابوطالب بود و هر کس غیر این
اعتقاد در آباء رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام دارد
از دین ما خارج است

باب چهاردهم

در اعتقاد در تقیه
قال الشیخ اعتقادنا فی التقیة انها واجبة من ترکها کان
کمن ترک الصلوة که ترک تقیه و ترک صلوة یک حال دارد
و مرویست که شخصی بخدمت صادق آمد گفت که یا ابن
رسول الله من دیدم یک مردی را که در مسجد بود و دشمنان
شما را نام میبرد و لعن میکرد صادق ع فرمود که لعنت براو
باد او را چه برین داشته است که تعریض ما کرده و در قران
مجید است که و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا
الله عدوا بغیر علم و حضرت حسن علیه السلام در تفسیر ایه
فرمودند که سب ایشان مکنید که سب شما میکنند و
فرمودند که من سب ولیا فقد سب الله و رسول الله ص فرمودند
که یا علی من سبک فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و

صادق عم فرموده در تقیه که لا یجوز دفعها الی ان یخرج
القائم فمن ترکها قبل خروجه فقد خرج عن دین الله
ودین الامامیة وخالف الله ورسوله والائمة علیهم السلام
وامام دشمنی اعدای ائمه هدی وتبری از ایشان جزو
ایمانست که هرکس دشمنی اعدای آل رسول وغاصبین
حقوق ایشان دردل ندارد وتبری از ایشان در دل نکند
ایمان او صحیح نیست وایمان ندارد واز حضرة صادق ع
معنی این آیة ان اکرمکم عند الله اتقیکم پرسیدند
فرمودند که اعملکم بالتقیة پس هرکس تقیه بیشتر کند
در پیش خدا گرامی تر خواهد بود وقال الله تع لا ینهکم الله
عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم
ان تبروهم وتقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما
ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم
من دیارکم وظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم ومن یتولهم

فاولئک هم الظالمون وصادق عم فرموده اند که من در
مسجد شنیدم که کسی مرا دشنام میداد پس من از او
خود را در پناهی گرفتم که مرا نبیند وقال الصادق ع
خالطوا الناس بالبرانیة وخالفوهم بالجوانیة مادامت
المراة صبانیه مراد که تا زن عمر خود وشال خود را کم
وکوچک میخوانند شما با مخالفین خلطه بکنید و در
باطن خلاف ایشان کنید و عمل بظهور ایشان مکنید و
مدعا اینست که چون هرکس نیست که زن سال خود را
کوچک نخوانند شما نیز هرگز این روش را ترک مکنید
وقال الصادق عم الریا مع المؤمن شرک ومع المنافق
فی داره عبادة وقال الصادق عم من صلی معهم فی
الصف الاول فکانما صلی مع رسول الله ص فی الصف
الاول وقال عم عودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم وصلوا
فی مساجدهم وقال عم کونوا لنا زینا ولا تکونوا لنا شینا

که همراه ایشان بحسب ظاهر اکر مدارا نکند ضرر بما دارد
پس دوست ائمه انکس باشد که کسی را تحریک بعداوة ایشان
ع نکند وقال ص رحم الله امراً احبنا الی الناس ولم یبغضنا
الیهم وکسی در خدمت صادق ع ذکر قصاصون کرد حضرت
فرمود که لعنهم الله یشنعون علینا واز صادق ع سوال
کردند که ایا حلال هست که کسی کوش بکلام قصاص کند
فرمود که هرکس کوش بکلام کسی کند عبادة انکس کرده
حالا اکر متکلم کلام حق کوید عبادة حق کرده واکر کلام
او از ابلیس باشد عبادة ابلیس نموده وسوال از کریمه
والشعراء یتبعهم الغاوون کردند صادق ع کفت
هم القصاصون وبدانکه قصاص انها اند که افترا بر ائمه
هدی بستند چیزها که ائمه را خبر از آن نیست نسبت بر ائمه
از باب دوستی مید هند وحکایات اختراع مینمایند واشعار
باطل میکویند وخران شیعه را عبارة از ایشان دانسته اند

وبرقبح این نرسیده اند که افترا بمعصومین کفر است و
حال ایشان نزدیک بحال غلات است وبدانکه ائمه هدی
صاحب معجزات وکرامات بوده اند وهر خرق عادتی که از خدای
تع خواهند بجهة ایشان میشود وبر دست ایشان هر امر
غریبی که خواهند ظاهر میشود اما انچه ایشان نکرده
ونکفته باشند بر ایشان افترا نمیتوان کرد وهمچنانچه
اسناد امور قبیحه بایشان کفر است افترای معجزه که ایشان
ننموده باشند هم بر ایشان بد است وقال النبی ص من
اتی ذا بدعة یوقره فقد سعی فی هدم الاسلام وهرکس
خلاف ما کند در بعض امور دین همچنانست که خلاف
ما کرده در کل امور دین وبدانکه شیعه علی ع یعنی پیرو
علی ع وهرکس قدم در جای قدم امیر المؤمنین وائمه دین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین نهاده او را اطلاق اسم
شیعه صحیح است والا او را شیعه نمیتوان کفت و شخصی کفت

که ما بعضی مردم را می بینیم یا ابن رسول الله که از ایشان اعمال
غیر مشروع سر میزند و دعوی تشیع می نمایند معصوم ع
فرمود که ایشان از شیعهٔ ما مگویید ایشان موالی اند و
شیعه آنست که قدم بقدم ما رود **باب پانزدهم** در
اعتقاد در اوثان اربع و انداد اربع ابوبکر و عمر و عثمان
و معاویه اند اعتقاد ما اینست که برائة از ایشان واجبست
و از اشیاع ایشان و اتباع ایشان تبری و دوری واجبست
و ایشان شر خلق خدا اند و اقرار بالوهیت واجب الوجود
و نبوة انبیا و وصایت ائمه هدی درست نیست الا
با برائة ایشان **باب شانزدهم** در اعتقاد در کاتبین
اینست که بنده از بندهای خدا نیست الا که دو ملک
او را موکلست که جمیع اعمال او را می نویسند اما هر کس که
در دل آورد که نیکوئی کند بر وی یک حسنه می نویسند
اگر نکند و اگر بکند ده حسنه می نویسند و اگر در دل آورد

که سیئه بکند نمی نویسند تا نکند و بعد از آن که کند
یک سیئه مینویسند و دو ملک مینویسند هر چه
بنده میکند حتی نفسی که در خاکستر دمد مینویسند و
قال الله تعالی ان علیکم لحافظین نقلست که حضرت امیر
المؤمنین ع گذشت بر یک مردی که کلام فضول از و صادر
میشد امیر المؤمنین ع فرمود که یا فلان انک تملی
علی ملکیک کتابا الی ربک فتکلم بما یعنیک ودع ما
لا یعنیک هرچه بکارت نمی آید مگو و امیر المؤمنین ع
فرمود که لا یزال الرجل المسلم یکتب محسنا ما دام ساکتا
فاذا تکلم کتب اما محسنا و اما مسیئا یعنی تا کسی ساکت
باشد او را محسن می نویسند و اما متکلم که شد یا
او را محسن می نویسند یا مسیئ که هر چه گوید آن نوشته
میشود و موضع ملکان رقیق آنست صاحب یمین حسنات
مینویسد و صاحب یسار سیئات می نویسد و دو ملک

روز اعمال روز را می نویسند و دو ملک شب اعمال شب را
می نویسند و مرویست که امیر المؤمنین عم داخل خلا
که می شدند امر میفرمودند ملکها را که دور شوید
از من که من کاری میکنم تا بشما باز آیم باب هفتدهم
در عدل اعتقاد ما در عدل آنست که الله تع امر کرده
ما را بعدل و اما با ما عمل بما فوق میکند یعنی تفضل
و دالست برین قوله تع من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ومن جاء بالسيئة فلا يجزى الا مثلها وهم لا يظلمون
باب هشتدهم در اعتقاد در استطاعة بدانکه
اعتقاد ما در استطاعة مطابق قول موسى ابن جعفر است
عم حين قيل له ايكون العبد مستطيعا قال نعم بعد اربع
خصال ان يكون خلى السرب صحيح الجسم سليم الجوارح له
سبب وارد من الله تع فاذا تمت هذا فهو مستطيع فقيل
له مثل اي شيء فقال يكون الرجل خلى السرب صحيح الجسم

سليم

الجوارح لا يتقدم ان يزنى الا ان يرى امرأة فاذا وجد
المرأة فاما ان يعصم فيمتنع كما امتنع يوسف عم واما ان
يخلي بينه وبينها فيزني فهو زان ولم يطع الله باكراه
ولم يعصيه بغلبة مراد که بنده مستطيع است هرگاه
که او را مانعی نباشد و بدن او صحیح باشد و جوارح او
سالم باشد و قدرة بر معصیت داشته باشد مثل
آنکه زنی بدست او در حال عدم موانع افتد حالا اگر درست
که در زمان یوسف عم زنا نکند و قادر است که بکند و
زانی باشد پس درین صورة اگر زنا بکند کسی اکراه
او نکرده که زنا بکن و اگر نکند کسی منع او نکرده که مکن
و سؤال کردند از صادق عم از معنی قول حق تع وقد
كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون قال مستطيعون
لاخذ ما امروا به والترك لما نهوا عنه وبذلك ابتلوا
که باستطاعة مبتلا میشود که قدرة و استطاعت دارد

که امر را بعمل آورد و نهی را ترک کند هر گاه نکند مبتلا میشود
وحضرت ابو جعفر باقر ع فرموده که در توریت مکتوب است
که حق تع فرموده که یا موسی انی خلقتک واصطفیتک
وقویتک وامرتک بطاعتی ونهیتک عن معصیتی
فان اطعتنی اعنتک علی طاعتی وان عصیتنی لم اعنک
علی معصیتی ولی المنة علیک فی طاعتک ولی الحجة
علیک فی معصیتک پس هر گاه خدای عز وجل خلق
اینکس کند و در معصیت مدد نکند یقین است که
اگر اینکس طاعت کند منت بر اینکس دارد که قدرة
طاعت داده واعانت اینکس کرده واگر کسی معصیت کند
حجت دارد که من نهی کردم و مدد نکردم چرا معصیت
کردی

باب نوزدهم

در اعتقاد در بدا بدانکه بدا
ابداء وابداع و سر کردن و پیدا آوردن چیزها است که هر کس
نبوده که خاص خدا است و دیگری را حد نیست وهو بدیء

ویعید قال ابو جعفر باقر ع فرموده که اعتقاد یهود اینست
که حق تع فارغ از امور شده که هر امر که کردنی بوده
وشدنی بوده همه را در ازل کرده و حالا فارغ است و
دیگر امری سر نمیکند و اعتقاد ما اینست که حق تع
کل یوم هو فی شان یخلق ویرزق ویفعل ما یشاء
ویمحوا الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب و محو
نمیکند الا انچه بوده واثبات نمیکند الا انچه نبوده
واین نیست بدا مثل قول یهود واتباع ایشان از
اهل اهویه باطله مختلفه وقال الصادق ع ما بعث
الله نبیا قط حتی یاخذ علیه الاقرار بالعبودیة وخلع
الانداد وان الله تع یقدم ما یشاء ویؤخر ما یشاء
ونسخ الشرایع والاحکام بشریعة نبینا ع ونسخ الکتب بالقران
من ذلک وهر چه خدا کرده ومیکند وخواهد کرد همه را
علم ازلی دارد وقال الصادق ع من زعم انه تع بدا له فی شیء

بدانند امر فهو عندنا کافر که هر کس را عقیده این باشد
که خدا کاری میکند که ندامت بار آورد کافر است و اما
قول صادق عم که فرموده که ما بدا الله بشیء کما بدا فی اسمعیل
ابنی تو اما مراد ما ظهر الله آمده یعنی ظاهر نکرده خدا
امری را همچنانچه ظاهر کرد عدم امامت اسمعیل را که او را در
حیوة من میرانید تا که رفع فساد مفسدین که او را امام
میخواستند بشود و انکه فرموده ما بدا کما بدا فی اسمعیل ابنی
معنی دارد که همچنین چیزی هرگز نکرده باشد این قسم
مکالمات رسم الکلامست که باعتبار حسن قضیه و
اکثریت متعارف شده که متکلمین در کلامها مکالمه می
نمایند **باب بیستم** در نهی از جدل بدانکه مارا
اعتقاد اینست که جدل در الله تع منهی عنه است و بجاهای
بد میکشد و سوال کردند از صادق عم از قول الله عز و جل
و ان الی ربک المنتهی که چه معنی دارد فرمود که وقتی که کلام

منتهی بخدا باشد دیگر ساکت شوید و فرمود که ای فرزند
آدم اگر دل شما را مرغی بخورد سیر نمیشود و اگر چشم
شما را با سوراخ سوزن برابر کنند زیادتی ندارد میخواهید
که با این حال ملکوت سموات و ارض را ادراک کنید
اگر راست میگوئید این آفتاب یک خلقتست از خلق
خدا چشم خود را از و مملو کنید اگر میتوانید و همچنین
جدل در امور دین منهی عنه است و امیر المؤمنین رضی
فرموده که من طلب الدین بالجدل تزندق و قال
الصادق عم یهلک اصحاب الکلام و ینجو المسلمون ان
المسلمین هم النجبا پس احتجاج همراه مخالفین بقول ائمه
هدی یا بمعنی کلام ایشان بر هر کس قدرة بر احسان کلام
دارد و قوة بحث دارد خوبست و هر کس که تاب بحث ندارد
پس بر او محظور و مکروهست و صادق عم فرموده که حاجوا
الناس بکلامی فان حاجوکم کنت انا المحجوج لا انتم که کلام

سخن بر همه حجت است و اگر کسی بر کلام من حجت گیرد حجت بر من
گرفته‌اند بر شما مراد که حجت بر معصوم نمیتوان گرفت و قول
او بر همه کس حجت است و صادق عم فرموده که کلام بر حق گفتن
بهتر است که سکوت بر باطل و اما معجزه و کرامات باعتقاد
ما حقست و انبیا و رسل و اولیا و ائمه عم و صلحا که ذکر بطی با
مبدا باشد اگر از ایشان خوارق عادات رخ نماید بعید نیست
و خصوصیت با نبیا عم ندارد و کسی نگوید که پس چه فرقست
میانه نبی و امام و عبد صالح و هرگاه از همه معجزه و کرامات
ظاهر شود دعوی نبوة و امامت از همه مسموع خواهد بود
زیرا که تا کسی را کمال ربط با خدا و تتره نباشد از و خارق
عادة ظاهر نمیشود و کسی که دعوی نبوة کند بعد از رسول الله
صلعم کافر خواهد بود و کسی که امام نباشد و دعوی امامت
کند البته ظالمست و ملعون و کفر و ظلم را با کرامات و
معجزه محالست که جمع نمایند پس کرامات اولیا و صلحا حقست

وظهور

وظهور آن بر لطف ربست و بر قال اکثر الاشاعره **باب**
بیست و یکم در اعتقاد در لوح و قلم قال الشیخ انهما
ملکان که لوح و قلم دو ملکند و اما اعتقاد ما در کرسی
آنست که کرسی ظرف جمیع خلقست که غیر عرش از آسمان
و زمین و هم چنین خدای تعالی خلق فرموده همه در شکم
کرسی است و کرسی را نوع دیگر تاویل نموده اند و گفته
اند در کرسی علمست و قوله تع وسع کرسیه السموات و
الارض یعنی وسع علمه و اعتقاد ما آنست که عرش جمل
کل خلق سیما الکرسی کرده و عرش را نوعی دیگر تاویل
کرده اند که عرش علمست و پرسیدند از حضرة صادق
عم از قول الله که الرحمن علی العرش استوی فرمود که
بعرش چیزی نزدیکتر نیست و نسبت کل اشیا با عرش
مساویست و بلانکه جاثلیق سؤال کرد از سید الوصیین
مولانا امیر المؤمنین روحی فداه که خبر ده که عرش خدا را بر داشته

یا خدا عرش را بر داشته پس امیر المؤمنین عم جواب
فرمود که الله تع بر داشته عرش و اسمانها و زمین و هر چه
در آسمان و زمین است لقوله تعالی ان الله یمسک السموات
والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من
بعده انه کان حلیما غفورا پس جاثلیق گفت که شما فرمودید
که خدا حامل عرش و سموات و ما فیها ست پس خبر ده مرا
از آیه و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة پس سید
الاوصیا فرمود که الله سبحانه و تع خلق کرده عرش را از
چهار نور یکنور سرخ است که از آن سرخ شد هر سرخی و
یکنور سبز است که از آن سبز شد هر سبزی و یکنور زرد است
که از آن زرد شد هر زردی و یکنور سفید است که از
آن سفید شد هر سفیدی و آن عرش که ان بر داشته اند
و حمل آن کرده اند هست کس عرش علم خدا ست و این عرش
نور یست از عظمت او پس بعظمة او و نور او بینا ست دلهای

مؤمنین و بعظمة او و نور منکر او ویند جاهلون و بعظمة
و نور او طلب وسیله باو می نمایند هر کس که در آسمان و زمینند
با اعمال مختلفه و ادیان مشتبهه پس هر بر داشته شده را
خدا بر داشته بنور خود و عظمة خود و قدرة خود که
کس را استطاعت نیست از برای نفس خود فایده یا
ضرری یا حیاتی یا مماتی و نه نشوری پس کل اشیا محمولند
و خدا حامل و ممسک سماها و زمین که زایل نشوند و
احاطه کرده هر چیز را و اوست زنده کانی و حیوة هر چیز
و نور هر چیز و سبحانه و تعالی عما یقول الظالمون علوا
کبیرا پس جاثلیق گفت که خبر ده مرا که خدا در کجاست
پس فرمود باب مدینه علم رسول روحی فداه که خدا در
اینجاست و بالاست و پایین است و احاطه ما کرده و همراه
ماست و ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا
خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم

اينما كانوا وكرسي محيطست بآسمانها او زمين را و هرچه
در آنهاست و هرچه در تحت الثرى است وانيست كه
فرموده كه وسع كرسيه السموات والارض ولا يؤده
حفظهما وهو العلي العظيم مراد كه بر خدا شاق نيست
نكاه داشتن كرسي را ونا في الكرسي را واوست اعلى
وعلى از انجه اسناد باو كنند وعظيم واعظم واما انها
كه عرش علم را حمل كرده اند جهار كس اند از اولين و
جهار كس اند از اخرين جهار اولين نوح وابرهيم و موسى
وعيسى وجهار اخرين رسول الله صلعم وامير المؤمنين و
حسن وحسين عليهم صلوات الله وجهار ملك كرسي را
برداشته يكي بصورة بني ادم است وطلب رزق ورحمة
بجهة اولاد بني ادم ميكند ويكي بصورة خروس است و
طلب رزق بجهة طيور ميكند ويكي بصورة شير است و
طلب رزق بجهة سباع ميكند ويكي بصورة كاو است و

طلب

طلب رزق بجهة بهايم ميكند وان ملك بصورة كاو احد
هم است و بدانكه ان تا بحي كه بني اسرائيل كوساله سامري را
سجده بر الوهية نمودند تا حال وانقراض عالم آن ملك
بصورة كاو از شرم كه شبيه او مسجود جمعي شده سر بزير
افكنده وسر بالا نميكند واما عرش حامل عالم را بر داشته
هشت كس از ملايكه كه هر ملكي هشت چشم دارد هر
چشمي مساوي ومطابق دنيا اين بود اعتقاد ما از قول
ائمه هدى والا كجا امثال ما ها خلق ضعيف را رسد
كه حرف از عالم ملكوت كوئيم **باب بيست ويكم** در
اعتقاد در نفوس وارواح بدانكه اعتقاد ما بقول شيخ
عليه الرحمه آنست كه نفوس آن ارواحيست كه زندكاني
وحيوة بانست واول خلقي كه خدا كرده آنست لقول النبي
صلعم اول ما ابدع الله سبحانه هي النفوس المقدسة المطهرة
فانطقها الله بتوحيده ثم خلق بعد ذلك ساير خلقه و

اعتقاد ما در ارواح اینست که فانی نمیشود لقوله عم
ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء و موت و مرگ مشتمل
نمیسازد نفوس را مگر از داری بداری و اعتقاد ما
آنست که نفوس در زمین غریبند و در بدنها در زندانند
و از بدن روح که جدا شد بعض آن باقیست و منعم است
بنعیم ابد و بعض آن معذبست بعذاب الهی تا وقتی که
خدای تع دیگر باره ایشان را بر بدنها رد کند و عیسی بن
مریم گفت بحواریین که حق آنست که بر آسمان عروج نمیکند
مگر چیزی که از آسمان نزول کرده و فیه نظر لصدق
معراج النبي صم مع البدن و عروج ادریس و عروج عیسی
مع البدن فان قیل ان عروجهم مع البدن عروج
ارفعهم الله الی السماء و ما یکونوا خالدین فیها بل
ینزلون و عروجهم ما کان من عند نفسهم و عروج النفوس
لبساطتها کانت من عند نفسها فوجه و هر چه از نفوس

عروج

عروج بر عالم ملکوت نکند باقی می ماند در هوا و بر این
از آنست که جنت درجاتست و دوزخ درکات و حق تع
فرموده که تعرج الملائکة والروح و فرموده که ان المتقین
فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر
و حق تع فرموده که و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتا بل احیاء عند ربهم الخ و قوله و لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله امواتا ه و آیات مشهوره دلالت دارد
بر بقای ارواح و عروج روح و رسول الله روحی فداه فرموده
که الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما
تناکر منها اختلف و صادق عم فرموده که الله تع ترا
عقد برادری بسته در میانه ارواح قبل از خلق بدنها
بدو هزار سال و وقتی که قایم آل محمد ظهور فرمود ان
برادری که در اظله برادرش میراث می برد و برادر بدنی
مادری محروم میشود و محرم مسائل برادرین باب چیزی

بخاطر رسیده که دفع توهم کسی که توهم کنند که احکام شرع
پیغمبر ص متغیر خواهد شد کرده و آن اینست که میگوییم
که ظهور قائم روحی فداه که شد کل خلق عالم دو گروه میشوند
یا مسلم اند یا کافر و بسیار کسها حالا باشند که در لباس
اهل اسلام و ظاهر الاسلام باشند و ما میراث برادر
مسلم براو دهیم و در آن وقت حال کسی مستور نمی ماند
هر کس مسلم باشد میبرد و اگر چه دور باشد و هر کس
مسلم نباشد ممنوع خواهد شد و دفع توهم باین نحو
کردیم که کسی نگوید که احکام رسول الله و قران تغیر خواهد
شد والله اعلم و صادق ع فرموده که ارواح اتقیا
همه همدیگر را میشناسند و احوال همدیگر را سوال می
نمایند پس هرگاه که روح مؤمنی پیش ایشان رفت او را
استقبال نموده احوال آشنایان را می پرسند پس هر کسی را
که نشان دادند که زنده است تمنا از خدا مینمایند که پیش

ایشان

ایشان رود و هر که را خبر داد که مرده است که پیش ایشان
نرفته میدانند که از اهل ایمان نبوده و داخل اهل
هوی و هاویه شده و قال الله تع و من یحلل علیه غضبی
فقد هوی و قال الله تع و اما من خفت موازینه فامه
هاویه و ما ادریک ماهیه نار حامیه و بدانکه مثل دنیا
مثل دریاست و ملاح و کشتی پس باید که آدمی که در دنیا
واقع شد کشتی خود را ایمان و اعتقاد درست کند و زاد
خود را تقوی و پرهیزکاری کند و راه خود را توکل سازد
بر خدا پس اگر نجات یافت برحمت خداست و اگر نعوذ بالله
هلاک شد بذنوب خودش شد و بدانکه سخت تر
ساعات بر مردم روز ولادت و روز موت و روز بعث
و روز نشور که اینکس برانگیخته میشود و اینست که حق
تع در این ساعات سلام بر یحیی معصوم فرستاده و فرموده
که و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و عیسی نیز

سلام بر خود فرستاده درین ساعات که والسلام
علي يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا و اعتقاد
ما اينست كه روح از جنس بدن نيست وخلق ديگر است
لقوله تع ثم انشاناه خلقا اخر فتبارك الله احسن الخالقين
واما اعتقاد ما در ارواح انبيا و رسل و ائمه هدى عليهم
السلام اينست كه در ايشان پنج روح خدا عطا كرده روح
القدس وروح الايمان وروح القوة و روح الشهوة و
روح المدرج وروح مومنين چهار روحست روح ايمان
وروح قوة وروح شهوة وروح مدرج وروح كافر و
بهايم سه روحست روح قوة وروح شهوة وروح مدرج و
اما قول الله تع كه فرموده ويسئلونك عن الروح قل
الروح من امر ربي پس آن خلقي است اعظم از جبرئيل و
ميكائيل كه بود آن روح با رسول الله و با ملائكه واو از
ملكوت رباني است

باب بيست و دويم

در اعتقاد در

موت

موت بدانكه اعتقاد ما در موت موافق اقوال معصومين
است كه اول سؤال نمودند از حضرت امير المومنين ع
كه وصف كن براي ما موت را كه موت چه طور است فرمود كه
موت يكي از امور ثلثه است يا بشارتست بر نعيم ابد يا اشارتست
بعذاب ابد يا امر او نامعلومست ومعين ندانند كه از كدام فرقه است
پس هوا داري كه ولي و دوست ماست وشيعه ماست و
امر ما را فرمان بردارست ومبشرست بر نعيم ابد و اگر عدو
ومخالف ماست وعدو ومنكر ماست بعذاب ابد و اگر
امر او نا مشخص باشد و مبهم او مومن مسرف ظالم بر نفس
خود است اخر حق تع اورا بشفاعت ما از آتش در مي آورد
پس سعي كنيد واطاعت نمائيد وعذاب خداي را سهل
مدانيد كه مسرفين را عذاب بسيار است وشفاعت
ما شامل ايشان نميشود الا بعد از عذاب سيصد هزار
سال وسؤال كردند از حسين بن علي عليهما السلم از موت

فرمود که موت اعظم سروریست مومن را که از دار عسر و
تنکی و سختی نقل کند بر نعیم ابد و اعظم هلاک و ویلی است
کافر را که نقل میکند بجهنم که هرکز اخر ندارد و هرکز از ان
عذاب ان خلاص نمیشود و منقولست که وقتی در کربلا کار
بر حسین علی ع تنک شد و همه را امر متیقن کشت نظر
بر و کردند جمعی که با انحضرت بودند او را بر خلاف خود
تصور کردند بواسطهٔ انکه رنکهای ایشان زرد بود و
تمار که میکردند اوازهای ایشان میلرزید و دلهای
ایشان خوف و وهم بهم رسانیده بود و حسین علی ع و
و بعضی خواص او رنکهای ایشان سرخ بود و درخشان
چون افتاب و نفسهای ایشان مطمئن شده بود پس
بعض ایشان بر بعض دکر خبر میدادند که ببینید که باک
از مرک ندارد پس حسین علی ع امر بصبر میفرمود و میفرمود
که مرک نیست الا پلی و قنطرهٔ که شما را میکذراند از شق

وسختی

و سختی و میرساند بجنان واسعه و نعیم دایمه پس کدا
از شماست که مکروه دارد که از زندان نقل کند بقصر
فردوس و این جماعت دشمنان شما از قصر بزندان
میروند و پدر من امیر المؤمنین ع روایت مرا کرد که
دنیا زندان مؤمن و جنة کافر است و مرک پل مؤمنان است
که از زندان بجنان میروند و حبس کافر است که از جنت
بجحیم میروند نه پدر من دروغ کفته و نه من دروغ میکویم
و از حضرت سید العابدین علی ابن حسین ع سؤال
نمودند از مرک فرمود که مرک مؤمن را از عالم بیرون اوردن
و رختهای پر شپش چرکن کثیف است و بر داشتن اغلال
و زنجیرها و پوشیدن بهترین رختها و خوشبوترین لباسها
و سوار شدن مرکب رهوار و بر بهترین منازل فرود آمدن
و ساکن شدن و کافر را در زنک بیرون اوردن لباسهای
فاخر و پوشیدن رختهای کثیف پر چرک و نقل کردن

از بهترین منازل بزندان ومغلول شدن بغلهای
گران وانواع عذاب وحضرت ابو جعفر محمد بن علی
الباقر ع را سؤال کردند از مرگ فرمود که مرگ خوابیست
که شما را می آید هر شب والا خواب مرگ طویلیست و
بیداری ندارد الا در قیامت پس هر کس که در خواب
اصناف فرح وخوشحالی بیند آنقدر که زیاده از آن نباشد
آن حال مؤمن است وحال کافر در رنگ خوابهای هولناک
پر وحشت پر عذاب پس استعداد مرگ کنید و بحضرة
صادق جعفر بن محمد ع گفتند که وصف کن بجهة ما
مرگ را فرمود که مرگ مؤمن در رنگ شمامه خوش بوئیست
که بو ید و غش کند و بیخود شود واز تعب وزحمت خلاص
شود و مرگ کافر در رنگ گزیدن ونیش زدن عقارب و
افاعی است بلکه سخت تر پس گفتند که میگویند که مرگ اشد
از نشر منشار وقطع گوشت بدن انسانست بمقراض و

کردیدن

گردیدن قطب سیاه در حدقه چشم پس فرمود که هم چنین است
از برای جمع کافرین وفاجرین پس پرسیدند که چه طور است
که ما بعض مؤمنان را می بینیم که در کمال صعوبت جان میدهند
وبعض در کمال سهولت وفرح وجه اینها چیست فرمود
که هر مؤمنی که خوشحال وآسان میرود ذنوب او مکفر شده
وبوی بهشت بمشام او رسیده فرحان میرود وهر مؤمنی
که بشدت میرود هنوز از ذنوب وبقیه مانده که بشدت
مرگ مکفر میشود تا باخرة منزه برسد وکافری
که بصعوبت میرود جزای نیکوئیها که در دنیا کرده همه
یافته که در دنیا کرده واخر شده واول عذاب اوست و
کافری که برآسانی میرود هنوز از جزای نیکوئیها که در دنیا
کرده چیزی باقی مانده که بسهولت مرگ مکفر میشود
تا باخرت که برسد اورا اجر عملی طلب نباشد و بعذاب
الیم موعود کفره عاید شود اینست واسطه اختلاف احوال

هر کس از مؤمن و کافر موسی بن جعفر الکاظم ع داخل شد
در خانهٔ شخصی که در دم نزع بود و هر چند او را میخواندند
جواب نمیداد پس گفتند یا بن رسول الله ما دوست داریم
که احوال صاحب خود را بدانیم و بدانیم که مرگ چونست پس
حضرت فرمود که مرگ مصفاتیست که پاک میکند و صفا
میدهد مؤمن را از ذنوب و آخر المیست از آلام که
کفارهٔ آخر گناهانست که مکفر در دنیا بمهالک و آلام
نشده و مصفای کافرست که اگر در دنیا چیزی از حسنات
او داد نشده بسهولت مرگ مکفر میشود که خالی از حسنه
وارد جهنم شود و مانعی از دخول نار او را نباشد اما
حال صاحب شما پس بدرستی که او نجات یافته است
از کل ذنوب و مصفی از آثام شده تا که پاک شده در رنك
پاکی جامه که آنرا بشویند از چرک پاک شود و اصلاح حال
او معاشرت ما اهل البیت کرده و علی بن موسی ع بعیادت

مؤمنی از احبای خود رفت پس پرسید که چون میبینی
خود را گفت که بعد از رفتن شما مرگ را ملاقات کردم
و مرادش شدت مرض بود پس حضرت فرمود که چون
ملاقات نمودی گفت الم سختی فرمود که پس که را ملاقات
نکردی و لیکن بملاقات چیزی کردی که ترا میترساند و
میشناساند بتو بعض حالاتش را یعنی مرض و نیستید
مردم الا دو طایفه مستریح بمرگ و مستراح بمرگ پس ایمانرا
تازه کن بخدای تع و رسول و ائمه علیهم السلم که مستریح
بمرگ شوی و آن مرد تجدید ایمان کرد و این مضمون حدیث
بود که ما بفارسی بیان کردیم موضع حاجت را و اما حدیث
طویل بود و ابو جعفر الثانی محمد بن علی ع گفتند که چیست
که این جماعت مسلمین مرگ را مکروه دارند فرمود بواسطهٔ
آنکه جاهلند مرگ را و اگر مرگ را بشناسند که چیست و
از اولیای خدا باشند هر اینه دوست خواهند داشت

می کرد اومیدانند که آخرت بجهت ایشان بهتر است از دنیا
و بعد از آن فرمود که یا عبد الله چه مانعست طفل را از خوردن
دوا که نمیگذارد که دوای مفید او را بدهند که ازاله مرض
او کند و سود بر بدن او دهد گفتند بواسطه جهلست پس
حضرت قسم یاد فرمود که والذی بعث محمدا بالحق نبیا
ان من استعد للموت حق الاستعداد انه انفع لهم من
هذه الدواء لطور المعالج انهم لو علموا ما یودی الیه الموت
من النعم لاستدعوه اشد ما یستدعی العاقل الحازم
الدواء لدفع الآفات واجتلاب السلامات مراد که بقول
معصوم ع هر کس که استعداد موت و تهیه موت کرده باشد
و بداند که بسبب موت بچه نعمتها میرسد استدعای موت
میکند بصد مرتبه بیشتر از کسی که طلب دوا کند بجهة
دفع مرض و علی بن محمد زکی الهادی ع بدیدن یکی از
اصحاب خود آمد دید که او گریه و جزع میکند از ترس موت

بواسطه آنکه مرگ را نمیدانست که چه چیست پس به او گفت
که یا عبد الله جزع از مرگ میکنی بواسطه آنکه نمیدانی که
مرگ چه چیست هرگاه که تو در چرک و شپش و جامه چرک
باشی و قرحه و جرب داشته باشی و علم داشته باشی که آب
که در حمام ازاله مرض و جرب تو میکند آیا اراده نمیکنی که
بحمام روی و در آب گرم نشینی گفت بلی یا ابن رسول الله
حضرت فرمود که موت همچنین است که آب حمام بجهت
که جرب را و موت آخر ذنوبی که از تو مکفر نشده
مکفر میسازد و ترا منقی میسازد از گناهان پس وقتی که
تجاوز از مرگ نمودی نجات می یابی از کل هم و غم و محنت و
الم و واصل میشوی بدار سرور و فرح پس ساکت شد آن
مرد و تسلیم نفس نمود و چشم بر هم نهاد و واصل شد و از
حضرت حسن بن علی العسکری ع سوال مرگ نمودند
قال هو التصدیق بما لا یکون بدرستی که پدرم از پدرش

روایت نمود هم از صادق جعفر بن محمد عم که فرمود که مؤمن
هرگاه مرده نیست و کافر که مرده است ان الله
قد یقول یخرج الحي من المیت ویخرج المیت من الحي یعني
مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن و مردی بخدمت رسول
خدا آمد سؤال کرد که چرا من مرگ را دوست ندارم رسول
خدا روحی فداه فرمود که ترا مال هست گفت بلی فرمود که
چیزی پیش فرستاده گفت نه حضرت فرمود که سبب همین است
که مرگ را نمیخواهی و مردی پیش ابوذر غفاری آمد گفت
چرا ما مرگ را مکروه داریم گفت بواسطه آنکه دنیا را معمور
نموده و آخرت را خراب کرده و عاقل میل ندارد که معموره را
بگذارد و بخرابه رود از جهت این مرگ مکروه هست و پرسیدند
از وی که چون می بینی قدر مؤمن را بخدا گفت که مؤمن در
نزد خدا مثل غایبی که از سفر دور به اهل و اولاد خود عود
کند و اما بدکار در نزد خدا مثل غلام گریخته که او را گرفته بصاحب

آورند پس گفتند که حال ما چونست در پیش خدا گفت
اعمال خود را بقرآن مجید عرض کنید که فرموده که ان
الابرار لفي نعیم وان الفجار لفي جحیم گفتند پس رحمت خدا
کجا رفته گفت ان رحمة الله قریب من المحسنین باب
بیست و سیوم در اعتقاد در سؤال قبر بدانکه اعتقاد
ما اینست که مسئله قبر حقست ولا بد است از آن پس هر کس
که جواب صواب داد فاین میشود بروح وریحان في قبره
وجنة نعیم في الآخرة و هر کس که جواب صواب ندهد فله
نزل من حمیم في قبره وتصلیة جحیم في الآخرة واکثر عذاب قبر
از سخن چینی و نمیمه و بد خلقی با خلق خدا و بول را سهل انگاشتن
است و اجتناب از نجاست بول کم کردن و اشد عذاب
قبر مؤمن را در نزد جستن چشم است یا شرطه حجام
و این کفاره هر گناهست که بشدت مرگ مکفر نشده باشد
و روایتیست که رسول الله صلعم فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین

عمرا بر پیراهن خود کفن فرمود و خود جنازهٔ او را بر داشته
تا بکنار قبرش رسانید پس او را نهاده خود بر اندرون قبر
او رفته خوابیدند در قبر و بیرون آمدند و او را بدست
مبارک خود گرفته در قبر نهادند پس بعد از دفن بر قبر او
تکیه کرده مناجات طویل فرمودند و مردم شنیدند
که رسول الله فرمود که ابنک ابنک پس بیرون آمده خاک
بر قبر نهاده ریخته تسویهٔ قبر نمودند و باز بر قبر او افتادند
و مردم شنیدند که رسول ص میگوید که اللهم انی
استودعتها ایاک و منصرف شدند پس مردم سؤال
نمودند که یا رسول الله ما آنچه امروز از شما دیدیم قبل از آن
هرگز ندیده بودیم حضرت فرمود که امروز مفقود شد
بر ابوطالب بدرستی که فاطمهٔ بنت اسد روزی پیش او بود
رسول الله و ایثار من میکرد نفس خود را و ولدش را بر من
ذکر قیامت میکردم که ناس محشور میشوند عریان و برهنه

پس

پس او گفت که وا سوأتاه پس من ضامن شدم که خدا او را
پوشیده حشر کند و من نقل کردم فشار قبر را او گفت
که وا ضغطتاه پس من ضامن شدم که خدای من کف
فشار قبر از او بکند پس او را بر پیراهن خود کفن کردم که
در محشر پوشیده محشور شود و در قبر او خوابیدم که
فشار او نشود و بر قبر او افتادم که تلقین او کردم هر
چیز را که سؤال از او کردند و سؤال کرده نشد مگر از ربش
پس گفت که الله رب منست و از رسولش پس گفت محمد
رسول منست و از ولی و امامش که سؤال کردند در او فرو
ماند من گفتم که پسرت پسرت علی ع

باب بیست و چهارم

در اعتقاد در رجعة بدانکه اعتقاد ما در رجعت و زنده
شدن در دنیا بعد از مرگ اینست که حقست و حق تعالی
فرموده که الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف
حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم و بدانکه ایشان

هفتاد هزار خانوار بودند که طاعون در میان ایشان
هر سال میشد پس آنها که اغنیا بودند بیرون میرفتند
بواسطهٔ مکنت که ایشان را بود و فقرا در جای میماندند
بواسطهٔ ضعف پس طاعون در جمعی که بیرون آمدند
واقع نشد و در جمعی که در جا ماندند بیشتر شد پس
آنها که مانده بودند گفتند که اگر ما هم بیرون رفته
بودیم ما را طاعون نمیرسید و آنها که بیرون رفته بودند
گفتند که اگر ما مانده بودیم ما را نیز میرسید آنچه بماندها
رسید پس اتفاق نمودند و اجماع در بیرون رفتن کردند
وقت طاعون که شد همه با جمعهم از دیار خود بیرون
رفته در کنار دریا نزول نمودند پس همین که اسباب خود را
بر زمین نهادند ندا آمد از جانب رب جلیل که موتوا
همه یکجا در لحظه جانها تسلیم نموده بر یکبار مردند که یک
نفر زنده نماندند و همه مرده ماندند در انجا بقدر خواست

خدا پس بعد از مدتی بر ایشان عبور کرد پیغمبری از
انبیاء بنی اسرائیل که او را ارمیا نام بود پس گفت خدایا
میخواهم که این جماعت را زنده کنی تا بلاد ترا معمور سازند
و بندهای تو از ایشان در وجود آید و بندگی تو بکنند
همراه کسی که بندگی میکنند پس وحی فرستاد خدای تع
بر او که میخواهی که همه را زنده کنم گفت نعم پس همه را
خدای تع زنده گردانید و برانگیخت همه را همراه او پس
این جماعتند که مرده بودند و در دنیا رجوع کرده زنده
شدند و باز به اجال موعودهٔ خود مردند و قوله تع
او کالذی مر علی قریة فهی خاویة علی عروشها قال انی
یحیی هذه الله بعد موتها الآیة پس او مرد و صد سال مرده بود
و زنده شد و باقی ماند در دنیا مدتی و باجل موعودهٔ خود
مرد و او عزیر نبی بود عم و حق تعالی در قصهٔ مختارین از قوم
موسی که بمیقات رب آمدند میفرماید که ثم بعثناکم من

بعد موتكم لعلكم تشكرون وذلك انهم لما سمعوا
كلام الله حتى قالوا لا نصدقن حتى نرى الله جهرة فاخذتهم
الصاعقة بظلمهم فماتوا پس موسی گفت که یارب من
چه بگویم به بنی اسرائیل وقتی که عود کنم که اینها را چه
پیش آمد پس همه را خدای تع زنده کرد و عود بدنیا
نمودند و ماندند در دنیا و خوردند و آشامیدند و
زن کردند و اولاد بهم رسانیدند و باز به اجال
خود مردند و الله تعالی بعیسی فرموده که اذ تخرج الموتی
باذنی پس هر مرده که عیسی زنده کرد همه رجوع نمودند بدنیا
و دیگر مردند به اجل خود و اصحاب کهف که حق تع میفرماید
که ولبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین وازدادوا تسعا ثم
بعثهم الله پس رجوع بدنیا کردند و قصه ایشان معروفست
و مثل این بسیار است و رجعت در امم سابقه است و رسول
خدا فرموده است که در این امت میشود مثل آنچه در امم سالفه

بوده حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة پس بنابر تقدیر
می باید که در این امت نیز رجعت باشد و مرده زنده شود
و مخالفان ما میگویند که مهدی که ظهور کرد و عیسی
نزول کرد در عقب و نماز کند بعد آن نزول او رجعتست
از موت بواسطه آنکه خدا فرموده که انی متوفیك ورافعك
الی وقوله فحشرناهم فلم نغادر منهم احدا وقوله یوم
نحشر من كل امة فوجا ممن یكذب بایاتنا پس روزی
که در او حشر کرده شود فوجی غیر آنست که کل محشور شوند
واینست اعتقاد ما در رجعت واما اعتقاد ما در تناسخ آنست
که تناسخ باطلست و هر کس که اعتقاد حقیه تناسخ دارد
کافر است بواسطه آنکه در تناسخ است ابطال بهشت و
دوزخ **باب بیست و پنجم ٦** در اعتقاد در بعث و نشور
بعد از موت اعتقاد ما آنست که زنده شدن بعد از مرگ
حقست و رسول الله صلعم به بنی عبد المطلب فرمود که ای

رایت پیشوا و سرکرده قوم است

الرائد لا یکذب اهله والذی بعثنی بالحق لتموتن کما
تنامون ولتبعثن کما تستیقظون وما بعد الموت دار
الجنة او النار وخلق جمیع الخلق وبعثهم علی الله کخلق نفس
واحدة وبعثها قال الله تع وما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس
واحدة هرگاه رسول خدا قسم یاد فرماید وگوید که سرکرده
وپیشوای قوم دروغ بر قوم خود نمیگوید همه می میرید در
زمانیکه بخواب روید وبرانگیخته میشوید در زمانیکه بیدار
بیدار شوید وبعد از مرگ دار جنت است یا نار وخلق
جمیع خلق وبعث جمیع در زمان خلق وبعث نفس واحد است
پیش خدا دیگر کسی را چه دغدغه در صدق آن می ماند و
هرکس شک او رود کافر است وآیات داله براین در قرآن
وارد است **باب بیست و ششم** در اعتقاد در حوض
بدانکه اعتقاد ما در باب حوض اینست که حوض حقست
وعرض آن ما بین صفا ومروه است وآن حوض نبی صلعم است

ودر

ودر کنار حوض اباریق موضوع نهاده مثل عدد ستارهای
آسمان ووالی وحاکم بر آن در روز قیامت مرتضی علی است
عم تا که آب دهد دوستان خود را ونه دهد دشمنان
خود را وهرکس که یکدم آب از آن حوض بخورد هرگز
تشنه نمیشود وحضرت رسول صلعم فرموده که لیختلفن
قوما من اصحابی دونی وانا علی الحوض فیؤخذ بهم ذات
الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال لی انک لا
تدری ما احدثوا بعدک وما در حدیث مراهص العلویه
ومبحث امامت در تفسیر سوره الارواح این حدیث را
بتفصیل ذکر نموده ایم **باب بیست وهفتم** در اعتقاد
در شفاعت واعتقاد ما در شفاعت اینست که شفاعت
مخصوص اهل صغایر وکبایر است که خدای تع اذن دهد
زیرا که فرموده که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و
جمعی که توبه نکرده باشند که انها که توبه کرده باشند

محتاج بشفاعت نخواهند شد و رسول الله فرموده که
من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله بشفاعتی فلا اناله
شفاعتی و قال علی ع لا شفیع انجح من التوبة و بدانکه
شفاعت مخصوص انبیا و اوصیا و ملائکه و مؤمنین است
و در مؤمنین آنکه شفاعت کند اقل شفاعت که کند سی نفر را
شفاعت میکند از اهل ذنوب کبیره و صغیره نه مشرک و
کافر که هرگز خدا ایشانرا نمی بخشد لقوله تع ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء

باب بیست و هشتم ۹۰

در اعتقاد در وعد و وعید اعتقاد ما در وعد و وعید
اینست که هر کس را خدا وعدهٔ ثواب کرده البته بفعل می
آورد و وعدهٔ او منجز است و هر کس را وعدهٔ عقاب کرده
مختار است اگر عذاب کند عدل کرده و اگر عفو کند و
ببخشد تفضل کارفرموده غرض که وعدهٔ عقاب احتمال
عفو و بخشش هست و وعدهٔ ثواب احتمال خلاف ندارد

وما الله بظلام للعبید

باب بیست و نهم ۳۰

در اعتقاد در
اعراف و صراط اما اعراف بدانکه اعتقاد ما اینست سوریست
در میان بهشت و دوزخ و علیه رجال یعرفون کلاً
بسیماهم و رجال مزبوره رسول الله است و اوصیا علیهم
صلوات الله و داخل بهشت نمیشود کسی الا که ایشان
او را و او ایشانرا شناسند و داخل دوزخ نمیشود کسی
الا که ایشان او را و او ایشانرا منکر باشند و گناهکار
که باعراف رسید امید دارد که خدا او را ببخشد یا عقاب
کند و اما صراط اعتقاد ما اینست که حقست و صراط
جسر جهنم است و بر صراطست راه و ممر کل خلایق لقوله
تع و ان منکم الا واردها الخ و صراط در وجه دیگر نام
حجج الله است پس هر کس که در دنیا ایشانرا شناخت و
اطاعت کرد حق تع او را عطا میکند جواز بر صراطی که
جسر جهنم است در قیامت و قال النبی ص لعلی ع یا علی قعد

انا وانت وجبرئیل علی الصراط فلا یجوز علی الصراط الا من کانت
معه براة بولایتك واما عقبات که بر طریق محشر است پس نام
انها نام هر فرضی وامری ونهیی است که خدا در دنیا فرموده مثلا
نام یك عقبه عقبة الصلوتست هر کس که بانجا رسید ودر
نماز تقصیر نموده محبوس میشود در آن عقبه واز او سؤال
آن میکنند که چرا تقصیر نموده پس اکر از آن خلاص شد
یا بواسطهٔ عملی صالح یا برحمت خدا بعقبهٔ دیکر میرود که
مثلا عقبة الزکوة است ودر انجا هم بستوند همچنین ان
عقبه بعقبه میرود ودر هرجا که تقصیری کرده محبوس
میکردد بقدر عار خدا ووای بر مانعان خمس آل رسول ص
وزکوة حق فقرا اکر کم کسی دین میشود که او خمس آل محمد و
زکوة حق فقرا ومساکین بدهد اللهم وفق عبادك
المؤمنین باعطاء حق آل رسولك وحقوق فقراء عبادك
واحفظهم من هول یوم کان شره مستطیرا بحرمة نبیك

ص واوصیائه المعصومین وبعد از انکه از جمیع عقبات
خلاص شد بدار البقا منتهی میشود پس حیاتی می یابد
که هرکز نمیرد وسعادتی می یابد که هرکز شقاوة با ان
نباشد وساکن میشود در جوار خدا وانبیا وحجج صدیقین
وشهداء وصالحین واکر محبوس شود در عقبهٔ سؤال
کرده میشود از تقصیری که کرده پس اکر تدارك بعمل
صالحی شد یا رحم خدا شامل حال او شد خلاص میشود
واکر نعوذ بالله نشد در جهنم می افتد واین عقبات
کلها در صراط است واسم یکی از انها عقبة الولایتست
که کل خلایق در انجا توقف نموده از همه سؤال ولایت
مرتضی علی علیه السلام وسایر اهل بیت رسول ص می نمایند
هر کس که مهر ایشان دارد فوراً خلاص میشود وهر کس
نعوذ بالله مهر ایشان ندارد در جهنم می افتد وقال
الله تع وقفوهم انهم مسئولون واسم عقبه دیکر مرصادا ست

وهو قوله انّ ربّك لبالمرصاد ویقول الله وعزتی وجلالی
لا یجوزنی ظلم ظالم واسم عقبه ازان رحم است و
باسم هر فرض وامر ونهی عقبه خدا موجود کرده که محبوس
میشود بنده در انجا که تقصیر نموده وسؤال ازو میشود

باب سی ویکم در اعتقاد در حساب ومیزان

اعتقاد ما اینست که هر دو حقست وبعض حساب را الله تع
خود میکند مانند حساب انبیا وائمه علیهم السلم وبعضی
حسابرا انبیا واوصیا میکنند واوصیا حساب امم و
الله تع شهید است بر انبیا ورسل وایشان شهدا بر اوصیا
وائمه واوصیا وائمه شهدا بر امم وقوله تع لیکون الرسول
شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس وقوله عزّ وجلّ
فکیف اذا جئنا من کلّ امّة علی هؤلاء شهیدا وقال تع
افمن کان علی بیّنة من ربّه ویتلوه شاهد منه والشاهد
امیر المؤمنین عم وقال الله تع انّ الینا ایابهم ثمّ انّ علینا

حسابهم

حسابهم وسؤال کرده شد از صادق عم از قول الله تع که
ونضع الموازین القسط لیوم القیمة فلا تظلم نفس شیئا
گفت که موازین انبیا واوصیا اند وازخلق جمعی هستند
که داخل جنة میشوند بغیر حساب واما سؤال از جمیع میشود
لقوله تع فلنسئلنّ الذین ارسل الیهم ولنسئلنّ المرسلین
یعنی از دین واما از گناه سؤال کرده نمیشود الا که حساب
کرده میشود وخدا فرموده که فیومئذ لا یسئل عن ذنبه
انس ولا جانّ مراد شیعه امیر المؤمنین وائمه معصومین
علیهم السلم اند دون الغیر همچنانچه در تفسیر وارد است
وهر کس که حساب وکرده شود معذبست واگر بقدر طول
ایستادن ودادن حساب باشد ونجاة از آتش نمی یابد
وداخل بهشت نمیشود احدی الا بعلم خدا ورحمت خدا
والله تع مخاطبه نمیکند بندها را از اولین واخرین در
محل حساب الا مخاطبه واحد که کل واحد از خلق میشنوند و همه را

از آن یك مخاطبه مراد حاصل میشود و هر کس مطلب خود را
بنحوی در می یابد که گویا مکالمهٔ الله با او بوده و مخصوص او
بوده دون غیره والله تع فارغ میشود از حساب خلق اولین
و آخرین بقدر یکساعت از ساعتهای دنیا والله تع بیرون
می آورد از هر بندهٔ از بندها کتابی که در آن مسطور است
هر عملی که بنده در دنیا کرده از صغیره و کبیره و نیك و بد
که فلا یغادر صغیرةً و لا کبیرةً الّا احصیها و اعتقاد ما اینست
که کتاب هر بندهٔ را باو میدهند که خود حساب خود بکن
لقوله تع اقرا کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیبًا و
اعتقاد ما اینست که خدای تع مهر میکند دهنها را و گواهی
میدهند دستها و پایهای مردم و جمیع جوارح ایشان
بهر عملی که کرده اند در دنیا و ایشان بر پوستهای بدن خود
میگویند که چرا گواهی دادید بر ما میگویند که خدای تع همه
چیز را گویند و ناطق کرده ما را متکلم کرده و اوست که خلق

کرده شما را در مرهٔ اولی و بر او عود کرده که ردی نمیتوانید
از و چیزی پنهان کرد و آنچه گوش و چشم و جلود شما
و اعضای شما گواهی بر آن دهند مخفی نمی ماند و خدا
همه را میداند و شما ظن آن دارید که خدای تعالی نمیداند
اکثر عملها که شما کرده اید و این مکالمه با کفار است
و الا مؤمنها میدانند که خدا علم بسر و علانیه مساویست
این بود اعتقاد ما در مواد مشهوره و هر کس غیر این عقیده
دارد شیعه نیست

باب سی و یکم

در اعتقاد
در بهشت و دوزخ بدانکه اعتقاد ما در جنة آنست
که جنة دار بقاست و دار السلام است نه موت در آنجا
خواهد بود و نه مرض و نه پیری و نه بیماری و نه غم و نه هم
و نه الم و نه حاجت و نه فقر و نه مسکنت و اعتقاد ما اینست
که بهشت دار غنا و دار سعادة و دار کرامتست و لا یمسّ
اهلها نصبٌ و لا لغوبٌ لهم فیها ما تشتهیه الانفس و

تلك الاعين وانتم فيها خالدون واعتقاد ما آنست كه
بهشت داريست كه اهل آن همسايهاي خدايند واوليا
خدايند ودوستان خدايند واهل كرامت خدايند وايشان
انواع اند ومراتب دارند كروهي متنعمند بر نعيم ابد وبه انواع
تسبيح وتهليل وتقديس وتكبير خدا شعم مي نمايند واين
كروه ملك وفرشتها اند وكروهي متنعمند بر انواع خوردني
واشاميدني وميوها وتختها وكرسيها وحجلهاي بسته
وحور العين وهميشه ايشانرا خدمت مينمايند ومي نشينند
بر نمارق يعني متكاو وساده ومي پوشند ارسند بركه
ديباج نازكست وحرير ومتلذذ ميشوند مكر بهر چيز خواطر
ايشان خواهد وطبع ايشان ميل كند بر حسب همت هر كس
وهر كسرا داده ميشود از جزء خدا لجهة او مهيا كرده و حضرت
صادق ع فرموده كه مردم خدا را بندكي مينمايند بر سه صنف
يك صنف بندكي خدا بطمع ثواب مينمايند واين بندكي

طور بندكي ماليكست مزدور خودرا ويكصنف بندكي او
مي نمايند بواسطه محبتي كه دارند بخدا واين طور بندكي كرام
مقربين است ودر روايتست از مولانا وسيدنا امير المؤمنين
علي ابن ابي طالب ع وروحي فداه كه فرموده كه ما عبدت الله
طمعا في جنته ولا خوفا من ناره بل رايته اهلا للعبادة
فعبدته يعني من عبادة نميكنم خدارا بواسطه طمع
جنت ونه بواسطه خوف وترس از آتش او بلكه او را
ديده ام كه اهل عبادتست بندكي او وبا اهليت او ميكنم
واما اعتقاد در دوزخ بدانكه اعتقاد ما در دوزخ اينست
كه دوزخ دار هوانست ودار انتقام است از اهل كفر وعصيان
وكسي مخلد در آتش نمي ماند مكر كافر ومشرك واما كناه
كاران اهل توحيد از آتش جهنم بيرون مي آيند واما بدانكه
بنده را آنچه اعتقاد است انست كه هر كس كه غير اثنا
عشري باشد او داخل اهل توحيد ومسلمان نيست

بواسطهٔ انکه احادیث قدسیه و نبویه که در این کتاب
بنظر ما رسیده و نقل نموده ایم صریحست در کفر غیر امامی
و از جملهٔ احادیث یکی اینست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرموده اند که خدای جهان فرموده که لو اجتمع الناس علی
حب علی ابن ابی طالب ما خلقت النار که اگر مردم اجتماع
بر مهر علی ع مینمودند من اتش را خلق نمی نمودم و فرقی
نیست میانه کسی که لا اله الا الله گوید و محمد رسول الله
نگوید مثل یهودی و نصاری که نمیگویند و کسی که لا اله
الا الله و محمد رسول الله گوید و علی ولی الله نگوید بواسطهٔ
انکه امیر المؤمنین ع قایم مقام رسول الله بود و دین از و
کمال یافت و قول او قول رسول خدا بود و نهی او نهی رسول
خدا بود و طاعت او طاعت رسول خدا بود و معصیت او
معصیت رسول خدا بود و هر کس که او را اطاعت نکند
اطاعت رسول ص نکرده و هر کس او را حق نداند رسول الله را

حق ندانسته و حق او و حق رسول خدا بر خلق واجبست
که بدانند پس هر کس خلاف رضای رسول خدا کند و
عمل بقول او نکند چه فایده دارد کلمهٔ اسلام برا و و احادیث
رسول ص و ائمهٔ دین در این باب در این کتاب بسیار ذکر
نمودیم خصوصا ما قال الصادق ع المنکر لاخرنا کالمنکر
لاولنا پس بدیهه عقل نیز حاکمست بر انکه هر کس قبول یکی
از ائمهٔ هدی نکرده دین او ناقص است و هر کس در دین
ناقص است مسلم او را اطلاق نمیتوان کرد و بر ضد ازاله
همچنین ظاهر شد که ناس دو صنف اند یا اثنی عشری اند
یا کافر اند و خدا میداند که تحقیق اینست و تعصب نکرده ام
و هر کس غیر امامی اثنی عشری باشد بنده را در کفر او شک
نیست و چه فرق میانه کسی که بت را خدا داند و کسی که
یک کافر را خلیفهٔ خدا داند و قایم مقام مصطفی داند اما
چون که بعضی از علمای ما رضوان الله علیهم در کفر ایشان

توقف نموده اند وبنده اعتقاد بهمه دارم اگرچه ظاهرست
که ایشان تقیه نموده اند اما مردم را مکلف بمتابعت خود
نمیسازم وتکلیف خلق که البته ایشان را کافر دانند نمیکنم
اما من خود غیر امامی اثنی عشری را کافر میدانم واعتقادم
اینست ودغدغه مرا در کفر ایشان نمانده ودر رنگ آفتاب
کفر ایشان بر بنده ظاهر شده ومیانه من وخدا که کمال
اجتهاد در تحقیق این نموده ام واعتقاد حق من اینست
که غیر امامی اثنی عشری کافرست وملاقات با رطوبت با
ایشان جایز نیست وحکم یهودی ونصاری دارند و
هرکس که تابع این عقیده بنده شود بیقین وتحقیق که
بیحساب به بهشت میرود وکسی تا علم قطعی بچیزی
اینچنین که از اصول عقایدست حاصل نکند انرا معتقد
خود نمیسازد وحضرت سید مرتضی علم الهدی رح انرا نیز
اعتقاد دارند واحتمال دارد که اکثر علماء ما که توقف در

کفر ایشان فرموده اند تقیه نموده باشند والبته چنین است
زیرا که ائمه ما عم مبالغه در تقیه فرموده اند بنحوی که
در باب تقیه مذکور نمودیم وایشان از قول ائمه خود
تجاوز نکرده اند والا کفر ایشان محل توقف نیست وقول
سید رض که فرموده که الناس اما اثنی عشری واما کافر
محض حق وحق محض است وظاهر کلام شیخ رض در تهذیب
ومفید علیه الرحمه در مقنعه مؤید است که ایشان نیز بهمین
عقیده بوده اند وعظمای مشایخ رضوان الله علیهم
مصدق این قولند وبنده را حق تع عنایت کرده دلایل
غریبه جاری ساخته ام که رفع تردد مؤمنین درین باب
میشود وچون متن این رساله گنجایش استدلال ندارد
واجرای دلیل در این باب روا نیست ولهذا در آخر
کتاب یک فصلی درین باب مرتب ساخته تا هرکس خواهد
که بدلیل بداند بدان رجوع کند وروا نیست که اهل توحید را

در وقتی که داخل آتش میشوند المی نمیرسد و الم در وقتی که
بشفاعت ائمهٔ هدی ایشانرا بیرون می آورند بجزای
اعمال خواهد رسید وما ربک بظلام للعبید و ایشانرا
ذوق برد و سرما نمیشود و آب بر ایشان داده نمیشود
الا حمیم و غساق که آن آب گرمیست که چرک جراحات
اهل جهنم اعاذنا الله تع منها است و هرگاه که طلب طعام
می نمایند طعام ایشان از زقوم داده میشود که زقوم
درختیست در جهنم که بجهة خورش اهل نار خدا خلق
فرموده و آب ایشان از قطرانست که همین که آن آب نزدیک
ایشان شد رویهای ایشان را بریان میکند و ندا
میکنند که خدایا ما را بیرون آور از جهنم که ما ظالمان
بودیم و ظلم کرده ایم پس جواب ایشان داده نمیشود مدتی
و بعد از آن ایشانرا میگویند که اخسئوا فیها ولا تکلمون
پس ندا میکنند مالک را که یا مالک حکمی بر ما میشود آن

جانب رب جواب ایشان داده نمیشود و بعد از مدتی
ایشانرا میگویند مالک که انکم ماکثون و روایتست کرام
میکند الله تع مالک را که بگو آتش را که نسوزاند دستهای
آنها را که بدعا بجانب من برداشته اند و بگو که نسوزاند
پایهای ایشانرا که بمساجد رفته اند و نسوزد زبانهای
آنها را که تلاوة قران بسیار نموده اند و نسوزاند [illegible]
آنهانرا که بآب وضو شسته شده پس مالک میگوید
که یا اشقیا حال شما چونست یعنی صاحب این عملها
هستید یا نه ایشان میگویند که ما عملی بجهة خدا
نکرده ایم پس مالک میگوید ایشانرا که پس طمع ثواب از
کسی کنید که عملی از برای او کرده اید اینست اعتقاد ما
در باب بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و اما اعتقاد
ما در بهشت و دوزخ آنست که هر دو مخلوق شده اند
و رسول الله صلعم در شب معراج داخل آنها شده اند و اعتقاد

ما انست که احدی از دنیا نمیرود تا مکان خود را از جنت با
نا نه بیند و مؤمن از دنیا نمیرود تا دنیا را بر بهترین
اوضاع نه بیند و مکان خود را در بهشت نه بیند و قتی که
دنیا را بر احسن اوضاع با مکان خود در بهشت دید ترجیح
مکان بهشت خود بر دنیا داده به اختیار خود بر بهشت
میرود و تسلیم روح میکند و اما اعتقاد ما در باب جنت
آدم اینست که آن جنتی بود از جنان دنیا که هر صباح و
مسا آفتاب در انجا طلوع و غروب میکرد و اگر جنت
خلد بود از آن هرگز بیرون نمیرفت و اعتقاد ما آنست که
بثواب مخلد می مانند اهل بهشت در بهشت و بعقاب
می مانند اهل دوزخ در دوزخ یعنی کافر و مشرک و هیچکس
داخل بهشت نمیشود تا مکانی که او را در نار هست بر او
نموده نشود و گفته نشود که اگر تو گناه میکردی جای تو
در دوزخ این بود و هیچکس نار نمیشود تا مکانی که او را در بهشت

هست بر او بنمایند و به او نگویند که اگر تو از اهل بهشت
بودی و عمل صالح کرده بودی مکان تو در بهشت این
بود پس وارث میشوند مؤمنان جاهای پدران کافر
خود را که در جنت دارند لقوله تع اولئک هم الوارثون
الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون و بدانکه جای کمتر
مؤمنی در بهشت ده برابر کل دنیاست و ذلک فضل الله علی
عباده اللهم ارزقنا مع جمیع المؤمنین بفضلک یا کریم

باب سی و دوم در اعتقاد در کیفیت نزول وحی از جانب
خدای العزیز از کتب سماوی و امر و نهی بدانکه اعتقاد
ما در این باب اینست که لوحی در میانه هر دو چشم اسرافیل
ع اویخته و هر گاه که اراده خدای اکبر تعلق گیرد که
تکلم بوحی شود آن بر جبهه اسرافیل زده میشود و او
که نظر در لوح کرد انچه در لوح مکتوب شده میخواند
پس میکائیل خواند او را بان میخواند صوت و بر جبرئیل ع

میرسد و جبرئیل همان کلام را به انبیا و رسل می آورد و اما
غشوه که رسول الله را صلعم گرفت آن در وقتی بود که الله
سبحانه و تعالی مکالمه همراه رسول الله کرد و مکالمه خدا
بر رسول صلعم عظیم نموده در عرق افتاد و آن حال او را
دست داد و اما جبرئیل ع تا اذن طلب نمیکرد داخل
مجلس رسول الله والذی فداه نمیشد از غایت اکرام رسول صلعم
و وقتی که داخل مجلس پیغمبر صلعم میشد در رنگ بنده‌ها
که در مجلس صاحب در آیند می نشست **باب سی و**
سیوم در اعتقاد در نزول قران اعتقاد ما اینست
که حق تع کل قران را در لیلة القدر به آسمان دنیا فرستاد
و از آنجا دفعه دفعه جبرئیل به امر خدای جلیل بر رسول صلعم
می آورد و اعتقاد ما آنست که قران کلام الله تعالی است
و وحی و تنزیل خداست و انه لا یاتیه الباطل من بین یدیه
و لا من خلفه و انه القصص الحق و انه قول فصل و لیس بالهزل

والله

والله تع محدث انست و فرستنده آنست و اعتقاد ما
آنست که قرانی که خدای تع بر رسول خود فرستاده همین است
که در بین دفتین است و مجلد است و در دست مردم است
نه زیاده بوده که کسی کم کرده باشد و نه کم بوده که کسی زیاده
کرده باشد و عدد سورهای قران در پیش مردم یکصد
و چهارده سوره است و در پیش ما سوره و الضحی و الم
نشرح یکیست و سوره لایلاف و فیل یکیست و هر کس اسناد
بما کند که زیاده میدانیم دروغ گفته است و ثواب ختم قران
و جواز خواندن دو سوره سوی فاتحه در نماز نافله و نهی از
اقران دو سوره سوای فاتحه در نماز فریضه تصدیق قول
ماست که در ماده قران گفته ایم و مبلغ قران همین است
که در دست مردم است و روایتی که کرده اند که قرائة کل قران
در یکشب نکنند و انکه جائز نیست که قران را کمتر از سه روز
ختم نمایند قول ماست و همچنین که وحی الهی سوی قران

نیز نازل شده ومیشود که غیر قرآن وحی نازل شده باشد
هم قول ماست وبدانکه وحی غیر قرآن مثل قول الله تعالی
که جبرئیل عم بر پیغمبر صم آورده که ان الله یقول لك یا محمد
دار خلقی مثل ما اداری خلقی وعش ما عشت فانك میت
واحبب ما شئت فانك مفارقه واعمل ما شئت فانك
ملاقیه وشرف المؤمن صلوته باللیل وعزه کف الاذی
عن الناس ومثل قول النبی صم ما زال جبرئیل یوصینی
بالسواك حتی خفت ان ادرد واحفر وما زال یوصینی بالجار
حتی ظننت انه سیورثه وما زال یوصینی بالزوجه حتی
ظننت انه لا ینبغی طلاقها وما زال یوصینی بالعبد حتی
ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق به ومثل قول جبرئیل
حین فرغ من غزوة الخندق یا محمد ان الله یامرك ان لا
تصلی العصر الا ببنی قریضة ومثل قوله صم امرنی ربی
بمدارات الناس کما امرنی باداء الفرایض ومثل قوله صم

انا معاشر الانبیاء امرنا ان لا نتکلم الا بقدر عقولهم و
مثل قوله صم ان جبرئیل اتانی من قبل ربی بامر قرت عینی
وفرح به صدری وقلبی یقول ان علیا امیر المؤمنین و
قاید الغر المحجلین ومثل قوله صم نزل علی جبرئیل فقال
یا محمد ان الله قد زوج فاطمة علیا من فوق عرشه و
اشهد علی ذلك ملائکته فزوجها منه فی الارض و
اشهد علی ذلك خیار امتك ومثل هذا کثیر ووحی غیر
قرآن بسیار است که اگر بقرآن بود وصل بقرآن بود و
ولی الله عم جمع قرآن نموده اند واگر چیزی غیر این بود طرح
نمیفرمود وصادق عم فرموده که قرآن واحد است که
نازل شده از پیش واحد بر واحد واختلاف در قرآن نیست
الا از جهة روایات وکلما کان فی القرآن مثل قوله تع ولئن
اشرکت لیحبطن عملك ولتکونن من المشرکین الخاسرین
ومثل قوله تع لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما

تا آخر و مثل قوله تع ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن
اليهم شيئاً اذاً لاذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات
وما اشبه ذلك اعتقاد ما فيه انه نزل مثل اياك اعني
واسمعي يا جاره وهرجا در قران يا ايها الذين امنوا خطاب
شده در توريت يا ايها المساكين خطاب شده و هيچ
آيتي در قران مصدر به يا ايها الذين امنوا نيست كه
امير المؤمنين علي ع امير آن و شريف آن نباشد و هيچ
آيه نيست كه در باب اهل جنت نازل شده باشد الا كه
در ماده رسول الله ص و امير المؤمنين و ائمه و اشياع
واتباع ايشان نيست و هيچ آيتي در باب اهل جهنم نازل
نشده الا كه در ماده اعداي ايشان و مخالفين ايشان نيست
و در ميان پيغمبران اشرف و افضل و بهتر از پيغمبر ما
نيست و در ميان اوصيا بهتر از اوصياي پيغمبر ما كه
ائمه عشر اند نيست و در ميان امم بهتر از امة پيغمبر ما

اثنی ع

ص نيست و در ميان اشرار اعداي ائمه هدي كسي نيست
اينست اعتقاد حق ثابت جازم و هر كس خلاف اين
اعتقاد را نسبت بما كند افترا كرده **باب سي و چهارم**
در خطر و اباحت و اخبار وارده مختلفه بدانكه اعتقاد
ما در خطر و اباحة اينست كه حمل كل اشيا بر اباحة ميكنيم
تا نهي از جانب شارع بر هر چه نهي شد خصوص از منهي
ميدانيم و باقي مباح و اما در باب اخبار بدانكه انچه
وارده در طب است اينست كه انرا وجوه هست بعضي از
انجمله است كه در باب هواي مكه آمده و هواي مدينه پس
كليه نيست كه در هر جا استعمال نمايند و بعضي از ان
مقوله كه مخبر از ان عالم بطبع سايل بوده موافق طبع او
معالجه فرموده و در هر طبعي آن سود ندارد و بعضي از انجمله
كه مخالفين و معاندين در كتب بواسطه آن ذكر نموده اند
كه قبح مذهب ما را خاطر نشان نمايند و از رسول ص و ائمه

است

نیست وافتراست وبعضی ازاین معقوله است که راوی بعضی را
یاد کرفته وبعض را فراموش نموده چنانچه خدای تعم در قران
فرموده درباب عسل که فیه شفاء للناس عسل شفای هر
مرضی نیست بلکه امراض بارده راسود دارد وانچه رسول صلعم
فرموده نیز وقول ائمه عم همه ازین عالمست مثل استنجاء
باب سرد که وارد شده در مادهٔ کسیست که بواسیر حار
داشته باشد وانچه درباب بادنجان وارد ست که شفاست
در وقت ادراك رطبست هر کس را که رطب بسیار خورده
باشد یا در غیر وقت رطب کسی را که رطب بسیار خورده
باشد که مصلح رطبست واما ادویه علل مصححه از ائمه هدی
ایات قرانست وسورها وادعیهٔ ماثوره بحسب ورود
اسانید قویه وطرق صحیحه وروایتست از صادق عم که
فرمود که موسی کفت خدایا مرض ودرد که میدهد فرمود
که من کفت دوا از کیست فرمود که دوا از من کفت پس مردم

معالجه چه میکنند فرمود که من دمرا دلشاد میکنند طبیب
بطیب نفس فبذلك سمی الطبیب طبیباً ومرویست که
داود عم در محرابی که نماز میکرد هر روز میدید که کیاهی
میروید ومیکوید که من علاج فلان درد و مرضم پس در
اخر عمرش روزی کیاهی رست داود پرسید که چه نام
داری کفت نام من خرابیة است پس داود عم کفت که محراب
خراب شد ودیکر در و کیاه نرست وقال النبی صلعم من
لم یشفه الفاتحة فلا شفاه الله واما اخبار مختلفه را اعتقاد
ما در آنست که انچه اخبار منقوله از رسول الله وائمهٔ
هدی است ماخوذ از طریق وحی است واکر از پیش غیر
خدا بود احتمال اختلاف داشت واما اختلاف بحسب ظاهر
اخبار نیست الا بواسطهٔ علل مختلفه • مثل انچه وارد شرع
درباب کفارهٔ ظهار که عتق رقبه کند ودر خبر دیکر روزه
دو ماه متوالی آمده ودر خبر دیکر اطعام شصت مسکین

آمده وکل صحیحست پس روزه بجهة کسیست که بنده
آزاد نتواند کرد و اطعام مساکین بجهة کسیست که
روزه نتواند داشت و همچنین روا نیست که تصدق
دهد بانچه وسع دارد و این محمول بر آنست که شصت
مسکین را طعام نتواند کرد و بعضی از این اخبار از این
بابتست که حکمی بر جای حکمی آمده مثل کفارهٔ یمین اطعام
ده مسکین از وسط اطعمه یا کسوه یا تحریر رقبه و این اخبار
در نظر جهال مختلف مینماید و مختلف نیست و هر کدام
ازین کفارات قائم مقام دیگریست و بدانکه روایت کرده
سلیم بن قیس هلالی رض که گفتم بحضرت سید الوصیین
مولانا امیر المؤمنین روحی فداه که من شنیده ام از سلمان
و مقداد و ابی ذر چیزی چند از تفسیر قران و از احادیث نبوی
غیر انچه در دست مسلمانانست و از شما تصدیق آنها شنیده
و در دست ناس بسیار چیزها از تفسیر قران و احادیث نبویه

می بینم که شما مخالف ایشانید در آنها و شما بازعم انست
که آنها کلها باطلست و افترا کرده اند عمداً بر خدا
متعمدا و قران را برای خود تفسیر نموده اند پس حضرة
امیر المؤمنین روحی فداه فرمود که یا سلیم بشنو جواب
آنچه گفتی بدانکه آنچه در دست مردم است حقست و
باطلست صدقست و کذبست ناسخست و منسوخ و
خاص است و عام و محکم است و متشابه و حفظست و
وهم و بدانکه در حیوة رسول صلعم افترا بر حضرة نمودند در
حضور آنحضرة تا که خطیب برخاست و گفت ایها الناس
قد کذب الکذاب فمن کذب علی متعمدا فلیتبوء
مقعده من النار پس دروغ بر او گفتند بعد از او هم و
حدیث بشما نمیرسد الا از چهار کس که پنجمین ندارد
اول مردی منافق که اظهار ایمان میکند و متصنع
اسلامست و باک ندارد که دروغ بگوید بر رسول خدا

متعمداً پس اگر مردم بدانند که او دروغگو نیست و
منافقست از او قبول نمی نمایند اما چون حال نفاق
او بر مردم مخفیست و میدانستند که صاحب رسول الله صم
بود و رسول را دیده و از رسول صم شنیده قول او را قبول
مینمایند و بتحقیق خدا اخبار از حال منافقین داده و
وصف ایشان کرده که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ
الی آخر الآیه لیکن تغییر دیگر شدند گروه منافق بعد از رسول
صم بر ائمهٔ ضلال و خوانندهٔ مردم بنار جهنم بر کذب و
زور و تهمت و افترا و این جماعت یک گروه‌اند از
چهار طایفه و گروه دیگر از رسول صم شنیدند خبری یا
و همچنانکه باید یاد نگرفتند توهم خبری نموده روایت
میکنند اما کذب و نفاق ندارند پس هر کس که داند
که او حفظ نکرده یا توهمی کرده خبر او قبول نمیکنند
و گروه دیگر از رسول صم حکمی را شنیدند اما نسخ آنرا خبر

ندارند

ندارند که دیگر باره رسول الله صم دیگر باره نهی از آن
فرموده‌اند یا شنیدند که نهی کرد از چیزی و باز امر
کرد و خبر است که در مرتبهٔ اخیره وارد شده ندارند پس
اگر مسلمانان دانستند که منسوخ شده عمل بآن نمی نمایند
و گروه دیگر هستند که اینها هیچکدام با ایشان نیست و
دروغ بخدا و رسول صم نمیگویند و هر چه از رسول خدا
شنیده‌اند فراموش ننموده‌اند و علم بر ناسخ و منسوخ
و مطلق و مقید و عام و خاص و محکم و متشابه و غیر ذلک
دارند زیرا که کلام نبی صم نیز مانند کلام الله عام و خاص
و محکم و متشابه و غیره دارد و کلام نبی ص یا عامست یا
خاص مانند قرآن مجید زیرا که حق تع فرموده که مَا آتَاكُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس مشتبه میشود
بر کسی که نمیدانند که مراد خدا و رسول در هر کلامی چیست
و کل اصحاب رسول الله نبودند که سؤال کنند از رسول

وجوابرا فهم نمایند بواسطهٔ انکه کروهی بودند که سؤال
میکردند وفهم نمیکردند وازین جهت بود که خدای تع
نهی کرد ایشانرا از سؤال لقوله تع یا ایها الذین امنوا لا
تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم الایة پس ممنوع شدند
از سؤال تا انکه ارزو میکردند که اعرابی یا بدوی بیاید و
سؤال کند وایشان بشنوند ومن که امیر المؤمنینم داخل
رسول الله ص میشدم در روزها وشبها هر روز وهر شب در
خلوة ملازمت میکردم وهرچه سؤال میکردم جواب میفرمود
وچنین بودم با رسول الله تا بودم واصحاب رسول میدانستند
که من با رسول چنین بودم وانحضرت با من چنین بود وبا
غیر من چنین عمل نمیفرمود وبسا بود که بمنزل من می امد
یا من بمنزل الحضرة میرفتم هرکس غیر من بود بیرون میفرمود
وخلوة مینمود وهرکاه بمنزل می آمد بواسطهٔ خلوة هرکس که
بود بر نمیخواست فاطمه واولاد من بر نمیخواستند ومن هرکاه

میکردم جواب من میداد وهرکاه من ساکت بودم او
سر میکرد پس نازل نشد بر رسول ص ایهٔ از قران و چیزی
از انجا او علم بران داشت از حلال وحرام وامر یا نهی یا
طاعت یا معصیت الا که مرا تعلیم کرده وبمن خوانده و
املای آن بمن فرموده ونوشته ام بخط خود ومرا تاویل
آن خبر فرموده وظهر انرا وبطن انرا بمن اموخته و من
همه را حفظ کرده ام وفراموش نمیکنم از ان حرفی و رسول
ص وقتی که مرا تعلیم میفرمود دست مبارک بر سینهٔ من
مینهاد ومیکفت که اللهم املاء قلبه علما وفهما و
نورا وحلما وایمانا وعلمه ولا تجهله واحفظه ولا تنسه
پس کفتم برسول خدا یکروزی که پدر ومادرم فدای
تو باد یا رسول الله ایا میترسی بر من از فراموشی که علم شما
فراموش کنم که دعا میفرمایی پس رسول الله فرمود ای
برادر نمیترسم بر تو از نسیان ونه از جهل وبتحقیق خبر

داده مرا الله سبحانه که او مرا اجابت کرده در تو و شرکاء
تو که بعد از تو اند گفتم یا رسول الله کیست شرکاء من
فرمود آنها که مقارن فرموده الله تع طاعت ایشانرا به
طاعت خود و طاعت من گفتم کیستند آنها یا رسول الله
فرمود آنها که الله تع فرموده در حق ایشان که یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم گفتم یا نبی کیستند آنها فرمود که اوصیا و
آنها که اوصیا اند بعد از من پس تفرقه نمیشوند تا که
وارد شوند بر حوض من هادین مهدیین که ضرر با ایشان
نمیرسانند کید کایدان و خذلان مخاذلان و ایشان با
قرآنند و قرآن با ایشانست نه ایشان جدا میشوند از
قرآن و نه قرآن جدا میشود از ایشان که بر ایشان طلب
نصرت می نمایند امة من و طلب باران بر ایشان مینمایند
و دفع بلا بر ایشان مینمایند و استجابت دعا بر ایشان می

نمایند

نمایند گفتم یا رسول الله ایشانرا بمن بشناسان فرمود
که تو یا علی پس دست بر سر حسن نهاد که دیگر این پسر من و
دست بر سر حسین نهاد که دیگر این پسر من پس نام علی بن
حسین بر لقب زین العابدین برد پس پسر او محمد باقر
بن علی و خازن وحی الله که زود باشد که در زمان تو
مولود شود ای برادر من و سلام من بر او برسان یعنی
در زمان سلیم و سلام امیر المؤمنین را سلیم بر او رسانند
پس شمرد دوازده امام را تا به م ح م د مهدی قایم
آل محمد یملاء الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا
و والله که میشناسم او را یا سلیم که در میان رکن و مقام
بیعت با او میکنند و میشناسم نامهای انصار او را
و قبایل انصار او را و بدانکه سلیم بن قیس گفت که بعد از
ملک معاویه ملاقات حسن و حسین علیهما السلم
در مدینه نمودم پس این حدیث را از امیر المؤمنین روحی

فداه نقل نموده هر دو فرموده‌اند که راستست این حدیث
یا سلیم بتحقیق که امیر المؤمنین ع بجهة تو حدیث فرموده
و ما حاضر بودیم و این حدیث را بخاطر داریم از رسول ص
که نه یک حرف زیاده است و نه یک حرف کم و سلیم گفت که پس
علی بن حسین را ع ملاقات نمودم و پیش او بود پسر
او باقر ع پس حدیث کردم بجهة او آنچه شنیده بودم از
پدر او و آنچه شنیده بودم از امیر المؤمنین ع پس فرمود
که امیر المؤمنین ع این حدیث را بر من خواند و من صغیر
بودم و حضرة مریض بود پس ابو جعفر باقر ع گفت که جد
من بمن این حدیث از رسول الله ص نقل نمود و من صبی
بودم و این حدیث بتصدیق چند معصوم مصدق
گشته و کسی را از مخالف و موالف در فضل امیر المؤمنین
و سایر اهل بیت رسول الله ص حرفی نیست و دوست و
دشمن بر فضل ایشان شهادة داده‌اند و میدهند و با

وجود اعتراف بر فضل ایشان غصب حق ایشان کرده
اند و معنی قرآن بعد از خدا و رسول کسی مثل ایشان
نمیداند که و ما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
که مراد از والراسخون فی العلم رسول الله ص و ائمه اند و
آیاتی که بحسب ظاهر در نزد جاهل تناقض دارد مثل قوله
تع فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و بعد از آن مثل
قوله و ما کان ربک نسیا و همچنین مثل قوله یوم یقوم الروح
والملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال
صوابا و نحو قوله تع و یوم القیمة یکفر بعضکم ببعض و امثالها
در قرآن عزیز بسیار وارد است که غیر معصومین معانی آنها
کسی نمیداند و تفسیر کلام خدا و رسول غیر ایشان هر کس
کند اعتماد بر آن نیست و حجة نیست و از ایشان هر کس یاد
گرفته باشد آن معتبرست و هر قولی که مستند بقول ایشان
نباشد پوچست و مغز ندارد و یکی از زنادقه وجوه اتفاق

معنی این ابیات از امیر المؤمنین ع سؤال کرد حضرت امیر
المؤمنین جواب و برو جه صواب فرمودند و بپایان تاویلات
کلام کردند و محرم درگاه الهی اسرار الهی رسیدند و جاه ایشان
در درگاه الله تا غایتی است که هر کس در هر دعای مشروعی که
کند و در دعا توسل به ایشان کند البته آن حاجت روا
میشود و شک درین نیست و روزی محرر رساله وارد
مجلس پدرم عمدة اجلة الفقهاء فی عصره رحمه الله تعالی شدم
در حالتی که کتاب من لا یحضره الفقیه در دست داشت
میخواندند که ای پدر غریب چیزی الحال واقع شده بشنو
بنده متوجه شده فرمود که درین کتاب درین موضعی که
مکتوبست که دعائی که محمد و آل محمد علیهم السلم را شفیع
آورند البته مستجابست در کاغذ سوراخی بود و مرا بخاطر
رسید که اگر من نیز چنانکه خلیل الله که دعا کرد که رب
ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن

قلبی

قلبی دعا کنم که خدا این امر اعتقادی مرا مشاهد و معاین
من سازد که قلب من اطمینانی بهم رساند که خدا دعای من
قبول میکند زاری کردم بدرگاه الله و گفتم خدایا بحرمت
محمد و اهل بیت محمد ص که این سوراخ که درین کاغذ است
سد کن که اثر آن نماند و چشم بر هم نهاده دعا میکردم
وقتی که چشم گشودم سوراخ نبود و بخدا قسم یاد کرد که
حال بچنین واقع شد و هر کس که شک در مرتبه ان فضل
حضرات اهل البیت کند شود او و بی غل و غش شبهه
کافرست و این از فضل خدا است نسبت بداعی آن دعا
که خواص دعای باسم حضرات با استدعای او ظاهر گردد و
هر کس که دعا کند باسم ایشان و مستجاب نشود از
قصور داعی خواهد بود که در ماده ایشان شک نیست
چنانچه مرویست که دست کسی را بحکم یکی از خلفای جور بریده
بودند پیش امیر المؤمنین ع آمده استدعا نمود که دست او را

بدعا درست سازد امیر المؤمنین ع پارچه مقطوع مرد را بمحل
قطع وضع فرموده چیزی خواندند فورا درست شد آن مرد را
عجب آمد امیر المؤمنین را ع قسم داد که شما چه خواندید که
درست شد دست مقطوع من مولانا ع فرمودند که سوره
فاتحة الکتاب آن مرد را فاتحه در نظر سهل نموده از روی
حقارت گفت که فاتحه خواندید فورا دستا وجدا شده
بدو را افتاد دد که هر چند استغاثه نمود حضرت ع قبول دعا
نفرمودند غرض انکه خواص سوره بجائی نرفته و همان سوره
فاتحه هر چند غیر نمی بخوانند این خواص نمی دهد نه آنست که خواص
بطرف شده خواص باقیست اما می باید که دعا کنند را
هم انقدر حال باشد که بوسیله او خواص ظاهر شود، پس
اگر کسی دعا باسم اهل بیت علیهم السلام کند و مستجاب نشود
نه انست که آن که ما گفتیم غلط است بلکه دعا کنند را آن
حال نیست که بجهة دعای او خواص ظاهر شود و مراد که کسی را

درین

درین باب شکی نباشد والحمد لله که مارا حق تع مولائی چند
داده که خلق عالم بواسطه وجود ایشان فرموده و انهار بایشان
جاریست و اشجار بایشان مثمر است و میوها بایشان میرسد
و گیاه بایشان میروید و باران بایشان نازل میشود و خدا
بایشان پرستیده میشود و هیچکس را خدا این تفضل نکرده
که شیعه اهل البیت علیهم السلام را و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و استدعا دارد محرر رساله محمد صالح بن عضد الدین
مسعود الحسنی الحسینی الشهیر به بست غیب از درگاه تو
ای واجب الوجود و از مولای خود صاحب الامر والزمان
صلوات الله علیه که بعد از ظهور این بنده خود را همراه
خصم ظالم معاند که اظهار عداوة دینی با بنده می نماید
زنده کرده انتقام بنده را در دنیا بنفس نفیس خود بکشد
وجزای کسی که با آل رسول خدا کسر حرمت نموده و در سلسله
علویه جرات نموده بدهد و بر خلق عالم حال هر کس را ظاهر

سازد واین کمینه را شربت شهادة در معرکهٔ مخالفین با امام
زمان عم بچشانند و محروم نکند بحرمت محمد واهل بیت محمد

وصیّت بدانکه این ذرهٔ بیقدر جواهر نفیسه ولآلی
مکنونه از کتاب عزیز وکتب احادیث صحیحهٔ اهل البیت علیهم
السلام جمع آورده این رساله را از آن جواهر ترتیب داده و بعض
آن جواهر از اسرار اهل البیت علیهم السلام است که چون بدع را
مراد اظهار اعتقاد حق بود وهیچ خواست که اینجه محض عقیدهٔ
حقه است بر شیعهٔ اهل البیت عم برسانند نقل نمودم و هم
چشمی محرم دیدن این راز و هر دلی مخزن این اسرار نمیتواند
شد وصیت مینمایم که هر مؤمن شیعهٔ که شرف تملک این
جواهر را دریابد زنهار که بمخالف مذهب خصوص اهل سنت
وجماعت بی دین وملت ننمایند وتا اول تحقیق حال کسی
نکنند وعلم قطعی حاصل ننمایند که او شیعهٔ اهل البیت ع
است منتسخ این کتاب شریف را باو ندهند وزنهار که کسی

این

این کتاب را بیلاد اهل سنت نبرد واز طریق تقیه تخلف نکند
وبوصیة امام خود صادق صدیق جعفر بن محمد علیه و
آبائه وابنائه المعصومین الصلاة والسلام عمل نمایند و
اظهار خود واسرار ائمهٔ خود علیهم السلام بمنافقین نکند
که هر که خلاف این وصیت نموده افشای احادیث ائمه
علیهم السلام که امر بصون آن از نامحرم فرموده اند کند
یقین که شفاعت ائمه عم شامل حال و نخواهد شد و در
قیامت شرمنده خواهد بود هذا عهدنا الیکم والعهدة
فی الدارین علیکم وفرغت من تالیف الرسالة بعد شروعها
فی یوم الاربعاء الخامس من اول الجمادین عام الخمس والاربعین
بعد الالف الهجری فی عصر یوم الاحد التاسع من الشهر المزبور
وعطلت الجمعة وحرر فی اربعة ایام بعون الله وحسن توفیقه

فصل فی الاستدلال بکفر الغیر الامامی الاثنی عشری
بدانکه کلمهٔ اسلام لا اله الا الله و محمد رسول الله است که

هرکس کلمهٔ مزبوره را بگوید و عمل در ظاهر بر ارکان اسلام
بکند و بما جاء به النبي من عند الله مصدق باشد مسلم
و داخل اهل اسلام است خواه در دل تصدیق به صدق
ما امر به النبي کند و خواه نکند و اما اگر کلمه گوید و عمل
بر اوامر و احکام اسلام کند و در دل تصدیق بآن کند
ایمان هم دارد و اما محض قول و فعل باشد و اما در دل
تصدیق نکند او را مسلم میگویند و داخل اهل اسلام
میشمارند و اما مؤمن نیست پس محض گفتن کلمه که عمل بفرموده
رسول الله ص و بما جاء به النبي نکند اسلام ظاهر هم ندارند
پس بر هر کس که داخل اهل اسلامست بر وی واجبست عمل به
قران و بقول رسول خدا و احکام اسلام همه ازین مقوله ا نیست
که خدای تع در قران فرموده باشد بلکه مدار بر فرموده
رسول الله است و امر دین در کل مفوض بر رسولست و الله
تعالی فرموده که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا

یعنی

یعنی هرچه رسول امر کند بآن عمل کنید و تابع شوید
از راه حق بگیرید و هرچه رسول نهی کند منهی دانسته ترک
کنید و خدای تع پنج وقت نماز دو دو رکعتی فرض نموده بود
رسول هفت رکعت بران افزود دو رکعت بر ظهر و دو بر عصر
و دو بر خفتن و یکی بر شام و بما هفتده رکعت واجبست
و ازین مقوله اوامر رسول الله ص بسیار است که ذکر آنها
موجب تطویل میشود و بنا بر کمال ظهور باز گذاشته ایم
پس تفویض کل امر دین بر رسول الله است ص و انچه خدا
در قران فرموده نیز بیان آن محتاج بر رسول الله است ص
که او بیان مراد بفرماید چنانچه حق تع در قران فرموده که
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و ما نمیدانیم
که اولوا الامر کیست و محتاج به بیان رسول الله است و
خدای فرموده که انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و ما نمی دانیم

کە این حصر ولایتی کە خدا فرموده در کە حصر کرده ولا را
ومحتاج بر بیان رسولیم کە او بیان فرماید کە کدام کس نماز
کرده و زکوة داده در حالتی کە در رکوع بوده وخدا
فرموده کە یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک وان لم
تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس و
ما نمیدانیم کە امر بر چه چیز شده کە تبلیغ کند کە اگر نکند
تبلیغ رسالته نکرده و کریمهٔ والله یعصمک من الناس
دلیلست کە جمعی از نبی در زحمت بوده اند کە رسول الله ملاحظه
از فتنهٔ ایشان میفرموده تا خدا فرموده کە والله یعصمک من
الناس و از کریمهٔ وان لم تفعل فما بلغت رسالته استدلال
بر این نموده ایم امر مامور به از اصول خواهد بود کە اگر
ایشان بر آن نفرماید ایشان بر سالته نفرموده وخدای تع
فرموده قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین

وما نمیدانیم کە مراد در ابناءنا وانفسنا ونساءنا کیست و
کیست کە نفس رسولست ومحتاجیم کە بر بینیم کە رسول ص
در مباهلهٔ با نصاری کرا میخوانده واینها کیانند وهمچنین
هر آیه کە خدا فرستاده محتاج بر بیان رسولست کە مراد معلوم
شود وآنچه در قران نباشد محتاج بحکم رسولست مثل
بیان وضو واجناس زکوتی ونصاب زکوة وافعال حج و
غیر ذلک وهمچنین خدا فرموده کە واذ قلنا للملئکة انی
جاعل فی الارض خلیفة الایه وما نمیدانیم کە زمین بی خلیفه
نمی باشد واما نمیدانیم کە بعد از رسول ص در هر عصری
خلیفه کیست وبر رسولست کە همه را بیان فرماید وبر ماست
کە اطاعت کنیم کە اگر بفرموده عمل نکنیم کافریم و گفتن
کلمه سودی ندارد زیرا کە از ملت یهود بتراند میشنویم
کە گاه گاه کلمه میگویند ودر دین یهود یاند وعمل بدین اسلام
نمیکنند پس اسلام باظهار کلمه وعمل بحکم قران وامر رسولست

صلعم واززمان آدم تا حال درهر وقتی که ملاحظه کرده ایم
امر دین مفوض بخلفاء الله بوده وامر خلافت اصلست وفرع
نیست پس امامة اصل شد وفرع نیست که اگر در فرع کسی
خلاف کند کافر نشود وامام قایم مقام رسولست ص و
همچنانکه منکر محمد ص ومنکر هر پیغمبری از رسل وانبیا
سلف کافرست منکر امام قایم مقام محمد ص کافرست
وهر کدام از ائمه واوصیا را که انکار نمایند کفرست ووجود
امام ضروریست طور وجود رسول ص وهمچنانکه هر کس
رسول نباشد ودعوی رسالة کند در رنگ مسیلمه
کافرست وهر کس اورا رسول داند کافرست هر کس امام
نباشد ودعوی امامت کند کافرست وهر کس غیر
امام را امام داند کافرست پس بدعوی امامت ثابت
نمیشود وبراطاعت مردم ثابت نمیشود ومحتاجست
اثبات امامت بنص خدا ورسول ص وبمعجزها از رسول وسید

اینست که امام وقایم مقام رسول خدا ص امیر المؤمنین
علي ابن ابی طالب عم است وبعد ولد نامدارش حسن
ابن علي وبعد ولد نامدارش حسین بن علي وبعد
امام معصوم علي بن حسین وبعد امام عالم محمد بن علي
وبعده امام معصوم جعفر بن محمد وبعده امام معصوم
علي ابن موسی وبعد امام معصوم محمد بن علي وبعد
امام معصوم علي بن محمد وبعد امام معصوم حسن
بن علي وبعد امام معصوم قایم منتظر م ح م د بن
الحسن صاحب الزمان که تا بقای عالم باقیست ووجود
امام در پس رحلت رسول که اهل حجت مسایل مشکله
بر ابی بکر عرض مینمودند ظاهر شد که ابو بکر عاجز
شد التجا با امیر المؤمنین می برد وآنحضرت حل ند
مشکلات بشرط قبول اسلام اهل حجت میفرمود
وباعث اسلام خلق عظیم میشدند که اگر نه امیر المؤمنین عم

حل مشکلات ایشان میفرمود ابوبکر ملزم ایشان شد
باعث عدم اعتقاد وارتداد خلق عظیم میشد اما
اخباری که از رسول الله صلعم بما رسیده در باب امامت
وخلافت امیر المؤمنین واولاد امجاد اکرد مقام ذکر
همه شرح عمری میخواهد وانچه بقدر مقدور میسر شد
در کتاب حدیث مترجم مسمی بمراهص العلوی ذکر نموده
ایم اما در اینجا انچه از طریق شیعه باشد طرح نموده
ایم وانچه از طریق مخالف بما رسیده استدلال
نموده ایم که حجت برایشان تمام شود ونگویند که این
اخبار را شیعه نقل نموده اند بمراد خود پس از جمله
اخبار است ما رواه ابن شرویة الدیلمی فی کتابه
المسمی بفردوس المعتبر عندهم باسناده عن حذیفة
بن الیمان العبسی قال قال رسول الله صلعم لو یعلم
الناس متی سمی علی امیر المؤمنین ما انکروا فضله

امیر

امیر المؤمنین وادم بین الماء والطین والروح الجسد
قال الله تعالی واذ اخذ ربك من بنی ادم من ظهورهم
ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی
فقال تبارك وتعالی وانا ربکم ومحمد نبیکم وعلی امیرکم
وفی مناقب ابن المغازلی الشافعی الواسطی باسناده
قال اخبرنا احمد بن المظفر بن احمد العطار قال اخبرنا
عبد الله بن محمد بن عثمان المزنی الحافظ قال اخبرنا
ابو الحسن علی بن الحسن بن سعید المقری نزیل واسط
قال حدثنی الحسن بن الصباح الزعفرانی وسالم ابی قال
حدثنی سفیان بن عیینة عن ابی نجیح عن مجاهد عن
ابن عباس رض قال کنت عند النبی صلعم اذ اقبل علی
ابن ابی طالب عم غضبانا فقال النبی ص ما اغضبك
قال اذونی فیك بنو عمك فقام رسول الله ص مغضبا
فقال ایها الناس من اذی علیا فقد اذانی ان علیا

اولكم ايمانا واوفاكم بعهد الله يا ايها الناس من اذى عليًّا
بعث الله يوم القيمة يهوديا او نصرانيا فقال جابر بن عبد الله
الانصاري يا رسول الله وان شهد ان لا اله الا الله وانك
محمد رسول الله فقال يا جابر كلمة يحتجرون بها الا يسفك
دمائهم واموالهم وان يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون
بالاسناد قال قال رسول الله ص يا علي انك
سيد المسلمين وامام المتقين وقايد الغر المحجلين و
يعسوب الدين والیعسوب هو الذكر من النحل الذي يقدمها
ايضًا عن علي قال قال رسول الله صلعم انك قسيم
النار والجنة وانك تقرع باب الجنة وتدخلها بغير حساب
ما رواه عبد الله بن احمد بن حنبل قال حدثنا حسين
بن محمد الزراع قال حدثنا عبد المؤمن بن عباد بن عمرو بن جليد
عن ابن ابي اوفى قال دخلت على رسول الله ص مسجده فذكره
عليه قصته مواخاة اصحابه فقال علي عليه يعني النبي ص لقد ذهبت

روحي وانقطع ظهري حين رايتك فعلت باصحابك
ما فعلت غيري فان كان هذا من سخط فلك العتبى و
الكرامة فقال رسول الله صلعم والذي بعثني بالحق نبيا
ما اخرتك الا لنفسي وانت مني بمنزلة هرون من موسى الا
انه لا نبي بعدي وانت اخي ووارثي قال وما ارث منك
يا رسول الله قال ما ورث الانبياء قبلي قال وما ورث
الانبياء من قبلك قال كتاب الله وسنة نبيهم وانت معي
في قصري في الجنة مع ابنتي فاطمة عم وانت اخي ورفيقي ثم تلا
رسول الله ص اخوانا على سرر متقابلين المتحابون في الله
ينظر بعضهم الى بعض المقدم قال حدثنا
عبد الله بن حنبل قال حدثنا ابو يعلى حمزة بن داود
الابلي بالابلة قال حدثنا سليمان بن الربيع النهدي الكوفي
قال حدثنا كادح بن رحمة قال حدثنا مسعر عن عطية
عن جابر قال قال رسول الله صلعم رايت على باب الجنة مكتوبا

لا اله الا الله محمد رسول الله علي اخوه ابن
المغازلي الشافعي بالاسناد المقدم قال اخبرنا ابو الحسين
احمد بن المظفر الفقيه الشافعي بقراءتي عليه قلت له اخبركم
ابو محمد عبد الله بن محمد عثمان المزني الملقب بابن سقا الحافظ
الواسطي قال حدثنا ابو يعلى احمد بن علي المثنى الموصلي
قال حدثني زكريا بن يحيى الكسائي قال حدثنا يحيى بن سالم
قال حدثنا اسعث بن عمر الحسن بن صالح وكان يفضله
علي بن صالح قال حدثني مسعر بن كدام عن عطية بن سعيد
عن جابر بن عبد الله الانصاري قال سمعت رسول الله صم
يقول مكتوب في باب الجنة قبل ان يخلق الله السموات و
الارض بالفي عام محمد رسول الله وعلي اخوه
قال اخبرنا ابو نصر بن الطحان اجازة عن ابي الفرج الحنوطي
قال حدثنا عبد الحميد بن موسى قال حدثنا محمد بن
حميد الرازي قال حدثنا سالم بن الفضل عن ابي اسحق عن

شريك

شريك بن عبد الله عن ابي ربيعة الايادي عن عبد الله
بن بريدة قال قال رسول الله صم لكل نبي وصي ووارث
وان وصيي ووارثي علي بن ابي طالب عم و از اين اخبار
دلالة برين ظاهر ميشود كه امير المؤمنين روحي فداه
مثل ندارد الا انكه اول رسول الله است و آنحضرت ثاني
اوست بواسطه آنكه فرموده كه علي وارث منست و تفسير
فرموده كه از من ميراث كتاب وسنت باو ميرسد و ذكر
فرموده كه ميراث پيغمبران كتاب خدا وسنت رسول است
وهر گاه كتاب وسنت ميراث انبيا باشد علم بيرون نيست
از كتاب وسنت و دعوي نبوة بكتاب ثابت شد و
مرجع امت بر نبي تعليم واجبات ومندوبات است كه بعلم
بواجب وسنت طاعت خدا متحقق ميشود و متابعت رسول صم
بان ثابت ميشود وهر كس اعراض كند از استعمال شريعت
رسول صم كافر است و رسول را رسول ندانسته پس كتاب

وسنة که دلیل صحة نبوتست بمیراث بامیر المؤمنین علی
علیه السلام رسید و رسول نبود الا بکتاب که خدا بر او
فرستاد کتابی که اگر عالم برین شوند که مثل این کتاب یا
سوره از آن آورند عاجز نمی‌توانند لقوله تع قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون
بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا و آن کتاب
بمیراث بر امیر المؤمنین علی عم رسید پس امامت حق او
شد که دیگری را حد مشارکت او نیست و وارث شریعت
اعلم ناس است بشریعت و وارث کتاب اعلم ناس است به
کتاب و هر کس که اعلم بکتاب و سنة باشد احق است
بتقدم بر امة پس ثابت شد امامت و همان دلیل که
نبوة ثابت شد که علم بر کتاب و سنة بود و هر دو که
کتاب خدا میراث بر او رسید و سنت رسول بمیراث
بر او رسید او ست امام مفترض الطاعه و اقدم و مقتدی

حجة خالق بر خلایق و خدای تع تفضیل داده اعلم را
لقوله تع هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون
انما یتذکر اولوا الالباب و علم بر تفضیل عالم
بر جاهل را خاص اولوا الالباب فرمود و لهذا مخالف
که اولوا الالباب نیستند تقدیم مفضول بر فاضل
جایز میدانند و قوله تع وما یعقلها الا العالمون و
همچنین تعقل این نمیکنند الا عالمون و زیادتی بیان
فرموده که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا
یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون و
وای بر کسی که بحکم خدا حکم نکند لقوله تع ومن لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون والفاسقون
والظالمون پس واجب شد امامت آنحضرت بطریقی که
سزاوار نیست غیر برا که علم ندارد و هم بر این اخبار ثابت
شد که رسول را میراث می باشد و یؤید ذلک قوله تع

وورث سليمن داود وقوله فهب لي وليا يرثني ويرث
من آل يعقوب وانكار ميراث انبيا مخالف كتاب
وسنت است وهمچنين كيست در امت كه اسم او را بر
طريق برادري رسول خدا بر دو هزار سال قبل ان خلق
در درب جنت بنويسند در اصحاب رسول كه بود كه
او را اين حال باشد ما رواه ابن المغازلي
الشافعي في كتاب المناقب والثعلبي في تفسيره عن
انس بن مالك قال اهدي الى رسول الله ص بساط من
خندف قال يا انس ابسطه فبسطته فقال ادع العشرة
فدعوتهم فلما دخلوا امرهم بالجلوس على البساط ثم دعا
عليا ع فناجاه طويلا ثم رجع فجلس على البساط ثم قال
يا ريح احملينا فحملتنا الريح فاذا البساط يزف زفا ثم
قال يا ريح ضعينا ثم قال تدرون في اي مكان انتم
قلنا لا قال هذا موضع اهل الكهف والرقيم قوموا فسلموا

على اخوانكم قال فقمنا رجلا رجلا فسلمنا عليهم فلم
يردوا علينا فقام علي ع فقال السلام عليكم يا معاشر
الصديقين والشهداء فقالوا عليك السلام ورحمة الله
وبركاته قال قلت ما بالهم ردوا عليك ولم يردوا علينا فقال
لهم ما بالكم لم تردوا على اخواني فقالوا انا معاشر الصديقين
والشهداء لا نكلم بعد الموت الا نبيا او وصيا ومما رواه
بن المغازلي الشافعي في تفسير قوله تع والنجم اذا هوى
ما ضل صاحبكم وما غوى قال فيما اخبرنا ابو طالب محمد بن
احمد بن عثمان قال اخبرنا ابو عمر محمد بن العباس قال حدثنا
ابو عبد الله الحسين بن علي الدهان المعروف باخي حماد
قال حدثنا علي بن محمد بن علي بن هارون البصري قال
حدثنا محمد بن الخليل الجهني قال حدثنا هشيم عن
بشر عن سعيد عن ابن عباس رض قال كنت جالسا مع
فتية من بني هاشم عند النبي ص اذ انقض كوكب فقال رسول الله

ص من انقض هذا النجم في منزله فهو الوصي بعدي فقام قلبيد
من بني هاشم فنظروا فاذا الكوكب قد انقض في منزل
علي ابن ابي طالب ع فقالوا يا رسول الله قد غويت في
حب علي ع فانزل الله تع والنجم اذا هوى ما ضل صاحبكم
وما غوى ومنها ما ذكر في شواهد التنزيل باسناده
الى ابن عباس في تاويل قوله تع واتقوا فتنة لا تصيبن
الذين ظلموا منكم خاصة قال لما نزلت هذه الاية قال
النبي ص من ظلم عليا مقعدي هذا بعد وفاتي فكانما
جحد نبوتي ونبوة الانبياء من قبلي ومنها مناقب
ابن المغازلي ايضا قال اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى
الغندجاني قال اخبرنا ابو الفتح هلال بن محمد قال حدثنا
اسمعيل بن علي قال حدثني عبد الغفار بن جعفر قال حدثني
جرير عن الاعمش عن ابرهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر
غفاري رض قال قال رسول الله ص من ناصب عليا الخلافة

بعدي

بعدي فهو كافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك في
علي فهو كافر حالا بنده بر كفر انها كه گفته ام دليلي اصح ازين
از طريق مخالف چون بياورم و در طريق شيعه خود لا تحصى
كثرت است حالا امليم بن سر اخبار كه در وادي ائمه ولد
آنحضرة وارد شد اولا آنكه در رساله نقل نموديم كه عمر بن
خطاب گفت كه سمعت رسول الله ص يقول الائمة من بعدي
اثنى عشر تسعة من صلب الحسين ومنهم مهدي هذه الامة
فمن تمسك منهم فقد استمسك بالعروة الوثقى ومن تخلى
منهم فقد تخلى من الله دوم خبر اخطب خوارزم كه در
رساله نقل نموديم و ترجمه شد كه اسامي دوازده امام
واحدا بعد واحد در معراج خداي عز اسمه به پيغمبر خود
اعلام فرموده ايشانرا در يمين عرش برسول ص نمود و قسم
بعزت و جلال خود ياد نمود كه ايشان حجج الله و مهدي عز بان
يافت كنند خود عشيره و ششم انا عد است اما مديم

بهم

بیان ایات که گفتیم که در قران وارد است و ما نمیدانیم و
محتاج به بیان رسول است اول ایه واطیعوا الله واطیعوا
الرسول واولی الامر منکم در حدیث سلیم بن قیس هلالی
که در باب سی و پنجم رساله مذکور شد که رسول ص فرمود
که اول تو یا علی و دست بر سر حسن بن علی ع نهاد که دگر
این پسر من و دست بر سر حسین ع نهاد که دگر این پسر من
و اسم علی بن حسین بلقب زین العابدین برد و همچنین
تا اخر به ستوری که مسطور شد و اما ایه انما ولیکم الله
را اکثر مفسرین مثل ثعلبی و السدی و عتبه و غالب عبد الله
جمیعا گفته اند که مرا علی ابن ابی طالب است و اما الروایة فیه
کثیرة **فمنها** ما رواه الثعلبی فی تفسیره قال اخبرنا
ابو الحسن بن قاسم الفقیه قال حدثنی ابو عبد الله بن
احمد الشقرانی قال حدثنا علی بن احمد بن زریره قال حدثنا
المظفر بن الحسن الانصاری قال حدثنی السدی بن علی

الوراق قال حدثنا یحیی بن عبد الحمید الحمانی عن قیس بن
ربیع عن الاعمش عن عبایة بن الربعی قال حدثنا عبد الله
بن عباس رض کنا جالسا علی شفیر زمزم نقول ما قال رسول
الله ص اذ اقبل رجل معتم بعمامة فجعل ابن عباس لا یقول
قال رسول الله ص الا قال الرجل قال رسول الله ص فقال
ابن عباس سالتک بالله من انت قال فکشف العمامة عن
وجهه و قال یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من
لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابو ذر الغفاری
سمعت رسول الله ص بهاتین و الا صمتا و رایته بهاتین
و الا عمیتا یقول علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور
من نصره و مخذول من خذله اما انی صلیت مع رسول الله
یوما من الایام صلوة الظهر فسال سائل فی المسجد فلم
یعطه احد شیئا و کان علی راکعا فاومی الیه بخنصره الیمنی
و کان یتختم فاقبل السائل حتی اخذ الخاتم من خنصره و ذلک

نعمن رسول الله صم فلما فرغ من صلوته رفع راسه الی السماء
وقال اللهم ان موسی سالك فقال رب اشرح لی صدری
ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل
لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی
امری فانزلت علیه قرانا ناطقا سنشد عضدك باخیك
ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا اللهم و
انا نبیك وصفیك فاشرح لی صدری ویسر لی امری
واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اشدد به ظهری قال
فما استتم رسول الله الکلمة حتی نزل جبرئیل ع من عند الله
فقال یا محمد اقرا قال ما اقرا قال اقرا انما ولیکم الله ورسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون والاشارة بالذین کانت للتعظیم کما
فی قوله تع فی سورة التوبه والذین امنوا وهاجروا وجاهدوا
فی سبیل الله باموالهم وانفسهم درجة عند الله فانها لامیر

المؤمنین

المؤمنین علی ع وحدیثها مشهور وروایات در انکه ایه در
شان امیر المؤمنین ع است بسیار است واما ما اکتفا
نمودیم وقطع نظر از شهرت باسم امیر المؤمنین ع در اصحاب
رسول الله کرده بود که اولی باشد از امیر المؤمنین باین ایه
واما ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك بدانکه در شان
نزول ایه مزبوره از طریق شیعه مذکور است بحدیث اسناد
مؤید بروایات مخالف که نقل خواهیم نمود که رسول الله صم
که مناسك حجة الوداع را تمام فرمودند داخل مکه شدند
و دو روز توقف فرمودند پس نازل شد جبرئیل با اول
سوره عنکبوت که الم احسب الناس ان یترکوا ان
یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من
قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
الایه پس رسول الله صم گفت که کدامست آن فتنه جبرئیل
ع خبر داد که حق سبحانه جل شانه سلامت میرساند و

میکوید که من رسولی نفرستادم بخلق الا که وقت رحلت
او رسید امر کردم که وصیی در امة خود نصب کند که
قایم مقام او باشد و امة او هر کس اطاعت وصی کرد از
صادقین شد و هر کس مخالفت وصی کرد از کاذبین شد و
بتحقیق که حالا نزدیك شده رحلت تو یا رسول الله رب
عزت میفرماید که نصب کنی در امة خود علی ابن ابی طالب را
عم بوصایت خود و خلافت و امامت که او وصی بهمین است
در امة تو با مر تو و الا پس این فشار است که ذکر نمودیم
و میفرماید که تعلیم کن علی را عم انچه من ترا تعلیم کرده ام
و تسلیم او کن از ودایع انبیا انچه بتو بر ودیعه داده ام
و از اسرار نبوة و شرایع دین و انچه با تو است از آثار
انبیا همه را بوی تسلیم کن که او امین است بر همه و منفرد باید
که من نظر کردم بعباد مر پس اختیار کردم ترا برسالت و محبت
خود و اختیار کردم بجهة تو علی را به برادری و وصایة تو و

خلافة پس رسول صلعم مهلت کرد که تا بمدینه رود و انحضرت را
نصب فرماید و خلوة کرده انروز و آنشب علوم را تعلیم امیر
المؤمنین عم میکرد و اسرار را با او در میان نهاد و آثار رسل
انچه با انحضرة بود همه را تسلیم وی کرد و ان آمدن جبرئیل
عم باین کار او را خبر داد و از مکه کوچ فرموده بعزم مدینه و
نصب امیر المؤمنین عم بیرون فرمود که تا وارد مدینه شود
بلا تاخیر بفرموده خدا عمل نماید پس بموضع غدیر خم که رسید
قبل از جحفه بسه میل جبرئیل عم نازل شد در وقتی که پنج
ساعت از روز نگذشته بود و آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیك را آورد پس رسول الله روحی فداه مهلت طلب فرمود
که بمدینه که برسد بفرموده عمل کند جبرئیل عم قبول مهلت
نکرد که حق تعم میفرماید که ولایة علی را بر امة فرض کن قبل
انکه جماعتی که همراهند تفرقه شوند و هر کس بجاهای خود
روند پس رسول خدا صم فرود آمد و هر کس پیش رفته بود امر فرمود

کە برکن جانیدند و با انکە جای نزول نبود کە اب و علف
نداشت و عین کرما بود فرمود آمدن امر فرمود کە از اقتاب
شتران شبیە منبری ترتیب دادند و بر بالای آن بر آمد
خطبۀ بلیغ ادا فرمود و مبالغۀ بسیار کردە نص بولایت
امیر المؤمنین علی عم بعد از انکە بازوی او را کرفتە بلند
فرمودە بخلایق نمود هنچنانچە بیاض زیر بغل آنحضرت نمودار
شد و پایهای امیر المؤمنین عم بحد زانوی رسول اللّٰه صلعم
رسید و فرمود کە الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی یا رسول
اللّٰه نازل شد و هو رافع نصبیع علی عم من کنت مولاه فهذا
علی مولاه یعنی من ایا نیستم اولی بشما از نفسهای شما
همە کفتند هستی یا رسول اللّٰه پس فرمود کە هر کس کە من مولای
اویم این علی مولای اوست پس دعا فرمود کە اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله وادر الحق معه حیث ما دار و فرمود کە باید کە برسانند

این خبر را حاضرهای شما بغایبهای شما و پدرها
بر پسرها و کل مردم حاضر همراه رسول اللّٰه را معلوم
شد وصایت امیر المؤمنین علی عم حتی عمر ابن الخطاب
مهبط العذاب بخ بخ لك یا ابن ابی طالب اصبحت
مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة واما از طریق
مخالف مؤید این خبر انچە ذکر نمودیم کە من ناصب علیا
الخلافة بعدی فهو کافر و دکر اخبار بسیار وارد است
کە از آنجملە است ما رواه احمد حنبل فی مسنده قال
حدثنا زید بن عدی بن ثابت عن البراء بن العازب
قال کنا مع رسول اللّٰه ص تحت شجرتین نصلی العصر فاخذ
بید علی عم فقال اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فلقیه عمر فقال
هنیئا لك ابن ابی طالب اصبحت مولا کل مؤمن و مؤمنة
وبطریق اخر من المسند المذکور قال حدثنا عثمان قال حدثنا

ابو عوانه عن المغيره قال حدثنا عفان قال حدثنا ابو
عبيد بن ميمون بن عبد الله قال قال زيد بن ارقم وانا
اسمع نزلنا مع رسول الله صم بواد يقال له وادي خم فامر
بالصلوة فصلاها قال فخطبنا وظلل لرسول الله صم بثوب
على شجرتين من الشمس فقال رسول الله صم اولستم تعلمون
اولستم تشهدون انی اولى بكل مؤمن من نفسه قالوا
بلى قال فمن كنت فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد
من عاداه ومن المسند ايضا قال حدثنا حسين بن محمد
وابو نعيم قال حدثنا فطر عن ابي الطفيل قال جمع علي
الناس في الرحبة ثم قال انشد الله كل امرء مسلم سمع
رسول الله صم يقول يوم غدير خم ما سمع لما قام فقام
ثلثون من الناس وقام ابو نعيم فقام اناس كثيرة فشهدوا
حين اخذ بيده فقال للناس اتعلمون انی اولى بالمؤمنين
من انفسهم قالوا نعم يا رسول الله قال من كنت مولاه فهذا

علي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وفي
تفسير ثعلبي قال يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من
ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من
الناس الاية نزلت في علي ابن ابي طالب عم امر رسول الله
صم ان يبلغ فيه فاخذ رسول الله صم بيد علي ابن ابي طالب
فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وفي تفسير المنزوي في قوله سال
سائل بعذاب واقع فيمن نزلت فقال سالتني عن مسئلة
ما سالني عنها احد قبلك حدثني جعفر بن محمد عم
عن ابائه عليهم السلام قال لما كان رسول الله صم بغدير
خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي عم فقال
من كنت مولاه فعلي مولاه فشاع ذلك وطار في البلاد
فبلغ ذلك الحارث بن نعمان الفهري فاتى رسول الله صم
على ناقة حتى اتى الابطح فنزل عن ناقته فاناخها وعلقها

ثم اتی رسول الله صلعم وهو فی ملاء من اصحابه فقال یا محمد
امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله وانك
رسول الله فقبلناه وامرتنا ان نصلی خمسا فقبلناه
وامرتنا ان نصوم شهر رمضان فقبلناه وامرتنا ان
نحج البیت فقبلناه ثم لم ترض بهذا حتی رفعت بضبعی
ابن عمك وفضلته علینا وقلت من كنت مولاه فعلی
مولاه وهذا شیء منك ام من الله والذی لا اله الا هو انه
من امر الله فولی الحارث بن النعمان یرید راحلته وهو
یقول اللهم ان كان ما یقول محمد حقا فامطر علینا
حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم فما وصل الیها حتی
رماه الله بحجر فسقط علی هامته فخرج من دبره وانزل الله تعالی
سأل سائل بعذاب واقع للكافرین لیس له دافع من الله
ذی المعارج وخبر روز غدیر خم بمرتبه بشیوع وظهور
رسیده كه توان گفت و شعرای عرب قصاید و اشعار

دراین باب گفته اند وما كل اخبار وارده را در
كتاب عراهض العلویه والجامع الصفویه ذكر
نموده ایم وچون مراد ما دراین استدلال بهمین اخبار
كه ذكر كرده ایم حاصل میشد تطویل را سد كرده ایم و
اكتفا نموده ایم وابوبكر بن مردویه الحافظ باسناد روایت
كرده از ابی سعید خدری كه روز غدیر او انكه رسول
الله صلعم ومردم هنوز از آن منزل منصرف نشده بودند
كه جبرئیل عم آمد آیه الیوم اكملت لكم دینكم واتممت
علیكم نعمتی ورضیت لكم الاسلام دینا را آورد
پس رسول الله صلعم فرمود الله اكبر علی كمال الدین واتمام
النعمة ورضاء الرب وهركس كه امر خلافت امیر المؤمنین
عم انكار كند دین او ناقص است بموجب این آیه ودین
ناقص دین نیست واما آیه مباهله را اكثر مفسرین تفسیر
نموده اند وكم كسی خلاف نموده وثابت و بلكه مجمع علیه

فریقین شک کرد در روز مباهله رسول الله صم امیر المؤمنین
و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام را برداشته
بصحرا بیرون فرمود جماعت نصاری با همدیگر تمهید کرده
بودند که اگر رسول الله صم با اهل بیت عم بمباهله بیرون
فرماید مباهله نکرده جزیه قبول نمایند و اگر با اصحاب
بیاید مباهله کنند و آخر جزیه قبول کرده گفته بودند
که ما روئیها دیدیم که اگر بحاجت خواستن به آسمان
میکردند آثار نصاری از روی زمین برطرف میشد پس
مشخص شد که امیر المؤمنین عم را خدای تعالی نفس رسول
الله خواند و نفس رسول صم او بود و ابنا حسن و حسین
علیهما السلام و نساء فاطمه عم حالا مخالفت نفس رسول صم
که کفر نباشد چه خبر کفر خواهد بود و اما آیات که در
شان اهل البیت عم نازل شده مانند آیه تطهیر و
سوره هل اتی و غیر ذلک تفاسیر مخالف و موالف ان

ذکر

ذکر آنها مملو است و ستری ندارد و بروایت راویان
مخالف از قول رسول خدا صم ثابت شد وصایت امیر
المؤمنین و امامت ائمه اثنی عشر و کفر هر کس انکار ایشان
کند هم از دلیل و هم از تصریح قول رسول الله صم که حکم به
کفر ایشان فرموده حالا ذکر کسی را در علم کفر ایشان
چه حرف میماند که رسول الله که دین ما مفوض براوست
حکم بر کفر ایشان فرموده و ما بدلیل دیگر از قرآن عظیم عز
اخبار مسطوره اثبات امامت امیر المؤمنین علی و اولاد
علیهم السلام میکنیم و اثبات کفر منکرین لقوله تع هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و قوله تع افمن
یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان
یهدی فما لکم کیف تحکمون و قوله و من لم یحکم بما
انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا الظالمون و
ایضا الفاسقون پس میگوییم که ما انزل الله این شد که

من يهدي الى الحق متبوع باشد ومردم همه تابع او شوند
وهر كس كه حكم بمتبوعيت من يهدي الى الحق نكند بر نص
قران كافر است وفاسق وظالم است وميگوييم كه بعد از
رسول الله صم من يهدي الى الحق امير المومنين علي ابن
ابي طالب روحي فداه است وبعد او اولاد وامجاد او اوصياء
او كه باجماع مسلمين واهل قبله ايشان اعلم ناس اند
چنانچه قاضي عضد در مواقف گفته كه مارا انكار علم علي
عم واولاد او واثبات افضليت ابو بكر بر اين اخبار كه
نقل نموديم ميسر نيست واولاد علي را عم علم ايشان
بمرتبه نيست كه كسي ترجيح غيري بر ايشان تواند
داد حتي انكه معروف كرخي دربان امام رضا عم بود و
ابو يزيد سقاء منزل صادق عم بود ومراتب علم ايشان
انكار ندارد پس ميگوييم كه چون مارا حسن ظن بسلف
هست وايشان ترجيح ابو بكر وعمر وعثمان عليهم لعاين الله

داده اند

داده اند ما نيز اقتدا بايشان نموده ايم غرض علم ائمه
عم مجمع عليه اهل قبله شد واحق درين موضع
بمعني حق در برابر باطل آمده پس بنص قران واجماع
ثابت شد امامت ايشان وكفر هر كس كه منكر ايشان
باشد ومويد اين امر باطاعت اولوا الامر لقوله تع
واطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم واولوا
الامر نزد ما انكس است كه عالم باوامر الله واوامر الرسول
باشد لقوله تعم ولا تركنوا الى الذين ظلموا الايه
بواسطه انكه خدا امر نميفرمايد كه كسي اطاعت غير امر
خدا ورسول كند واين خاص علماء عم باوامر خدا ورسولست صم
وعالمان ايشانند وازين دو ايه نيز كه ضم نموديم مراد
حاصل شد وحديث اني تارك فيكم الثقلين كتاب
الله وعترتي نيز صريحست وهر كس كه غير امام را امام
داند ظالمست وخداي تعم فرموده كه الا لعنة الله

علی الظالمین و مسلمانان ملعون نمی باشد و خدای
تعالی فرموده که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم
النار پس هر کس در مقام تقیه نباشد و با ایشان
اظهار دوستی کند نیز از اهل جهنم خواهد بود
این بود ادله که ما بر کفر غیر امامی گفته ایم و
استدلالی که از کتاب الله نموده ایم و کمال بذل جهد
در مواد مذکور کرده ایم و اگر استدلال از اخبار
طریق شیعه کنیم می باید که ایشان در نحو بنی اسرائیل
شمشیر درهم یکی نهاده نام بردار نگذارند و حقا
که در امر من بود تعصب نکرده ام و از نفس الامر تخلف
ننموده ام و تابع دلیل شده ام و چشم اجر از غیر خدا
ندارم مگر ائمه هدی و چگونه کافر نباشند که
اثبات قدماء تسعه میکنند و شیخ ایشان یعنی فخر
رازی اعتراض نموده بر ایشان که نصاری کفره اند

و گاه در لخرها میر بخشد که خدا می آید خر او جو و گاه
بخورد و خر بچه و گاه خوردن مشغول میکرد و او
خود در درهای خانهای مردم میگردد و میگوید که
هل من تائب هل من مستغفر استغفر الله زهی
عن ذلک و تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و کل ایشانرا اعتقاد اینست که خدای تعالی عامل اعمال
قبیحه است و بنده ها را اختیاری نیست و خیر و شر
همه از وست و هر گاه چنین باشد ظلمی بالاتر ازین
نیست که کافرها را در جهنم عذاب کند و ثواب
و عقاب بر طرف خواهد بود حالا انصاف دهید
ای مسلمانان که در کفر جمعی که صاحب این قسم اعتقادات
باشند دغدغه کسی را می ماند یا نه چه فایده
دارد کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله
بکسی که همچنین اعتقادی داشته باشد و

هر کس که غیر اعتقادات حقه که در این
کتاب نموده شده
اعتقادی داشته باشد
کافر است بی دغدغه
و بواسطهٔ همین نقل
بعضی از عقاید ایشان
نمودم که بدانند
که تعصب ننموده ام
والحمد لله علی
اجتهاد الحق و
تصدیق الصدق
والحکم بما
انزل الله تعالی
تمت الرسالة



المسمی

